

فاطمة الزهراء رضي الله عنها

وفات يا شهادت!؟

به كوشش:

سایت نوار اسلام

فاطمه الزهراء وفات يا شهادت؟!	عنوان کتاب:
سایت نوار اسلام	تألیف:
پاسخ به شبهات و نقد کتابها	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری	تاریخ انتشار:
سایت نوار اسلام www.islamtape.com	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- ۷ فاطمه فقط فاطمه است!
- ۱۱ ابوبکر و سیده فاطمه و میراث پیامبر ﷺ
- ۲۱ فاطمه علیها السلام از زنان کامل و سید زنان بهشت است
- ۲۳ فاطمه زهرا علیها السلام، شهادت یا وفات؟
- ۲۵ فروپاشی تئوری امامت و امام زمان و شکنجه فاطمه الزهراء
- ۲۷ امامت الهی و مهدی منتظر:
- ۲۷ شایعه ضربه زدن عمر به فاطمه زهراء:
- ۲۹ جناح راست شیعه صفوی:
- ۳۱ رد حدیث جوینی در مورد کشته شدن حضرت فاطمه به دست حضرت عمر
- ۳۱ شبهه شیعه
- ۳۳ جواب اهل سنت:
- ۳۳ اما جواب این شبهه:
- ۳۳ اما جواب ما بر این مکر:
- ۳۷ «مصحف فاطمه» چیست؟
- ۳۷ پاسخ شیعه‌ها:
- ۳۹ گروه پاسخ به شبهات
- ۳۹ پاسخ سنی‌ها:
- ۴۰ اصل قضیه چیز دیگری است:
- ۴۱ مصائب حضرت زهرا چه بود؟

آیا ابوبکر، به گناه خود در رابطه با حمله به خانه فاطمه، اعتراف کرد؟ ۴۹

شیعه می گوید: ۴۹

پاسخ اهل سنت: ۴۹

ولی یک سوال! ۴۹

آیا حضرت عمر، به حضرت فاطمه جسارت کرده است؟ ۵۵

سؤال شیعه: ۵۵

پاسخ شیعه: ۵۵

پاسخ اهل سنت: ۵۵

راز همینجاست ۵۷

آیا فاطمه عليها السلام تا آخر عمر با ابوبکر صدیق رضی الله عنه صحبت نکرد؟! ۵۹

هجوم به خانه فاطمه..؟! ۶۳

چه کسی در خانه فاطمه را آتش زد..؟! ۶۳

حدیث هر که فاطمه را بیازارد مرا آزرده در مورد کیست؟ ۶۹

می گویند: ۶۹

پاسخ ما: ۶۹

سنی می گوید: ۶۹

ثابت می کنیم که حضرت فاطمه عليها السلام فرزندی بنام محسن نداشتند! ۷۳

سوال اهل سنت ۷۳

پاسخ شیعه: ۷۳

پاسخ اهل سنت: ۷۴

نتیجه ۷۵

داستان عجیب اسدالله! ۷۷

اما ای عالم شیعی ۷۹

ای خواننده: ۸۰

جشن گریه و زاری! ۸۳

- چرا حضرت ابوبکر رضی الله عنه در تشییع جنازه حضرت فاطمه رضی الله عنها شرکت نکرد؟ ۸۷
- سوال شیعه‌ها: ۸۷
- جواب ما: ۸۷
- منظور از ظالم اول، ثانی و ثالث و رابع در فرازهای آخر زیارت عاشورا چیست؟ ۸۹
- اعتراف شیعه: ۸۹
- پاسخ اهل سنت: ۸۹
- رعایت حقوق نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه توسط دو خلیفه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما .. ۹۳
- علی، فاطمه، حسن و حسین رضی الله عنهم فاضل‌ترین اهل بیت می‌باشند ۹۵
- درباره درخواست فاطمه فدک و مسائل متعلق به آن ۹۷
- درباره منع کردن ابوبکر رضی الله عنه فاطمه رضی الله عنها را از ارث ۱۰۹
- نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت ابوبکر و فاطمه زهرا رضی الله عنهما در جریان فدک ۱۱۵
- آیا عمر رضی الله عنه پهلوی فاطمه رضی الله عنها را شکسته است؟ ۱۶۵
- در مورد بهتان رافضی بر عمر فاروق رضی الله عنه مبنی بر اینکه به فاطمه رضی الله عنها ظلم کرده و حدود خدا را پایمال نموده ۱۶۷
- رد بر ادعای رافضی در مورد ابوبکر صدیق رضی الله عنه که گویا وی علی و زبیر را اذیت کرده و به خانه فاطمه حمله آورده است ۱۷۱
- چه کسی حضرت زهرا سلام الله علیها را اذیت کرد؟ ۱۷۳
- تسامح سیده فاطمه با ابوبکر رضی الله عنه ۱۷۷

فاطمه فقط فاطمه است!

نظر به اینکه شروع این وب نامه، با سالگرد تولد کوثر اسلام یعنی حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) مقارن بود. برای خوشنودی و شادی این محبوبه اسلام اولین نقد خود را از عقاید مربوط به ایشان آغاز می‌کنیم.

بر اساس باورهای مسلم شیعی بر طبق آیه تطهیر که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]. حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) یکی از پنج نفری است که آیه تطهیر در شان او نازل شده است. بر اساس تفسیر رسول خدا از این آیه در حدیث کساء یکی از مصادیق پاکان حضرت فاطمه زهراست. بر طبق آیه مباحله که می‌فرماید: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا﴾ [آل عمران: ۶۱]. فاطمه بعد از پدر و شوهرش که سمبل مرد مسلمان هستند، نماد و سمبل زن مسلمان است. بنا بر آنچه در قرآن در سوره کوثر آمده نسل حضرت رسول از چشمه و کوثر وجود حضرت فاطمه سرچشمه می‌گیرد و تداوم پیدا می‌کند. بر اساس بیان قرآن مجید، که می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشوری: ۲۳]. محبت اهل بیت از جمله حضرت فاطمه، برای مسلمانان به عنوان یک فریضه اخلاقی نوعی قدر شناسی از زحمات پیشوا و بنیانگذار اسلام که نماد انسان کامل است، محسوب می‌شود.

بحث را از همین جا شروع کنیم. از جانب محدثین شیعه و سنی، حدیثی قدسی نقل شده است که سند روشنی ندارد، محتوای آن خلاف بیان قرآن است. در این حدیث، خداوند خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید: «یا احمد! لولاك لما خلقت الافلاك» یعنی: «ای احمد! اگر تو نبودی افلاک یا عالم را خلق نمی‌کردم». در حالیکه خداوند عز وجل می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶]. هرچند برتری ظرفیت وجودی

پیامبر به عنوان نزدیک‌ترین فرد به خداوند متعال موید به آیه‌ای از قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ﴾ ۷ ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ﴾ ۸ ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ ۹ ﴿[النجم: ۷-۹] یعنی:

«جایگاه پیامبر اسلام در افق بلندی است نزدیک‌تر آمد تا فاصله او به اندازه دو کمان یا کم‌تر شد».

عده‌ای بر حدیث فوق که سند آن ضعیف است مطلب دیگری نیز افزوده‌اند که: «لو لا علی لما خلقتک». به این معنی که در ادامه خداوند فرموده باشد: ای رسول خدا! اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم. و عده‌ای بخش سوم را به آن افزوده‌اند که: «لو لا فاطمه لما خلقتکما»: که در ادامه خدا فرموده باشد: اگر فاطمه نبود شما دو نفر یعنی پیامبر و علی را خلق نمی‌کردم. یعنی فاطمه بر پیامبر و علی برتری دارد.

بنا بر کاوشی که انجام شد، در هیچ یک از کتب روایی شیعیان اثری از این دو فراز آخر حدیث که مربوط به حضرت علی و حضرت فاطمه است یافت نشد. اگر بخواهیم این دو فراز افزوده شده آخر را هم بر روال بخش اول معنا کنیم، فراز دوم و سوم با هیچ یک از مبانی اسلام و و قرآن و سنت و اجماع امت مسلمان سازگار نیست. حدیثی جعلی است که یا دشمنان اسلام و یا دوستان نادان آن را ساخته‌اند تا ارادت خود را به اهل بیت بیشتر نشان دهند یا بر نفرت مسلمانان از شیعه دامن زنند. غافل از اینکه چنین موضوعی دروغی است که به خدا نسبت داده شده و نقل و باور به آن گناه کبیره است.

متأسفانه این باور غلط به آرامی گسترش پیدا کرده است به طوری که باعث گردید است که موضوع به تبلیغات خیابانی کشیده شود و در پارچه نوشته‌ها بیاید که «احمد و حیدری نبود اگر نبود فاطمه» یا «هیچ پیامبری نبود اگر نبود فاطمه» یا «ذکر تمام اولیا یا فاطمه یا فاطمه» یا «اولین شخصی که وارد بهشت می‌شود فاطمه است».

متأسفانه اخیراً حدیث دیگری از همین قبیل را از امام حسن عسگری نقل می‌کنند و بر پلاکاردهای بزرگ نصب کرده‌اند که آن هم در هیچ یک از کتب حدیثی ما، اثری از آن نیست. متن حدیث این است، «نحن حجة الله علی الخلق و فاطمة حجة علینا»، یعنی: «ما اهل بیت، حجت و راهنمای همه مردم به سوی خدا هستیم و فاطمه حجت و راهنمای ما ائمه است».

بدون اینکه بخواهیم ذره‌ای عظمت شخصیت حضرت فاطمه را، بنابر آنچه در کتاب و سنت قطعی یاد شده است، خدشه دار کنیم، با عرض معذرت از حضرت ایشان، می‌خواهیم کسانی که این احادیث را نقل می‌کنند تنها به چند سوال پاسخ دهند: چرا به لوازم بیانات خود فکر نمی‌کنید؟ چرا فکر می‌کنید دستگاه آفرینش و خلقت و پاداش خداوندی هیچ حکمت و حساب و کتاب و عدالتی را بر نمی‌تابد؟ چرا فکر می‌کنید که ایمان و عمل صالح فاطمه بر ۲۳ سال ایمان و مشقت و تلاش خالصانه رسول خدا برتری داشته است؟ شما باید نشان دهید که کدام باور و عمل فاطمه بر مجاهدت‌ها و زجرهای علی برتری داشته است که اگر فاطمه نبود خداوند رسول خدا و علی را نمی‌آفرید؟ چه چیز فاطمه بر نوح و

ابراهیم و موسی و عیسی و مریم عذراء برتری داشته است که او از همه آنها بالاتر است و زودتر از همه به بهشت می‌رود؟ اگر علم دین نبی به علی انتقال یافت و او آن را به فرزندان خود منتقل کرد، کدام بخش از دین را فاطمه برای راهنمایی علی و فرزندان خود به یادگار گذاشت و چه عملی را فراره ائمه اطهار نهاد که باعث شد ائمه همه چیز خود را از حضرت فاطمه داشته باشند؟ چه چیز فاطمه آنقدر مهم بوده است که غایت و هدف نهایی خلقت خداوندی قرار گرفته است و در پیامبرانی چون ابراهیم و محمد نبوده و اگر فاطمه نبود ابراهیم و محمد نبودند؟

ابوبکر و سیده فاطمه و میراث پیامبر ﷺ

ام المؤمنین عائشه می‌گوید: فاطمه و عباس پیش ابوبکر آمدند و خواهان ارث خود بودند که از پیامبر به جا مانده بود. از ابوبکر خواستند که زمین فدک پیامبر ﷺ و سهم خبیر را به آنها واگذار کند، ابوبکر گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: «لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً». «ما - پیامبران - ارث مالی به جای نمی‌گذاریم (کسی از ما ارث نمی‌برد) هر چه از ما می‌ماند، صدقه است». تنها آل محمد از این مال می‌خورد^(۱).

در روایتی دیگر آمده که ابوبکر گفت: «.... هر چه پیامبر ﷺ انجام می‌داد، من نیز به آن پایبند خواهم بود و اگر چیزی از آنچه پیامبر ﷺ عمل می‌کرده ترک کنم، بیم آن دارم که منحرف شوم»^(۲).

از عائشه روایت است: بعد از وفات رسول خدا ﷺ، همسران ایشان خواستند عثمان بن عفان را قاصد کنند که ابوبکر سهم ارث‌شان از پیامبر را به آنان بدهد، عائشه به آنها گفته بود: مگر نه این است که رسول خدا ﷺ فرموده: «لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً»^(۳). «ما ارثیه نداریم، هر چه از ما بماند صدقه است».

از ابوهریره روایت است رسول خدا ﷺ فرمود: «لَا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَثُونَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ»^(۴). «از میراث من دیناری تقسیم نکنید و از آنچه بعد از من باقی می‌ماند، نفقه زنانم و مزد کارگرانم را پرداخت کنید و باقی را صدقه بدهید».

این برخورد و رفتار ابوبکر با فاطمه در واقع عمل به توصیه و حدیث رسول خدا ﷺ بود، لذا گفت: «عملی که پیامبر انجام داد، ترک نخواهم کرد»^(۵). و گفت: «سوگند به خدا، کاری که دیدم پیامبر انجام می‌دهد، ترک نخواهم کرد»^(۶).

۱- بخاری: ش/ ۶۷۲۶.

۲- مسلم: ش/ ۱۷۵۹.

۳- بخاری: ش/ ۶۷۳۰ و مسلم/ ۱۷۵۸.

۴- مسلم: ۱۷۵۸.

۵- بخاری: ۶۷۲۶/.

۶- شذرات الذهب: ۱۶۹/۲.

فاطمه بعد از آن که ابوبکر حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را برایش خواند و شرح داد، دست از این خواسته‌اش برداشت و این دلیل بر آن است که حق را قبول کرده و به سخن پیامبر اذعان و اعتراف نمود، ابن قتیبه می‌گوید: منازعه‌یی که سیده فاطمه با ابوبکر رضی الله عنه داشت امری منکر نبود، چون از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر نداشت و گمان می‌کرد که مانند افرادی عادی از پدرش ارث می‌برد، وقتی ابوبکر رضی الله عنه او را در جریان حدیث پیامبر گذاشت، دست برداشت^(۱). و دیگر ادعای میراث نکرد.

اما برخی در موضوع میراث پیامبر صلی الله علیه و آله غلو کرده و از حق منحرف شده‌اند و جاهلان از آنچه در روایات صحیح آمده اعراض کردند و این موضوع را یکی از اصول اختلاف بین صحابه و اهل بیت جلوه دادند و آن را ادامه‌ی مسئله‌ی اختلاف در باب خلافت دانسته‌اند و صحابه را به ویژه ابوبکر و عمر متهم کردند که به اهل بیت ظلم و ستم روا می‌داشتند، چون به باور مخالفان این دو نفر بودند که خلافت را از اهل بیت غصب کردند و بعد از آن غصب اموال اهل بیت را بر آن افزودند، همان اموالی که خداوند برای اهل بیت فرض کرده و حقوق مالی ایشان قرار داده بود. به باور روافض مسأله‌ی فدک و ندادن ارث فاطمه از همان مسائلی است که بعد از این که ابوبکر خلافت را به تعبیر آن‌ها غصب کرد، صحابه بر آن دست زدند و گفته‌اند: این بدان دلیل بود که مردم به اهل بیت گرایش پیدا نکنند و این مال موجب نشود که مردم اطراف آنان جمع شوند و او را از خلافت خلع کنند.

هر کس کتاب‌های روافض را بررسی و در آن‌ها تحقیق کند، متوجه می‌شود که آن‌ها در تلاشند تا حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را که می‌فرماید: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث، ما تركنا صدقة». را رد کنند و مهم‌ترین دلایل که در پی باطل جلوه دادن این حدیث هستند به شرح زیر است:

۱- ادعا می‌کنند که این حدیث را ابوبکر صدیق رضی الله عنه از خودش ساخته است، حلی می‌گوید: فاطمه آن حدیثی که ابوبکر از خودش ساخته بود: «هر چه ما به جای گذاریم، صدقه است» را قبول نکرد و نیز می‌گوید: در این باره به روایتی پناه آورده که تنها خودش روایت کرده است^(۲).

مجلسی می‌گوید: ابوبکر و عمر فدک را تصرف کردند و برای توجیه غصب آن، روایت دروغین پلید: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث...» را از خودشان ساختند^(۳).

۱- تاویل مختلف الحدیث: ۱/۱۹

۲- منهاج الكرامة نسخة چاپ شده با منهاج السنة ۱۹۳/۴ به نقل از العقيدة في اهل بيت.

۳- حق اليقين: ۱۹۱/ به نقل از العقيدة في اهل بيت: ۴۴۳.

خمینی می‌گوید: ما معتقدیم آن روایتی که به پیامبر نسبت داده‌اند، صحیح نیست و به هدف ریشه‌کن کردن خانواده و اهل بیت پیامبر ساخته‌اند^(۱). ما در پاسخ این ادعاها می‌گوییم: این‌ها همه تهمت‌هایی واضح و کذب محض است، چرا که فقط ابوبکر رضی الله عنه این حدیث را روایت نکرده، بلکه علاوه بر ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف، عباس بن عبدالمطلب، همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوهریره و حذیفه بن الیمان رضی الله عنه ما روایت کرده‌اند^(۲).

این تیمیه رضی الله عنه می‌گوید: این روایت از تمام افراد مذکور در کتابهای صحیح و مستند، ثابت و مشهور است و علمای حدیث از آن آگاهند و این که فردی بگوید: ابوبکر به تنهایی این حدیث را روایت کرده، دلالت بر نهایت نادانی یا دروغ عمدی او دارد^(۳).

ابن کثیر پس از ذکر نام کسانی که این حدیث را روایت کرده‌اند، می‌گوید: «این پندار روافض باطل است و حتی اگر تنها ابوبکر صدیق رضی الله عنه این حدیث را روایت می‌کرد، برای تمام زمینیان واجب بود قبول نمایند و در این مسأله از او اطاعت کنند»^(۴). دکتر سلیمان بن رجاء سحیمی مؤلف کتاب ارزشمند: «العقیده فی أهل البيت بین الإفراط والتفریط» می‌گوید: این حقیقت در کتابهای شیعه وجود دارد. کلینی، صفار و شیخ مفید از امام جعفر پنجمین امام معصوم شیعیان روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به راهی به قصد یادگیری علم و دانش برود، خداوند راه رفتن به بهشت را برایش هموار و آسان می‌کند و علماء امانتدارانند و پرهیزگاران دژهای محکم‌اند و سفارش شده‌گان (اوصیا) سرداران و سادات‌اند و فضیلت عالم بر عابد همانند فضیلت ماه در شب چهارده بر ستارگان است و بی‌گمان علماء وارثان پیامبرانند و پیامبران از خودشان درهم و دیناری به ارث نمی‌گذارند، لیکن آن‌ها از پیامبران علم را به ارث برده‌اند، لذا هر کس علم را از پیامبران بگیرد بهره‌ای کامل برده‌است»^(۵). و در روایتی دیگر از پیامبر نقل می‌کند: «بی‌گمان علماء وارثان پیامبرانند و پیامبران درهم و دیناری به ارث نمی‌گذارند، بلکه احادیث و سخنانشان را به جا می‌گذارند و علماء احادیثشان را به ارث می‌برند»^(۶).

۱- کشف الاسرار: ۱۳-۱۳۳ به نقل از العقیده فی اهل بیت.

۲- العقیده فی اهل بیت: ۴۴۴.

۳- منهاج السنة: ۱۹۹/۴.

۴- البدایة والنهاية: (۲۵۰/۵).

۵- الکافی کلینی: ۳۲/۱-۳۴.

۶- کافی: ۳۲/۱-۳۴، بصائر درجات صفار: ۱۰-۱۱، الاختصاص مفید: ۴/ و علم الیقین کاشانی: ۷۴۷/۲ به نقل از

العقیده فی اهل البيت: ۴۴۴.

پرسیده شد: ای رسول الله! چه چیز به ارث می‌گذاری؟ فرمود: «آنچه پیامبران دیگر گذاشته‌اند».

۲- گمان کرده‌اند این حدیث با این آیه مخالفت دارد که می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ﴾ [النساء: ۱۱].

«خداوند درباره (ارث بردن) فرزندانان (و پدران و مادران) به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب می‌گرداند که (چون مُردید و دخترانی و پسرانی از خود به جای گذاشتید) بهره یک مرد به اندازه بهره دو زن است».

ادعا کرده‌اند که خداوند در باب میراث در این آیه پیامبر را استثناء نکرده و این حکم را مخصوص امت قرار نداده است^(۱).

ولی حقیقت این است که خطاب این آیه شامل کسانی است که مورد هدف و قصداند و در این آیه هیچ نشانه‌ای نیست که لزوماً رسول الله صلی الله علیه و آله هم از افراد مورد خطاب باشد^(۲)، چون پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ کس از افراد بشر قابل مقایسه نیست و نسبت به مؤمنان از خودشان بهتر و شایسته‌تر است، خداوند زکات و صدقات مستحبی را بر او حرام کرده و به او چیزهایی اختصاص داده که به کسی غیر از او اختصاص ندارد. از جمله چیزهایی که به او اختصاص داده این بود که کسی از آن‌ها ارث نمی‌برند، این بدان دلیل است که خداوند آن‌ها را از این شبهه که بر نبوتشان طعنه‌ی دنیاطلبی برای ورثه‌شان وارد شود، حفظ کرده، اما دیگر افراد بشر چون پیامبر نیستند، این ایراد و طعنه بر آن‌ها وارد نخواهد شد، همان طور که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از نوشتن و طبع شعر و شاعری حفظ کرده تا شبهه‌ای بر رسالت ایشان وارد نشود و غیر از ایشان کسی نیاز به این حفاظت و صیانت ندارد^(۳).

ابن کثیر در رد استدلال روافض با آیه‌ی مذکور می‌گوید: «تردید نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله در میان پیامبران احکام مخصوص به خود دارد که دیگر پیامبران با او مشارکت ندارند، اگر فرض را بر این بگیریم که از دیگر انبیاء وارثان ارث برده‌اند -در حالی که هرگز چنین نبوده- قطعاً آن چه صحابه و در رأس آن‌ها ابوبکر روایت کرده‌اند، بیانگر این است که این حکم فقط به ایشان صلی الله علیه و آله اختصاص دارد^(۴). و بدینصورت باطل بودن استدلال آن‌ها در مخالفت با حدیث روشن و واضح می‌شود.

۱- منهاج الکرامه چاپ شده با منهاج السنة: ۱۹۴/۴.

۲- منهاج السنة: ۱۹۴/۴-۱۹۵، العقیده فی أهل البيت: ۴۴۵.

۳- منهاج السنة: ۱۹۴/۴-۱۹۵، العقیده فی أهل البيت: ۴۴۵.

۴- البداية والنهاية: ۲۵۴/۵، العقیده فی أهل البيت: ۴۴۶.

۳- گمان کرده‌اند که ندادن ارث و استدلال به این حدیث با آیه‌ی: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾ [النمل: ۱۶]. «سلیمان وارث (پدرش) داود شد»، مخالف است و به پندار آنان با آنچه خداوند از پیامبرش زکریا حکایت کرده، مخالف است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۗ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالٍ يَعْقُوبُ ۗ وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا ۖ﴾ [مریم: ۵-۶].

«(پروردگارا!) من از بستگانم بعد از خود بیمناکم (چرا که در ایشان شایستگی و بایستگی به دست گرفتن کار و بار دین را نمی‌بینم) و همسر من هم از اول نازا بوده‌است، پس از فضل خویش جانیشینی به من ببخش. از من (دین و دانش) و از آل یعقوب (ثروت و قدرت) ارث ببرد و او را پروردگارا (در گفتار و کردار) مورد رضایت گردان.»

و گفته‌اند: در این آیات میراث عام است و اقتضاء می‌کند که اموال و آنچه در مفهوم مال است را شامل شود، کسی نمی‌تواند بگوید: منظور فقط علم است و مال را شامل نمی‌شود^(۱).

پاسخ این است که «ارث» اسم جنس است که انواع مختلفی دارد و در ارث علم، نبوت و پادشاهی و انواع چیزهای قابل انتقال را شامل می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ [فاطر: ۳۲].

«(ما کتاب‌های پیشین را برای ملت‌های گذشته فرستادیم و سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیده خود (یعنی امت محمدی) عطاء کردیم.»

و می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ۗ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۗ﴾ [المؤمنون: ۱۰-۱۱].

«آنان مستحقان (سعادت) و فراچنگ‌آورندگان (بهشت) هستند. آنان بهشت برین را تملک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند.»

بنابراین در حقیقت آیه‌ی: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾ [النمل: ۱۶]. آیه‌ی: ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالٍ يَعْقُوبُ﴾ [مریم: ۶]. بر جنس ارث دلالت دارد و هیچ دلالتی بر ارث مالی ندارد، چون داود اولاد و فرزندان زیادی غیر از سلیمان داشت و طبعاً سلیمان تنها فردی نبود که به صورت خاص از او ارث ببرد، بنابراین مشخص می‌شود که منظور از ارث علم نبوت و مانند این‌ها است نه مال. این آیه برای مدح

۱- منهاج الکرامه: ۱۰۹/ به نقل از العقیده فی اهل البیت و دیگر کتاب‌ها مانند الطرائف ابن اووس: ۳۴۷/.

سلیمان و نعمت‌هایی است که خداوند به او اختصاص داده‌است و حصر ارث به ارثیه مال هیچ مدحی نیست، چرا که ارث بردن مال از امور عادی مشترك بین مردم است و منظور از آیه‌ی: ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِي يَعْقُوبَ﴾ ارثیه‌ی مالی نیست، چون آل یعقوب هیچ ارثیه‌ی مالی بجا نگذاشتند و حتی اگر می‌داشتند، فرزندان و دیگر ورثه‌اش ارث می‌بردند نه تنها فرزند زکریا^(۱).

همانطور که آیه‌ی: ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي﴾ [مریم: ۵] هیچ دلالتی ندارد که منظور از ارث، ارث مالی باشد، چون زکریا بیم این نداشت که بعد از مرگش، مال و اموال او را بردارند چون مال چندانی نداشته، بلکه طبق روایت صحیح مسلم و بخاری از دسترنج خود می‌خورد^(۲). او کسی نبود که بیش از رزق و روزی شبانه‌روزش را ذخیره کند و از خداوند بخواهد که به او فرزند و اولاد بدهد تا مالش را از او به ارث ببرند، به این ترتیب این دو آیه بر آن دلالت دارد که منظور از ارث، نبوت و جانشینی نبوت است^(۳).

قرطبی در تفسیر آیه‌ی مذکور می‌نویسد: به همین دلیل کسی از انبیاء مالی به ارث نمی‌برد و زکریا از خداوند نخواست بود که کسی را وارث مالش گرداند، چون کسی مال و ثروت انبیاء را به ارث نمی‌برد و این صحیح‌ترین دو قول در تفسیر این آیه است. منظور زکریا این بوده که علم و نبوتش را به ارث ببرد نه مال و دارایی و دلیل این مدعا حدیث صحیحی است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده: «ما پیامبران ارثیه نداریم، هر چه از ما بماند صدقه است»^(۴) این حدیث تفسیر آیه‌ی: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾ است و قول زکریا علیه السلام را که خداوند نقل می‌کند:

﴿... فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۖ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِي يَعْقُوبَ...﴾ [مریم: ۵-۶].

«پس برایم از جانب خود جانشینی ببخش که از من و آل یعقوب ارث ببرد»، تفسیر می‌کند، در حقیقت این حدیث عام بود و آیه را خاص می‌کند، چرا که سلیمان از داود مالی که به جای گذاشته بود به ارث نبرد، بلکه حکمت و علم او را به ارث برد، به همین صورت یحیی از آل یعقوب علم و نبوت را به ارث برده است نه مال، علماء و صاحب‌نظران جز روافض در تفسیر قرآن همین را گفته‌اند^(۵).

۱- منهاج السنة: ۲۲۲/۴-۲۲۴.

۲- مسلم: ش/۲۳۷۹.

۳- منهاج السنة: ۲۲۵/۴، البداية والنهاية: ۲۵۳/۵، العقيدة في أهل البيت: ۴۴۸.

۴- مسلم: ش/۱۷۵۸.

۵- تفسیر القرطبی: ۳۵/۱۱-۴۵.

شایسته است بدانیم که خود روافض هم با این استدلال‌شان مخالفت کرده‌اند، چرا که آن‌ها میراث پیامبر را منحصر به فاطمه می‌دانند و گمان کرده‌اند که کسی جز او از رسول الله ﷺ ارث نمی‌برد و همسران و عصبه ی رسول الله ﷺ را از ارث ایشان محروم می‌دانند، به این صوت با عموم آیهی مورد استدلال خودشان مخالفت کرده‌اند، شیخ صدوق با سندش از ابوجعفر باقر روایت می‌کند: «سوگند به خدا، عباس و علی از رسول الله ﷺ ارث نمی‌برند و هیچ کس جز فاطمه از او ارث نمی‌برد و علی و کسانی دیگر دست به سلاح نبردند، مگر این که از طرف او ﷺ دینش را ادا کنند»^(۱). کلینی، صدوقی و طوسی با سندهایشان از امام باقر روایت می‌کنند: «علی ﷺ از رسول الله ﷺ علمش را به ارث برد و فاطمه ترکه‌اش را»^(۲)، آن‌ها حتی فاطمه را هم از ارثیه‌اش محروم کرده‌اند و گمان کردند زنان از زمین ارث نمی‌برند، کلینی در اصول کافی بابی به نام «زنان از زمین هیچ ارثی نمی‌برند» نوشته و تحت آن روایاتی که ذکر کرده است، از جمله: از ابوجعفر صادق روایت است که گفت: زنان از زمین و چیزهای غیر منقول هیچ ارثی نمی‌برند.^(۳)

شیخ صدوق با سندش تا میسر روایت می‌کند: که از امام صادق سؤال کردم درباره‌ی حق زنان از میراث؟ فرمود: از زمین و اشیاء غیر منقول میراثی ندارند^(۴). با این روایات روشن می‌شود که سیده فاطمه بدون استدلال از حدیث: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث». حق ارثیه نداشته‌اند، اگر که زن - آنطور که در روایات شیعه آمده از چیزی غیر منقول و زمین میراث نمی‌برد، چگونه می‌گویند فاطمه حق داشته درخواست کند فدک را - آن طور که می‌گویند - به او واگذار کنند و این در حالی است که فدک زمین بوده است!!^(۵). این دلیلی است بر دروغ و تناقض‌گویی آن‌ها، همچنین دلیل است بر جهل و نادانی^(۶).

اما ادعای رافضه مبنی بر اینکه ابوبکر ﷺ از فاطمه جهت اثبات مدعا درخواست شاهد کرد و گویا او علی ﷺ و ام‌ایمن را به عنوان شاهد آورد، اما ابوبکر شهادت آن دو را قبول نکرد، دروغی آشکار است، حماد بن اسحاق می‌گوید: «این که برخی می‌گویند: فاطمه آمد و فدک را درخواست نمود و یادآور شد

۱- من لا یحضر الفقیه: ۱۹۰/۴-۱۹۱، العقیة فی اهل البیت: ۴۵۱.

۲- الکافی: ۱۳۷/۷، العقیة فی اهل البیت: ۴۵۱.

۳- الکافی: ۱۳۷/۷.

۴- الشیعة و اهل البیت: ۸۹/.

۵- منبع سابق.

۶- العقیة فی اهل البیت: ص ۴۵۲.

که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به او داده و علی نیز گواهی داد، اما ابوبکر رضی الله عنه با استدلال به این که علی شوهر او است، شهادت علی را قبول نکرده، این ادعا هیچ اصلی ندارد و از هیچ روایت صحیحی ثابت نشده که فاطمه چنین ادعایی کرده باشد، در حقیقت این مسأله خودساخته‌ای است که هیچ ثبوتی ندارد^(۱).

۴- به دلالت سنت و اجماع کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث نمی‌برد، ابن تیمیه می‌گوید: این که کسی از پیامبر ارث نمی‌برد با احادیث صحیح و اجماع صحابه ثابت است و هر يك از این دو دلیل قطعی است، لذا نمی‌توان گفت: این با آیه، که عام است، تعارض دارد و اگر عمومیت آیه را بپذیریم، باز هم حکم آن با این دو تخصیص می‌شود، حتی اگر عام بودن آیه را دلیل به حساب آوریم، ظنی است که قابلیت تعارض با دلیل قطعی را ندارد، چون ظن نمی‌تواند با امر قطعی معارض باشد و این بدان دلیل است که این روایت را اشخاص زیادی از صحابه در اوقات و مجالس مختلف روایت کرده‌اند و کسی از صحابه این روایت را انکار نکرده، بلکه همه آن را پذیرفته و تأیید کرده‌اند، آری، به همین دلیل کسی از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله در خواست میراث نکرده‌اند و به طور عام هیچ کس از وارثان بر درخواست میراث اصرار نورزیدند، هر کس ادعای ارثیه کرد، وقتی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را به او می‌گفتند، از ادعایش دست می‌کشید و این مسأله به همین حالت، در تمام دوران خلافت خلفای راشدین استمرار یافت و علی در دوران خلافت خودش هیچ تغییری در این باره به وجود نیاورد و ترکه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را که هنوز وجود داشت، مانند باغ فدک تقسیم نکرد^(۲).

ابن تیمیه می‌گوید: علی خلافت را بعد از ذی‌النورین به دست گرفت و فدک و دیگر اموال ترکه‌ی پیامبر تحت حکم او واقع شد و از آن‌ها هیچ چیز به فرزندان فاطمه، همسران رسول الله صلی الله علیه و آله و فرزند عباس نداد، اگر ندادن این‌ها ظلم و ستم بود، علی در آن شرایط می‌توانست این ظلم را دفع کند، چرا نکرد؟ حتی از جنگ با معاویه و سپاه شام برایش آسان‌تر بود، چرا برای عملی کردن آن هیچ اقدامی نکرد؟؟؟؟ مگر نه این است که با معاویه جنگید، در حالی که در جنگ با او آن شر بزرگ به پا شد و به آنان کم‌ترین هدیه و بخشش مالی نداد، اما برگرداندن حق فرزندان فاطمه -آن طور که ادعا می‌کنند- برایش کاری بسیار آسان‌تر بود، چرا این کار را نکرد؟!.

۱- منهاج السنة: ۲۳۶/۴ - ۲۳۸.

۲- منهاج السنة: ۲۲۰/۴.

به این ترتیب به اجماع خلفای راشدین کسی از پیامبران ارث نمی‌برد و آن چه به جای می‌گذارند، صدقه است.

خلیفه‌ی عباسی یا همان عباس سفاح با استدلال به اجماع با مناظره‌کنندگان در این مورد استناد می‌کرد، همانگونه که ابن جوزی در کتاب (تلیس ابلیس) می‌نویسد: از سفاح روایت است روزی در حال سخنرانی بود که مردی از آل علی برخاست و گفت: من از فرزندان علی هستم، سپس گفت: ای امیر مؤمنان مرا علیه کسانی که به من ستم کرده‌اند، یاری کن، پرسید: چه کسی به تو ظلم کرده است؟ آن مرد گفت: من از خاندان علی هستم، همان کسی که ابوبکر با ندادن فدک به فاطمه ظلم کرد، سفاح گوید: این ظلم به شما ادامه داشت تا آن که ابوبکر از دنیا رفت؟

گفت: آری! گفت: بعد از او چه کسی به ستم بر شما ادامه داد؟ گفت: عمر، سفاح گفت: و عمر تا پایان عمر به ستم کردن به شما ادامه داد؟ گفت: آری. پرسید بعد از او چه کسی به ستم بر شما ادامه داد؟ گفت: عثمان، گفت: و تا آخر عمرش بر ستم به شما ادامه داد؟ گفت: آری، باز پرسید: بعد از او چه کسی به شما ستم کرد؟ راوی می‌گوید: آن مرد سؤال کننده متوجه شد نمی‌تواند بگوید: علی هم تا پایان عمر بر ما ستم کرد، لذا پریشان به این طرف و آنطرف نگاه می‌کرد که جایی پیدا نموده و فرار کند!؟^(۱)

برخی از فرزندان علیؑ تصریح کرده‌اند که اگر آن‌ها هم به جای ابوبکرؓ می‌بودند، همان حکم ابوبکر را می‌دادند و تایید کرده‌اند که اجتهاد ابوبکرؓ درست بوده است. بیهقی با سندش از فضیل بن مرزوق روایت می‌کند که زید بن علی بن حسین بن علی بن ابوطالب گفت: اگر من هم به جای ابوبکرؓ بودم درباره‌ی فدک همان حکم ابوبکر را می‌دادم.^(۲)

ابوالعباس قرطبی آورده که اهل بیت از علی گرفته تا کسانی که بعد از او آمده‌اند و فرزندان عباس که بعدها صدقات مربوط به پیامبرؓ در اختیار آن‌ها بوده است، اتفاق نظر داشته‌اند که ترکه‌ی رسول الله ﷺ صدقه بوده است و آنهایی هم که صدقات مربوط به رسول الله ﷺ در اختیارشان بوده، عقیده نداشتند که حق تصرف دارند، بلکه معتقد بودند فقط باید آن را در راه خدا انفاق کنند و بس.

قرطبی گوید: وقتی علیؑ خلافت را به دست گرفت در هیچ چیز از آنچه در دوران خلافت ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم صورت می‌گرفت تغییری نداد و اقدام به تصرف ترکه‌ی پیامبر نکرد و هیچ

۱- تلیس ابلیس: ۱۳۵.

۲- تاریخ المدینة ابن شیبہ: ۲۰۰/۱، البدایة والنہایة: ۵/۲۵۳.

چیز از آن‌ها را بین ورثه تقسیم نکرد، فقط درآمد آن‌ها را در میان همان افرادی که قبلاً تقسیم می‌شد، تقسیم می‌کرد، بعد از او به دست حسن بن علی و بعد از او حسین بن علی علیهما السلام و بعد از او به دست علی بن حسین و بعد از او به دست حسین بن حسن و بعد از او به دست زید بن حسین و بعد از او به دست عبدالله بن حسین بود.

سپس طبق روایت برقانی در صحیحش سرپرستی آن‌ها را فرزندان عباس به دست گرفتند، تمام افراد مذکور بزرگان اهل بیت بوده و از دیدگاه شیعه مورد اعتماد و ائمه‌ی آن‌ها هستند و از هیچ یک از افراد فوق روایت نشده که فدک و دیگر موارد مانند آن را تصرف کرده باشند و یا کسی از آن‌ها ارث برده باشد، اگر آنچه می‌گویند حق می‌بود، قطعاً علی علیه السلام یا یکی از افراد اهل بیت بعد از آنکه بر آن‌ها تسلط پیدا کرد، آن‌ها را تصرف می‌کرد و در اختیار می‌گرفت^(۱)، در حالی که چنین نبوده و نشده است.

ابن کثیر می‌گوید: برخی در این موضوع با جهالت و نادانی سخنها گفته‌اند و در چیزی که علم نداشتند خودشان را به تکلف انداختند، از روی جهل و نادانی دروغ گفتند و چون نتوانستند آن را درست بفهمند، در مسئله‌ای دخالت کردند که به آن‌ها مربوط نمی‌شد^(۲). اگر مسائل را آنطور که می‌بایست، درست می‌فهمیدند قطعاً فضیلت و مقام ابوبکر صدیق رضی الله عنه را درک می‌کردند و عذرش را می‌پذیرفتند، همان چیزی که بر تمام افراد مسلمان پذیرش آن واجب است، لیکن آن‌ها به متشابه تمسک جستند و امور معلوم نزد ائمه‌ی اسلام -از صحابه و تابعین گرفته تا علمای معتبری که بعد از آن‌ها بودند- را ترک کردند^(۳).^(۴)

۱- المفهم، قرطبي: ۵۶۴/۳.

۲- البداية والنهاية: ۲۵۳/۵.

۳- البداية والنهاية: ۲۵۱/۵.

۴- به نقل از: سیره أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضی الله عنه و شخصیت و عصر او، تألیف: دکتر علی محمد محمد صلابی.

فاطمه عليها السلام از زنان کامل و سید زنان بهشت است

در [فتاوی اللجنة الدائمة: ۲۳۵/۳] آمده که پیامبر صلى الله عليه وآله به فاطمه مژده داد که ایشان سید و بزرگ زنان بهشت می‌باشند.

و در [فتاوی و مقالات ابن باز: ۴۰۲/۷] آمده: ... از میان مردها افراد زیادی به درجه‌ی کمال دست یافته‌اند، اما محمد صلى الله عليه وآله از همه‌ی آنها کامل‌تر و فاضل‌تر است، زیرا در روایت صحیحی از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل شده که فرمودند: «كَمَلْ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَرِيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ وَفَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ».

«مردهای زیادی به درجه‌ی کمال رسیده‌اند، اما از میان زنان جز مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون) زن دیگری به آن درجه دست نیافته است، و فضل و برتری عایشه بر سایر زنان مانند فضل و برتری آب‌گوشت بر سایر غذاها است».

و در روایاتی دیگر به ثبوت رسیده که پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند: خدیجه دختر خویلد ك مادر فرزندان پیامبر صلى الله عليه وآله جزو زنان کامل می‌باشد و به همین سان راجع به فاطمه دختر پیامبر صلى الله عليه وآله نیز به ثبوت رسیده که فرمودند: ایشان سید زنان اهل بهشت می‌باشند، پس اینان (پنج زن ذکر شده) زنانی هستند که در میان سایر زنان به درجه‌ی کمال دست یافته‌اند.

عقیده‌ای که پیروان امام محمد بن عبدالوهاب بدان ایمان دارند و دانشمندان فرهیخته‌ی ایشان بدان تصریح می‌نمایند عبارت است از اینکه: فاطمه‌ی زهرا، جزو زنان کامل و سید زنان بهشت می‌باشد^(۱).

۱- از کتاب: اهل بیت عليهم السلام اجمعین از منظر محمد بن عبدالوهاب و دعوتگران اهل نجد (ترجمه کتاب: الإمام محمد بن عبدالوهاب وأئمة الدعوة النجدية وموقفهم من آل البيت عليهم السلام)، به قلم: خالد بن أحمد الزهراني، بازننگری از: شیخ علوی بن عبد القادر سقاف، ترجمه: إسحاق بن عبدالله العوضی، چاپ اول ۱۳۸۷/۱۴۲۹ هـ.

فاطمه زهرا علیها السلام ، شهادت یا وفات؟

در حدود سال ۱۳۷۱ شمسی بود که عده‌ای از کارشناسان و محققان حکومت ایران مستقر در مجلس شورای اسلامی که جزو نمایندگان هم بودند پس از ۱۴۰۰ سال تحقیق و بررسی ناگهان به راز مهمی پی بردند و آن اینکه حضرت فاطمه دختر رسول خدا فوت ننموده بلکه شهید شده است اینجا بود که آن نمایندگان مجلس اعلام کردند از این پس در تقویمها بجای وفات بنویسند شهادت، و این روز را تعطیل اعلام نمودند و بدین صورت بزرگترین ضربت را بر وحدت اسلامی وارد نموده و شکافی عمیق ایجاد نمودند، و اگر تقویمهای قبل از سالهای ۱۳۷۱ شمسی را بررسی کنید خواهید یافت که در آنها بجای شهادت فاطمه، وفات فاطمه نوشته شده است.

بنابراین مسئله شهادت فاطمه علیها السلام بزرگترین افترا و دروغ تاریخ است و هرگز چنین چیزی صحت ندارد.

جالب اینجاست که چطور ممکن است حضرت علی علیه السلام که اسد الله (شیر خدا) و فاتح خیبر بحساب میاید، و کسیکه موظف بود از همه مظلومان دفاع کند نتوانست از خودش و ناموسش دفاع کند؟ و ناموس (همسر) خط قرمز هر شخصی به حساب می‌آید و بیعرضه ترین آدمها جاییکه زن و بچه خود را در خطر ببینند از فدا نمودن خود دریغ نمی‌نمایند، پس چرا حضرت علی از همسر خودش و از دختر پیامبر علیها السلام دفاع ننمود؟ در حالیکه پست ترین و نامردترین آدمهای کره زمین از همسر و فرزندان خود دفاع می‌کنند و اگر نتوانند از جان خود دریغ نمی‌نمایند. این را در اصطلاح ما مظلومیت نمی‌گویند بلکه بی‌غیرتی و نامردی می‌نامند.

اهل سنت حضرت علی علیه السلام را اسد الله الغالب (شیر پیروزمند خدا) لقب داده‌اند چون حضرت علی در هیچ جا مغلوب کسی دیگر نشد، ولی اهل تشیع متأسفانه با قبول کردن شهادت فاطمه در واقع حضرت علی را نامرد دانسته‌اند که شایسته چنین شخص بزرگواری نیست، و در صورت پذیرفتن این مطلب دروغ، حضرت علی چه مردانگی داشت؟

و در صورت صحت این مطلب دروغ، آنان که چنین کردند ظالم بودند و طبق آیه کریمه که می‌گوید: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾ [هود: ۱۱۳]. «به ظالمان نزدیک نشوید که در آتش می‌افتند». حضرت علی با چه مجوزی دست در دست آنان گذاشته بود و پشت سرشان نماز

می خواند و در همه موارد کمکشان می نمود طوری که حضرت عمر رضی الله عنه حضرت علی را مشاور خود قرار داده بود؟

و چرا حضرت علی رضی الله عنه دخترش ام کلثوم (دختر فاطمه) را به عقد حضرت عمر در آوردند؟ آن دختر چطوری پذیرفت که با قاتل مادرش همبستر شود؟ حسن و حسین کجا بودند؟ چرا هیچ اعتراضی ننمودند؟

خلاصه قول اینست که حادثه شهادت فاطمه که سببش لگد زدن عمر به شکم او می دانند و سبب سقط جنین فاطمه می دانند، یکی از بزرگترین افتراءات تاریخ است و نباید چنین خرافاتی را قبول کرد، و هر کسی آن را قبول کند در واقع حضرت علی رضی الله عنه را دیوث و نامرد و ترسو می داند، ولی اهل سنت که این حادثه را افتراء می دانند حضرت علی رضی الله عنه را اسد الله و مرد حق و شجاع و دلیر می دانند که هرگز ممکن نبود در دفاع از اهل حق دریغ کند چه برسد به دفاع از ناموس خود؟!.

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه إلی یوم الدین

فروپاشی تئوری امامت و امام زمان و شکنجه فاطمه الزهراء

سنی نیوز: پژوهشگر و دانشمند شیعه عراقی به نتایجی دست یافته که اختلافات شیعه و سنی را برای همیشه از بین می‌برد!

یکی از پژوهشگران بزرگ و سرشناس شیعه عراق گفته است: به نتایجی دست یافته که اختلافات تاریخی شیعه با اهل سنت را کنار زده و ثابت می‌کند که این اختلافات هیچ ریشه و اساسی ندارد. ایشان طی سال‌ها پژوهش و بررسی‌های عمیق بدین نتیجه رسیده‌اند که همه این اختلافات ریشه در مسائل سیاسی داشته و هیچ ربطی به قضایای عقیدتی و دینی ندارند.

احمد الکاتب استاد سرشناس سابق حوزه‌های علمیه عراق و کویت و ایران و رئیس انجمن گفتگوی تمدن‌ها در لندن بر این نقطه بسیار تأکید داشت که بررسی‌های ایشان پرده از شایعه‌ی فرضیه امام غائب برکشیده، و ثابت کرده که امام زمان هرگز بدنیا نیامده است. و همچنین بدین نتیجه دست یافته که نظریه «امامت الهی» که اساس فکری شیعه دوازده امامی بر آن بنا شده هیچ ریشه و اساسی ندارد. و ثابت کرده که شایعه ضربه زدن عمر بن الخطاب به دخت حضرت پیامبر اکرم ﷺ -فاطمه الزهراء- در هنگام گرفتن بیعت برای ابوبکر افسانه‌ای است ساخته و پرداخته برخی از سودجویان و هیچ اساس و مدرک تاریخی به‌همراه ندارد.

ایشان در گفتگویی که با «العربیة - نت» داشتند خاطر نشان ساختند که این نتایج دقیق و علمی در حقیقت می‌تواند عملاً ریشه‌ی همه اختلافات جوهری و اساسی بین شیعه و اهل سنت را بخشکاند. و می‌تواند سد راه محکمی باشد جلوی همه کوشش‌های مغرضانه و دشمنانه‌ی دشمنان قسم خورده اسلام که سعی دارند همواره تخم فتنه و فساد را بین این دو طائفه‌ی بزرگ اسلامی پاشند. بخصوص که زمینه سیاسی کنونی در عراق و کویت و لبنان و ایران و پاکستان نشانگر اینست که شیعه و اهل سنت عملاً بر روی مواردی که در طول ۱۴۰۰ سال با هم اختلاف نظر داشتند به اتفاق رسیده‌اند. ایشان سخن خود را بدین‌صورت روشن‌تر ساختند که:

اختلاف سیاسی بین این دو مذهب در واقع بر روی قضیه امامت بوده است. و اکنون تقریباً اثری از این اختلاف بچشم نمی‌خورد. شیعیان امروزه قضیه غیبت امام دوازدهم را پشت سر نهاده دیگر منتظر ایشان نیستند تا از سرداب برآید و زمام امور حکومت اسلامی را بدست بگیرد. و همچنین دیگر

معصومیت و از سلاله علوی بودن را از ویژگی‌های فرمانروا و حاکم -آنطوری که در نظریه امامت است- به حساب نمی‌آورند.

این پژوهشگر و دانشمند عراقی که احمد الکاتب نام دارد و در يك خانواده مذهبی شیعه دوازده امامی پرورش یافته در ادامه سخنان خود گفتند که، نتایج این پژوهش‌ها و تحقیقات علمی خودشان را در کتابهایی به رشته تحریر در آورده به مراجع بزرگ شیعه تقدیم داشته تا مورد بحث و بررسی قرار دهند، و در جواب مراجع سرشناس مذهب شیعه جز با ادله و براهین فلسفی و خیالاتی و نظریه‌های بی‌پایه و اساس در مورد امام دوازدهم محمد بن الحسن العسکری تحقیقات ایشان را رد نکردند. و وقتی مؤلف از آن‌ها ادله و براهین ومدارک تاریخی و علمی خواستند جوابی نداشتند که به او بدهند!...

ایشان خاطر نشان ساختند که همه حوزه‌های علمی و همه مراجع شیعه بخوبی آگاهند که هیچ‌گونه ادله و براهین تاریخی و علمی نظریه‌هایشان را تأیید نمی‌کند، و آن‌ها همه بر این اعتقادند که در اینگونه امور اجتهاد واجب بوده تقلید قطعا حرام است، و در بین ایشان فتوایی است مشهور که می‌گوید: تقلید در مسأله تقلید حرام است!.

آقای احمد الکاتب به نتایج یکی از گفتگوهایشان در «قم» با علماء سرشنان آن دیار اشاره داشت که، یکی از علماء بررسیهای ایشان را به «پژوهش‌های تاریخی» توصیف نموده بود، اشاره کرد و گفت: «اگر واقعا در پی رد هستید باید با بحث و کنکاوش در تاریخ باشد. اما واقعیت اینست که این نظریه هیچ مدرک تاریخی و اساس واقعی ندارد. و تنها دلیل ما بر وجود امام غائب يك مشت اعتبارات فلسفی و چند نظریه و تصورات خیالی است!»...

و در رد بر اینکه مرجع شیعی بزرگ معاصر «محمد حسین فضل الله» در گفتگویی که اخیرا بر صفحات روزنامه «عکاظ» سعودی منتشر شده او را غیر متخصص معرفی نموده. احمد الکاتب گفتند: «متخصص نبودن کلمه ایست افتراضی که سر و ته آن مشخص نیست. و در حقیقت متخصص آن است که موضوع را کنکاوش می‌کند و پس از بحث و بررسی‌های طولانی دلیل‌ها و نتایج خود را تقدیم می‌دارد، و همه را به آنچه بدان دست یافته قانع می‌سازد».

ایشان در ادامه گفتند که: «در حوزه‌های علمیه هیچ متخصصی در این زمینه نیست، چرا که در حوزه چیزی بنام بحث و بررسی در تاریخ و یا در اصول مذهب شیعه وجود ندارد. و همه علماء می‌گویند که در این زمینه تقلید جائز نیست!».

امامت الهی و مهدی منتظر:

احمد الکاتب روی این نقطه که امامت و مهدی منتظر از نکاتی هستند که می‌تواند مورد بحث و بررسی قرار گیرد تأکید داشته، در اشاره گفت که آقای آیت الله علی سیستانی نیز بر این عقیده‌اند که هیچکدام از این دو مورد از اصول شیعه نیست.

ایشان گفتند که در مورد وجود زنده امام دوازدهم و اینکه ایشان ظهور خواهند کرد تا مردم را از بدبختی‌ها و منجلاب فساد رهانیده حکومت اسلامی تشکیل دهند، مفکوره‌ای که اساس عقیده امامت را تشکیل می‌دهد سالها بحث و بررسی کرده و بدین نتیجه دست یازیده که همه این قصه ساختگی است و هیچ پایه و اساسی ندارد.

ایشان در ادامه عرائض خود گفتند که: کتابهای اولیه شیعه در قرنهای سوم و چهارم و پنجم هجری بر این اتفاق است که مفکوره امام زمان افتراضی و خیالاتی است، و هیچ دلیل و برهانی بر ولادت او نیست. همه آقایان «المرتضی» و «العمانی» و دیگران می‌گویند که: «ما با دلیل‌های عقلی وجود این انسان را فرض می‌کنیم. و هیچ دلیل و برهان تاریخی و علمی درستی بر وجود او نداریم».

دانشمند برجسته شیعه معاصر آقای احمد الکاتب گفتند که: فرضیه امامت الهی که بر پایه عصمت و غیبت او بنا نهاده شده، نظریه سیاسی اهل بیت نیست، این تئوری ساخته و پرداخته متکلمین بوده و به اهل بیت بزور و بهتان نسبت داده شده است.

ایشان بدین نقطه نیز اشاره کردند که نتایجی که ایشان بدان دست یافته‌اند در رده‌ی دوم پیشرفت‌های سیاسی و مثبت بسیاری است که در حال حاضر در دنیای شیعه به وجود آمده است قرار می‌گیرد. شیعه معاصر دموکراسی را اختیار نموده و ولایت فقیه در ایران سعی دارد که به گونه‌ای بین شوری و دموکراسی پیوندی نوین ایجاد کند تا در سایه آن «امامت» ملت اختیار شود نه اینکه امام از سوی خدا بر منصب قدرت حائل آید! یا اینکه عصمت و یا از نوادگان حضرت علی بودن از شرط‌های انتخاب او قرار گیرد. و بدینصورت دروازه امامت به روی همه باز است.

شایعه ضربه زدن عمر به فاطمه زهراء:

ایشان به یکی از نتایجی که بدان دست یافته‌اند اشاره داشته روشن ساختند که: شایعه شکستن عمر سینه دختر رسول اکرم ﷺ فاطمه زهراء، و سقط شدن جنین ایشان در هنگام بیعت گرفتن برای خلافت ابوبکر الصدیق پس از وفات رسول خدا ﷺ هیچ دلیل و مدرک تاریخی و واقعی ندارد.

و گفتند: «این افسانه‌ای است که در قرن دوم ساخته و پرداخته شد و با مرور زمان کم کم شاخ و برگ گرفت، تا اینکه يك كلاغ چهل كلاغ شد. و برخی از قصه پردازان سنی آن را تکرار کردند، و هیچ اثری از آن در کتابهای مؤرخان و محققان اهل سنت نیست. و با گذشت زمان، برخی از دروغ پردازان شیعه در قرن چهارم و پنجم هجری آن را گرفته شاخ و برگ دادند، تا بدینصورت افسانه‌ای و خرافی کنونی به بازار آمد».

و در حقیقت این دسیسه و نیرنگی بود برای نجات دادن تئوری «امامت الهی» که بیعت حضرت امام علی با هر يك از خلیفه‌های پیشین خود ابوبکر صدیق - پدر زن رسول اکرم - و عمر فاروق - پدر زن دیگر رسول اکرم - و عثمان ذی النورین - داماد پیامبر اکرم - آن را از ریشه بر می‌کند. چرا که اگر چنانچه این فرضیه حقیقت می‌داشت هرگز حضرت علی عليه السلام نمی‌توانست با آن‌ها بیعت کند. آنها با این قصه ساختگی خواستند بگویند که این بیعت با زور از امام علی عليه السلام - شیر خدا و فاتح خیبر! - پس از حمله به خانواده‌اش و شکستن سینه فاطمه زهراء گرفته شد!

آقای کاتب در ادامه گفتند: «از این قصه ساختگی هیچ اثری در کتاب‌های عمده و اساسی و قابل اعتماد شیعه نمی‌یابی. بطور مثال، آقای کلینی در کتابش «الکافی» هیچ یادی از آن ننموده، در حالیکه او کتاب «سلیم بن قیس الهلالی» - را که ادعای سوزاندن عمر در خانه فاطمه و زدن ایشان و اسقاط جنینش به آن نسبت داده می‌شود - را بخوبی مطالعه کرده و در دسترش بوده است.

ایشان بدین نقطه نیز اشاره داشتند که روابط اجتماعی و خانوادگی در سطح بسیار عالی و خوبی که بین حضرت امام علی عليه السلام و خلیفه دوم حضرت عمر بن الخطاب بوده خود نشانگر دروغ بودن این افسانه است. این روابط تا جایی محترمانه و دوستانه و نزدیک بود که حضرت امام علی با کمال خوشحالی جگر گوشه و دختر نازنینش از دامن دختر رسول اکرم ﷺ (فاطمه الزهراء) که «ام کلثوم» نام داشت را به عقد ازدواج خلیفه دوم حضرت عمر بن الخطاب در آوردند.

بعد از این آیا تصور می‌رود که آن صحابی و یار بزرگوار پیامبر اکرم ﷺ خدای ناخواسته جگر گوشه‌ی رسول خدا و مادر خانمشان را چنین مورد ضرب و شتم قسرا دهند؟!.

این افسانه‌ای است که هیچ عاقلی نمی‌تواند آن را قبول کند!

و ایشان بر این نقطه نیز تأکید داشتند که شیخ مفید که از بارزترین دانشمندان و علماء شیعه است کتاب «الهلالی» را دروغ و موضوع و ساختگی دانسته و گفته که در این کتاب تحریفات بسیاری روی داده، غیر قابل اعتماد بوده و هیچ ارزش علمی و تاریخی ندارد. و این سخن همه محققان و پژوهشگران شیعه است.

جناح راست شیعه صفوی:

ایشان علمبرداران این قصه خرافاتی را «جناح راست» و یا بگفته‌ی دکتر علی شریعتی «شیعه صفوی» نامید، و اضافه کرد که این‌ها بازتابی منفی در جامعه دارند. و با دید منفی و تارشان به عمر بن الخطاب می‌نگرند. و بدینوسیله رهبریت دوگانگی جامعه اسلامی و شعله‌ور ساختن آتش دشمنی بین شیعه و اهل سنت را در دست دارند.

این دشمنی ساختگی و خیالاتی که در حقیقت ما امروزه بدان هیچ نیازی نداریم و بر عکس جهان اسلام امروز بیش از هر روز دیگر نیازمند وحدت و همبستگی و براندازی این سدهای راه و کنار زدن این خرافات و اسطوره‌هاست.

آقای احمد الکاتب در سال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ خورشیدی) در شهر کربلای عراق چشم بجهان گشود. و در مورد زندگیش می‌گوید که مادرش او را آماده می‌ساخت تا سربازی جان بکف باشد در لشکر مهدی منتظر، و یکی از ۳۱۳ یاران راستگو و مخلص ایشان که شرط ظهورشان هستند، باشد.

ایشان در گفتگویشان با «العریبه - نت» بصراحت گفتند که، قبل از دست یافتن به این نتایج دقیق و علمیشان در این قضیه بسیار تعصب داشتند: تنها ۱۴ سال داشتم که وارد حوزه علمیه شدم. بیش از ۲۵ سال فقه را تدریس کردم. و قبل از رسیدن به این نتایج علمی و دقیق بیش از ۱۵ کتاب تألیف کردم که بارزترین آن کتاب -ده منهای يك می‌شود: صفر!- است که در آن سعی کرده‌ام بگویم، اگر ما فرضیه امامت را از دین بر داریم چیزی از دین باقی نخواهد ماند! و در سال ۱۹۷۴م آن را منتشر ساختم و پس از آن بارها بچاپ رسید. و من پایه گذار حرکت شیعه امامی در سودان هستم. و در راستای دعوت و تبلیغ بسوی فکر شیعه امامی سالهای متمادی از زندگیم را صرف نمودم. و اخیرا به یاری خداوند متعال و با توفیق بدو به این نتایج حساس و دقیق علمی دست یافته‌ام که برنامه زندگی و دیدگاهم را به کلی تغییر داده، و آن را شاهراهی می‌بینم در راستای وحدت و همبستگی اسلامی و فروپاشی بدعتها و خرافات و کشیدن گلیم از زیر پای دلالان و تاجران دین!

دبی - فراج اسماعیل

رد حدیث جوینی در مورد کشته شدن حضرت فاطمه به دست حضرت عمر

نویسنده: محمد باقر سجودی

شبهه شیعه

یکی از دلیل‌های شیعیان برای اثبات مصیبت‌های وارده بر حضرت زهرا (سلام الله علیها) و شهادت آن بانوی گرامی، روایتی است که، صدر الدین، ابوالمجامع جوینی در کتاب معتبر فرائد السمطين آورده است. وی در این کتاب می‌نویسد: روزی پیامبر ﷺ نشسته بود، حسن بن علی علیه السلام وارد شد، دیدگان پیامبر که بر حسن افتاد، اشک آلود شد، سپس حسین بن علی بر آن حضرت وارد شد، مجدداً پیامبر گریست. در پی آن دو، فاطمه و علی علیه السلام بر پیامبر وارد شدند، اشک پیامبر با دیدن آن دو نیز جاری شد، از پیامبر علت گریه بر فاطمه را پرسیدند، فرمود:

«وَأَيُّ لَمَّا رَأَيْتَهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الذُّلُّ فِي بَيْتِهَا وَأَنْتِ كَهَيْ حُرْمَتِهَا وَعُصِبَتْ حَقُّهَا وَمُنِعَتْ إِرْتُهَا وَكُسِرَ جَنْبُهَا [وَكُسِرَتْ جَنْبُهَا] وَأُسْقِطَتْ جَنْبُهَا وَهِيَ تُنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَلَا حُجَابَ وَتَسْتَعِيْثُ فَلَا تُغَاثُ... فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدَمَ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْضُوبَةً مَقْتُولَةً. فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنَ مَنْ ظَلَمَهَا وَعَاقِبَ مَنْ غَضَبَهَا وَذَلَّلَ مَنْ أَدْلَاهَا وَخَلَدَ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَلَدَهَا فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ آمِينَ». «زمانی که فاطمه را دیدم، به یاد صحنه‌ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد، گویا می‌بینم ذلت وارد خانه او شده، حرمتش پایمال گشته، حقش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد سقط شده، در حالی که پیوسته فریاد می‌زند: وا محمداه!، ولی کسی به او پاسخ نمی‌دهد، کمک می‌خواهد، اما کسی به فریادش نمی‌رسد. او اول کسی است از خاندانم که به من ملحق می‌شود، و در حالی بر من وارد می‌شود که محزون، نالان، غمگین، حقش غصب و شهید شده است. در آن حال عرض می‌کنم: خدایا لعنت کن هر که به او ستم کرده، کیفر ده هر که حقش را غصب کرده، خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ ماخلد کن هر که به پهلویش زده تا این که فرزندش را سقط کرد، و ملائکه آمین گویند». الجوینی،

ابراهیم بن محمد بن مؤید (متوفای ۷۲۲هـ)، فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۴-۳۵، ناشر: مؤسسه المحمودی - بیروت، ۱۴۰۰هـ. ق. ر.

روایت جوینی ثابت می‌کند که خانه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) مورد هجوم واقع شده، حرمت وی شکسته شده، حش غصب شده، بازویش شکسته شده و... برخی ادعا می‌کنند که جوینی حاطب لیل بوده و روایت وی ارزشی ندارد. ما صحت و سقم این مطلب را بررسی می‌کنیم. ابن حجر عسقلانی در الدرر الكامنة می‌نویسد: «ابراهیم بن محمد بن المؤید بن حمویه الجوینی... وله رحلة واسعة وعني بهذا الشأن وكتب وحصل وكان دينا وقورا مليح الشكل جيد القراءة وعلى يده اسلم غازان... قال الذهبي كان حاطب ليل جمع أحاديث ثنائيات وثلاثيات ورباعيات من الأباطيل المكذوبة وقال في المعجم المختص شيخ خراسان وكان حسن الصحبة ذا اعتناء بهذا الشأن وعلى يده أسلم غازان ومات سنة 722 هـ بالعراق». «ابراهیم بن محمد بن مؤید بن حمویه جوینی... سفرهای علمی زیادی داشت و به آن اهمیت می‌داد و آثاری هم نوشت، آدمی متدین، باوقار و خوش صورت بود، غازان پادشاه تاتارها به دست وی مسلمان شد. ذهبی درباره وی می‌گوید: احادیثی را که دو، سه و چهار موضوع در آن آمده، جمع می‌کرد که همه از اباطیل و دروغ بودند. و در کتاب معجم المختص می‌گوید: شیخ خراسان و خوش مجلس بود که به دست وی غازان مسلمان شد و در سال ۷۲۲ هـ ق در عراق مرده است».

معنای حاطب لیل: شمس الدین سخاوی در فتح المغیث، معنای حاطب لیل را به نقل از شافعی این گونه می‌نویسد: «وعن الشافعي قال مثل الذي يطلب الحديث بلا إسناد كمثل حاطب ليل». «کسی که حدیث و سخنی را بدون سند نقل می‌کند، می‌گویند: او مانند حاطب لیل است». السخاوي، شمس الدین محمد بن عبد الرحمن (متوفای ۹۰۲هـ)، [فتح المغیث شرح ألفية الحديث: ج ۳، ص ۴، ناشر: دار الکتب العلمیة، لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۳هـ. شعیب الأرنبوط، محقق کتاب سیر اعلام النبلاء] «حاطب لیل» را این گونه معنا کرده است: «يقال: فلان حاطب ليل، أي: يتكلم بالغيث والسمين كمن يحطب ليلا، فيحطب الجيد والردئ، وهو في المحدثين من لا يميز صحيح الحديث من ضعيفه. حاطب ليل». یعنی: «کسی که خوب و بد را درمی‌آمیزد، همانند کسی که شب هیزم جمع می‌کند که در نتیجه خوب و بد را با هم می‌چیند، شخص مزبور در میان روایان حدیث کسی است که حدیث صحیح را از ضعیف تشخیص نمی‌دهد». در تاج العروس در باره معنای حاطب لیل می‌گویند:

«يقال للمُخَلَّط في كلامه أو أمره حاطب ليل، معناه أنه لا يَتَفَقَّد كلامه كالحاطب بالليل الذي يحطُّبُ كُلَّ رَدِيءٍ وَجَيْدٍ لأنه لا يُبْصِرُ ما يَجْمَعُ في حَبْلِهِ». «به کسی که در کلام و یا کارش خوب و بد را درهم آمیخته باشد حاطب لیل می گویند، یعنی همانند کسی که در شب هیزم جمع می کند و نمی تواند بفهمد که چه چیزی جمع می کند، خوب و بد را در هم می آمیزد». الأزهري،

جواب اهل سنت:

شیعه این همه صفحه را در اینجا سیاه کرده تا ثابت کند که بنا بر حدیثی که جوینی در کتاب فرائد السبطين نوشته فاطمه کشته شده و بمرگ خود نمرده است. یک روش شیعه این است که با پرگویی سعی می کند طرف مقابل را خسته کند و ناحق را حق جلوه دهد.

اما جواب این شبهه:

یک مکر علمای شیعه این است که می گویند، چون فلان سنی در کتابش فلان حرف را در تایید ما نوشته پس مذهب ما حق است! بعد برای مؤثر کردن مکر خود می گویند که آن سنی از علمای طراز اول اهل سنت است!

اما جواب ما بر این مکر:

اولاً: هیچ سنی نمی تواند بگوید عمر ظالم و قاتل حضرت فاطمه بود و در همان حال سنی باقی بماند! یا بقول شما در همان حال از علمای طراز اول اهل سنت هم باشد. همانطور که هیچ شیعی نمی تواند بگوید علی ظالم و قاتل فاطمه بود و در همان حال شیعه باقی بماند.

اگر ما بگوییم فلان عالم شیعی گفته که حضرت علی، پهلوی فاطمه را شکسته او را کشته شما به حرف ما نخواهید خندید؟ شما آن عالم را بعنوان یک عالم بزرگ شیعی قبول خواهید کرد؟! خب ما هم از حرف شما به خنده می افتیم!

شاید بگویید که در دنیا یک عالم شیعی نیست که بگوید علی ظالم بود در جواب می گویم در دنیا یک عالم سنی هم نیست که بگوید عمر ظالم بود! اگر بگویید پس حدیث جوینی را چگونه جواب می دهید؟

عرض می‌کنیم که قصه کوتاه!! هر کس گفت که عمر ظالم و قاتل فاطمه است او سنی نیست! بلکه شیعه است!

لذا با این حساب من حکم شیعه بودن و منافق بودن جوینی را صادر می‌کنم! شما برو در دنیا بگرد اگر کسی از سنی‌ها به این حکم من اعتراض کرد آنوقت بگو جوینی از علمای بزرگ اهل سنت است! به این حرف من فقط شیعه اعتراض می‌کند و این خود دلیل است بر بد بود جوینی.

آقای جوینی در قرن هشتم زندگی می‌کرد.

آیا این حدیث که ۸ قرن پنهان بوده در قرن هفتم وقتی که مغول‌ها به کمک شیعه‌ها کتابخانه‌های بغداد را می‌سوزاندند پیدا شده؟! یا از جعلیات جوینی است؟

در عصر جوینی شیعه‌ها به خاطر کمک به مغولان به مناصب عالی دست یافته بودند. و جوینی یا شیعه بوده یا یک صوفی که از شیعه‌ها ترسیده و خواسته آن‌ها را راضی کند. او گمراه یا یک منافق است که لباس سنی‌ها را پوشیده.

این چه معنی دارد که یکی ادعای مسلمانی کند در همان حال معتقد باشد که حضرت محمد ظالم بوده؟!.

این چه معنی دارد که یکی مدعی باشد عالم سنی است و در همان حال بگوید: عمر قاتل بوده؟!.

این هیچ معنی ندارد جز اینکه عالمان شیعه می‌خواهند با این مکر پیروان خود را بفریبند.

همین جوینی را مسلمانان ۷ قرن نمی‌شناختند و بعد از آنکه در قرن هشتم کتاب خود را نوشت تمام مسلمانان او را مردود می‌دانند و فقط شیعه‌ها او را حلوا حلوا می‌مکنند وزارت ارشاد اسلامی ایران کتاب او را چاپ می‌کند.

جوینی در قرن هشتم میزیسته معقول نیست که حدیثی را دست اول، در کتاب خود نقل کند که در قوطی هیچ عطاری نیست.

گر این یک حدیث و فرموده رسول الله است چرا در کتب پیشین نیست؟

آیا ما شیعه هستیم که مهمترین کتاب حدیث ما ۳۰۰ سال پیش آنهم در ۱۱۰ جلد نوشته شده باشد؟! (منظورم بحار الانوار تالیف محمد باقر مجلسی است).

شاید بگویید شیعه ۱۱۰ جلد کتاب حدیث تالیف شده در قرن دوازدهم را قبول دارد شما سنی‌ها چرا یک حدیث ساخته شده در قران هشتم را قبول نمی‌کنید.

در جواب باخنده می‌گوییم حدیث که نان نیست که شما بسازید حدیث باید سند داشته باشد و در قرن سوم تقریباً احادیث جمع آوری شده و درب آن بسته شد.

جوینی کتابی دارد به نام «فرائد السبتین فی فضایل المرتضی و البتول والسبطین» که در تهران چاپ می شود. امام ذهبی درباره اش گفته است که هیزم جمع کن در شب است، یعنی، خوب و بد را جمع آوری کرده و اباطیل دروغین را به نام حدیث در کتابش آورده است.

ابن حجر عسقلانی، او را صوفی می داند. او دوست محسن عاملی (عالم شیعی) بود و همواره انسان را از دوستش بشناسید.

یک مثل انگلیسی می گوید: بمن بگور فیک تو کیست تا بگویم که تو کیستی؟

«مصحف فاطمه» چیست؟

پاسخ شیعه‌ها:

مصحف فاطمه (سلام الله علیها) کتابی است که به املاء جبرئیل و خط امیر المؤمنین علیه السلام نوشته شده و در آن تمامی حوادث و اتفاقات آینده عالم تا روز قیامت ثبت شده و چیزی در باره حلال و حرام در آن وجود ندارد.

این مطلب از روایات فراوانی استفاده می‌شود که ما به دو روایت بسنده می‌کنیم که با تدبر در همین دو روایت، به جواب تمام سؤالاتان خواهید رسید.

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ تَطَهَّرُ الرَّزَادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ (عليها السلام) قَالَ قُلْتُ وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ عليه السلام دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ (عليها السلام) مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي عَمَّهَا وَ يُحَدِّثُهَا فَشَكَتَ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ إِذَا أَحْسَسْتِ بِذَلِكَ وَ سَمِعْتِ الصَّوْتَ قُولِي لِي فَأَعْلَمْتَهُ بِذَلِكَ فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفًا قَالَ ثُمَّ قَالَ أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ»^(۱).

«حماد بن عثمان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: در سال ۱۲۸ مخالفان مذهب و دعوت کنندگان به باطل اعلام وجود خواهند کرد. این موضوع را در مصحف فاطمه (سلام الله علیها) دیدم. پرسیدم: مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: با فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله غم و اندوه فراوان فاطمه را فرا گرفت که اندازه آن را خدا می‌داند. به همین جهت خداوند فرشته‌ای را نزد فاطمه فرستاد تا با هم سخن شدن با وی غم و اندوهش زوده شود. فاطمه (سلام الله علیها) جریان را به علی علیه السلام گزارش کرد علی علیه السلام فرمود: هر وقت آمدنش را احساس نمودی و صدایش را شنیدی به من خبر بده. فاطمه آمدن فرشته را به علی علیه السلام خبر داد. علی علیه السلام آنچه را می‌شنید می‌نوشت تا در نهایت همانند کتابی کامل گردید.»

سپس امام صادق عليه السلام فرمود: در این کتاب از حلال و حرام چیزی نیست، بلکه آنچه در آن دیده می شود دانش و آگاهی از حوادث و اخبار آینده است.

«مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رَبَائِبٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ... قَالَ فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ (عليها السلام) قَالَ فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَعَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرَيْلُ عليه السلام يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطِيبُ نَفْسَهَا وَ يُخْرِجُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْرِجُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلِيُّ عليه السلام يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ»^(۱).

«أبو عبیده می گوید: بعضی از شیعیان از امام صادق عليه السلام سؤالاتی کردند، از جمله سؤال کردند: مصحف فاطمه چیست؟ حضرت مدتی سکوت کرد و سپس فرمود: شما از آنچه می خواهید و نمی خواهید بحث می کنید (یعنی بعضی از پرسش ها به قصد فهمیدن نیست یا به درد نمی خورد) فاطمه بعد از پیغمبر صلى الله عليه وآله هفتاد و پنج روز در دنیا بود و از فراق پدر بسیار اندوهگین بود. جبرئیل عليه السلام محضرش می آمد و او را در مرگ پدر تسلیت می داد و خوشحالش می کرد و غم و اندوهش را تخفیف می داد و از احوال و مقام پدرش خبر می داد و سرگذشت اولادش را پس از او برایش می گفت و علی عليه السلام آن مطالب را می نوشت که مجموع آن نوشته ها مصحف فاطمه علیها السلام شد.»

گروه پاسخ به شبهات

پاسخ سنی‌ها:

این حدیث شیعه‌ها دروغ است چون:

اولاً: قرآن ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ [الأنعام: ۵۰].

«بگو: من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است، و من، از غیب آگاه نیستم»!

اما دقت کنید که بنا بر حدیث فوق، شیعه اعتقاد دارد، علی و فاطمه از همه اخبار آینده با خبر بودند و یا این آیه را ببینید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد، (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند)، و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زبانی) به من نمی‌رسید، من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند».

و آیات در این باره زیاد است پس این عقیده شیعه با قرآن در تضاد است.

دوم: اینکه شیعه می‌گوید:

«مصحف فاطمه (سلام الله علیها) کتابی است که به املاء جبرئیل و خط امیر المؤمنین علیه السلام نوشته شده و در آن تمامی حوادث و اتفاقات آینده عالم تا روز قیامت ثبت شده».

یک دروغ ناممکن است.

یعنی اگر حضرت علی می‌خواست، فقط نوشته‌های روزنامه کیهان، که در زمان او اخبار آینده بود، را با دست بنویسد ۷۵ روز عمر فاطمه کفاف نمی‌داد که فقط علی اخبار یک روزنامه را بنویسد چه برسد به همه اخبار آینده در همه روزنامه‌ها.

(چون فاطمه بعد از وفات پیامبر فقط ۷۵ روز زنده بود)

و خیلی از اخبار در روزنامه‌ها نمی‌آید.

و خیلی از خبرها بصورت فیلم و عکس است.

پس حجم مصحف فاطمه از حجم خانه علی بزرگ‌تر بود.

مگر آنکه معتقد باشیم علی عليه السلام کامپیوتر داشته.

سوم: و باز شیعه می‌گوید جبریل اخبار را می‌آورده تا فاطمه خوشحال شود

در حالیکه اخبار آینده از نظر شیعه خیلی شوم بوده.

دوازده امام کشته شدند با این اخبار فاطمه هرگز خوشحال نمی‌شده.

پس شیعه دروغ‌های عجیب می‌گوید.

شیعه حتی نمی‌تواند مسئله را ماست مالی کند و بگوید در مصحف فاطمه فقط اخبار مهم، درج

است.

نمی‌تواند این را بگوید چون اگر چنین بگوید یک نقص را برای امامان خود ثابت کرده

و ثابت می‌شود که امام‌های شیعه از جزئیات امور خبر ندارند و شیعه این را نمی‌پسندد که امامش

چیزی از الله کم‌تر بداند.

اما حتی علی اگر تیر اخبار مهم را می‌نوشت ۷۵ روز که سهل است ۷۵ سال عمر هم کفاف

نمی‌کرد.

چهارم: فرض کنیم که جبریل تمام اخبار آینده را برای فاطمه عليها السلام گفته باشد.

و فرض کنیم فاطمه در ۷۵ روز آخر عمر خود نه بچه داری کرده باشد نه شوهرداری، نه به دیدن

فامیل‌ها رفته باشد، نه غذا پخته باشد نه با ابوبکر بر سر فدک دعوا کرده باشد و نه پهلویش شکسته شده

و نه بیمار شده باشد و نه رفته باشد خانه انصار تا برای علی بیعت بگیرد و فرض کنیم تمام احایث شیعه

در آن باره‌ها دروغ باشد)..... و فقط و فقط نشسته باشد و به حرفهای جبریل درباره آیتده گوش داده

باشد.

این محال است که گوش‌های او بتواند در مدت ۷۵ روز تمام اخبار آینده را بگیرد.

شیعه وقتی که دروغ می‌گفته متوجه این نکته نشده.

شیعه خجالت نمی‌کشد.

اصل قضیه چیز دیگری است:

علمای شیعه در آرزوی این هستند که کتاب آسمانی جدیدی بیاورند و قران را ملغی کنند.

البته پیشینیان این‌ها این آرزو را بگور بردند و آیندگان این‌ها نیز به گور خواهند برد این آرزوی شوم

را....

مصائب حضرت زهرا چه بود؟

کسی نیست بپرسد مگر گفتنی در مورد حضرت زهرا کم است که همه هم و غم ما این شده است که تنها به طرح مصائبی پردازیم که نه تنها مسلم نیست بلکه افشاندن تخم کینه و نفرتی است که جز ایجاد شکاف عمیق عاطفی و اعتقادی در بین مسلمانان محصولی دیگر به بار نمی‌آورد.

اهل منبر و مداحان ما چرا به این موضوع نمی‌پردازند که دلیل اینکه قرآن کریم آیه تطهیر، ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾ و ﴿ذَوِي الْقُرْبَىٰ﴾ را در مورد حضرت فاطمه و دیگر پنج تن نازل فرمود است چیست؟ چرا خداوند در قرآن کریم حضرت ایشان را، در آیه مباحله، سمبل زن مسلمان معرفی کرده است؟ فاطمه چرا فاطمه شد و مورد توجه خدا و رسول و ولی خدایش قرار گرفت؟ آیا به خاطر شخصیت عرفانی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و حق طلبی او نبود؟ پس چرا ما تنها او را دختر پیامبر ﷺ معرفی می‌کنیم؟ به نظر ما شخصیت فاطمه، نقش اصلی را در فاطمه شدن او داشت و نه دختر پیامبر بودن او، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم دختران دیگر هم داشت.

اساس شخصیت حضرت فاطمه مصیبت‌های وارده بر ایشان هم نبود که بیشترین بخش ذکر ایشان در مجالس ما به این موضوع اختصاص داده شده است. البته اگر مصیبتی بر این عزیز وارد شده باشد، در حدی که اطمینان داریم، باید متذکر آن بشویم و نسبت به آن معترض باشیم. ولی نه اینکه برای گرم کردن مجالس خود هر آنچه گفته‌اند و از هر جا که گفته‌اند بدون تحقیق ما هم مقلدانه و کورکورانه تکرار کنیم و حتی چیزی هم بر آن بیفزاییم. در هر صورت ما در اینجا در صدد هستیم تا با تحقیقی تاریخی به مصائب حضرت زهرا پردازیم و حد آن را روشن کرده و پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح است را مورد بحث قرار دهیم.

اصل ماجرا از اینجا شروع شده است که در کتابی به نام اسرار آل محمد، منسوب به شخصی به نام سلیم بن قیس، متوفای سال ۷۶ هجری که از یاران امیر المومنین محسوب می‌شده آمده است که: به دنبال فوت رسول خدا ﷺ و ماجرای سقیفه و بیعت مردم با ابوبکر، علی با برخی دیگر از یاران خود در خانه ماند و حاضر به بیعت با ابوبکر نشد. ابوبکر قُتِفَد و عمر را برای آوردن علی فرستاد تا از وی بخواهند تا ایشان نیز با او بیعت کند. عمر به همراه یاران خود به در خانه فاطمه آمد و فریاد کشید: در را باز کنید. فاطمه از باز کردن در خوداری کرد. عمر فریاد کشید: اگر در را باز نکنید خانه را آتش می‌زنم. زهرا فریاد کشید که آیا از خدا نمی‌ترسی؟ عمر آتش خواست و در خانه را شعله‌ور ساخت. در را فشار

داد و آن را باز کرد و داخل شد. فاطمه فریاد کشید و عمر با غلاف شمشیر به پهلوی حضرتش زد. زهرا با فریادی دیگر از پدر خود یاد کرد. در این هنگام عمر با تازیانه به بازوی او زد. فاطمه باز فریاد کشید. ناگاه علی از جا برخاست و گریبان عمر را کشید و بر زمین زد و گفت: اگر نبود مقدری که از طرف خدا گذشته و عهدی که پیامبر صلی الله علیه و آله با من نموده می دانستی که تو نمی توانستی به خانه من داخل شوی. عمر از دیگران کمک خواست و دیگران هم آمدند و بر سر علی ریختند و طنابی به گردن او انداخته او را کشیده و به مسجد بردند. فاطمه خواست تا از این کار عمر مانع شود. در این هنگام قنفذ تازیانه ای به بازوی حضرت زد به طوری که جای آن مثل دستبندی بر جای ماند. ^(۱) در نسخه ای دیگر اضافه شده است که قنفذ علاوه بر تازیانه، فاطمه را بین در فشار داد که در اثر آن استخوان پهلوی ایشان شکست و جنین ایشان سقط شد ^(۲). در این کتاب از داستان فرورفتن میخ در، در پهلوی حضرت زهرا که مشهور است ذکر می نماید.

این داستان امروز در عمق باورهای اقشار مختلف جامعه ما، اعم از عالم و غیر عالم، روشنفکر و غیر روشنفکر فرورفته است. به طوری که خدشه در آن گناهی نابخشودنی محسوب می شود. این در حالی است که بخش هایی از این داستان، آن هم به این سبک، هم از نظر محتوا و هم از نظر سند قابل مناقشه، نقد و بررسی جدی است و پرسش های بسیاری در مورد آن قابل طرح است. ما در اینجا به برخی از پرسش هایی که در این خصوص مطرح است اشاره می کنیم:

۱- آیا ممکن است در همان روزهای اولیه وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک ترین یاران پیامبر با دختر یا

فضیلتی مثل او که پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است، اینگونه رفتار کنند؟

این پرسش را روزی من از استاد خود، دکتر جعفر شهیدی پرسیدم و گفتم: با وجودی که عمر شخصیتی خشن و تند داشت ولی ادله تاریخی کافی برای این نوع اعمال که مشهور است وجود ندارد، آیا ممکن است ما حاصل تربیت بیست و سه ساله پیامبر صلی الله علیه و آله این باشد که نزدیک ترین اصحاب ایشان با دختر پیامبر خود چنین کنند؟ ایشان در پاسخ گفت: «فلانی تو چه دانی که قدرت و سیاست چیست؟! در سیاست هیچ چیز بعید نیست و هیچ چیز غیر ممکن نیست». شاید بیست سال پیش این پاسخ برای من قابل قبول نبود ولی در این مدت چیزهایی را به چشم خود، از به ظاهر مومنان دیدم، که این کلام را

۱- اسرار آل محمد: ص ۲۲۶-۲۲۹.

۲- پاورقی کتاب: ص ۲۲۸

امروز بسیار قابل قبول تر می‌کند. البته با این حال در مسائل تاریخی نمی‌توان با احتمالات ذهنی و حب و بغض‌ها حرکت کرد و نظر داد و چیزی که ادله تاریخی کافی برای آن نیست به کسی نسبت داد.

۲- اگر آنچه در این کتاب آمده است درست باشد، چرا علی با آن شجاعت بی‌نظیر، در مورد آن همه خشونت و وحشیگری که در مقابل چشمان او انجام گرفت به امر واجب دفاع از ناموس و حریم خصوصی خود عمل نکرد و عکس العمل جدی از خود نشان نداد و حتی بعد از این حادثه هم برای همیشه سکوت کرد؟

ظاهراً داستان پرداز به خوبی از پرسش و نقد یاد شده آگاه بوده است و قبل از طرح آن توسط دیگران، خود دلیل عدم دفاع امام از حریم خصوصی خود را به مقدرات الهی و عهد و پیمانی نسبت داده است که علی با رسول خدا ﷺ بسته بوده است. در این صورت باز این سوال مطرح می‌شود که آیا این قابل قبول است که خداوند چنین وحشیگری را نسبت به دختر پیامبر مقدر کرده باشد؟ و یا رسول خدا ﷺ با علی پیمان بسته باشد که اگر دختر محبوبش را شکنجه کردند او تنها نظاره گر باشد و به تکلیف خود عمل نکند و حتی برای همیشه سکوت پیشه کند؟ فایده این پیمان و سکون و سکوت چه بود؟ آیا این پیمان خصوصی بود یا دیگران نیز باید به این پیمان عمل کنند؟

۳- آیا کتاب اسرار آل محمد از نظر علمای شیعه، کتاب معتبری است؟

از قدیم الایام بین علمای شیعه در مورد این کتاب و راویان آن اختلاف نظر وجود داشته است. برخی به علل و انگیزه‌هایی بر این کتاب و محتوای آن صحنه گذاشته و آن را مورد پذیرش قرار داده‌اند ولی برخی دیگر آن را نپذیرفته و مورد نقد جدی قرار داده‌اند، چون در این کتاب مطالب غیر قابل قبولی وجود دارد مثل این که امامان شیعه سیزده نفر هستند. یا محمد بن ابی بکر به پدرش به هنگام مرگ سفارشات نمود، در حالی که او در آن زمان کودکی دو سال و نیمه بیش نبوده است.

در هر صورت از آنجا که این کتاب منبع اصلی غالب روضه‌هایی است که در مورد حضرت زهرا خوانده می‌شود باید مورد بحث جدی قرار گیرد. شیخ مفید متوفای ۴۱۳، که از بزرگان تاریخ اسلام، کلام و فقه شیعه است، این کتاب را به شدت مورد مناقشه قرار می‌دهد. او در کتاب ارشاد خود که اولین و بهترین کتاب جامع در زمینه تاریخ زندگی اهل بیت است از کتاب سلیم بن قیس چیزی نقل نکرده و اصولاً آن را بی اعتبار معرفی کرده و می‌کند.

او در مورد این کتاب می‌نویسد: کتاب سلیم غیر قابل اعتماد است و عمل به اکثر روایات آن جایز نیست. در آن جعلیات و تحریفاتی هست که متدینین سزاوار است از عمل به همه آن اجتناب ورزند:

«هذا الكتاب غير موثوق به ولا يجوز العمل على أكثره وقد حصل فيه تخليط وتدليس فينبغي للمتدين أن يجتنب العمل بكل ما فيه»^(۱).

عالم نقاد رجالی شیعه، ابن غضائری نیز در مورد این کتاب می نویسد: این کتاب مشهور است ولی اصحاب ما آن را جعلی می دانند و علایمی هم این نظر را تایید می کند. مشکل دیگر این کتاب سندهای متفاوت آن است که همه تنها به ابان ابن ابی عیاش بر می گردد. از سوی دیگر محتوای این کتاب را غیر عیاش نقل نکرده است و ابی عیاش نیز ضعیف است و شخصیت قابل اعتمادی ندارد^(۲).

علامه حلی نیز در کتاب رجال خود در مورد ابن ابی عیاش می نویسد: نظر من در مورد او سکوت است چون غضائری و شیخ طوسی وی را ضعیف توصیف کرده اند^(۳).

۴- آیا از خود ائمه در این موارد مصائب حضرت زهرا روایتی نقل نشده است؟ از میان کتاب های حدیثی معتبر مثل کتب اربعه تنها کلینی روایت ضعیفی نقل می کند که در آن از امام صادق و امام باقر نقل شده که فرموده اند: زمانی که کار را به دست گرفتند فاطمه یقه عمر را گرفت و پیش کشید و گفت به خدا سوگند اگر از رسیدن بلا به بی گناهان بیمناک نبودم خدا را سوگند می دادم و او را اجابت کننده می یافتی^(۴). در این روایت هیچیک از مسائل مطرح شده در کتاب سلیم وجود ندارد.

تعدادی روایت ضعیف از ائمه در کتب متأخر نقل شده است که به نظر می رسد همه آنان از همان کتاب اسرار آل محمد، منسوب به سلیم بن قیس نشأت گرفته باشد. به عنوان نمونه در کتاب کامل بهایی آمده است که امام جواد در کودکی به فکر فرو رفته بود. امام رضا از او می پرسند به چه می اندیشی؟ او می گوید: به مصائب مادرم زهرا (سلام الله علیها) به خدا سوگند که پیکر آن دو پلید را بیرون می آورم و آتش می زنم و خاکسترشان را به باد می دهم و باز مانده شان را به دریا می ریزم^(۵). در این خبر از سویی سوگندی دروغ به امام نسبت داده شده است که به وقوع نیبوست و از سوی دیگر نبش قبر و آتش زدن مرده و به دریا ریختن بازماندگانی که در ماجرا دخالتی نداشته اند به امام معصوم نسبت

۱- تصحیح الاعتقاد: ص ۱۲۶.

۲- رجال ابن الغضائری: ج ۳، ص ۱۵۷.

۳- ص: ۲۰۷.

۴- حدیث ۳، ج ۲، ص ۳۵۸.

۵- ص ۳۱۳.

داده است که اعمالی ناروا و حرام است. نه در اسلام و نه در هیچ شریعتی چنین مجازات و رفتاری علیه هیچ جنایتکاری مجاز دانسته نشده است و معلوم می شود که جاعل حدیث از فقه شیعه کاملاً بی اطلاع بوده است.

۵- اگر از ائمه علیهم السلام در این مورد چیز زیادی نقل نشده است آیا مواضع عملی ائمه شیعه در مورد مصائب ایشان به گونه ای بوده است که آن ها نیز آن را هم چون ما مهم تلقی کرده و دهه های عزاداری برای آن بر پا کنند؟

متأسفانه پاسخ منفی است مطالعه احادیث اهل بیت، نکات زیادی را در این زمینه در اختیار ما قرار نمی دهد. کلینی متوفای ۳۲۹ در کتاب اصول کافی در این مورد حدیث ضعیف و مرفوعی از امام سجاد نقل می کند که ایشان فرموده اند، امیر المومنین به هنگام دفن فاطمه گله کرده و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: به زودی دخترت را ملاقات خواهی کرد و او در مورد همدست شدن اصحاب در ربودن حق ارثش به تو گزارش خواهد کرد^(۱). حضرت در این دعا چیزی در مورد آتش زدن خانه حضرت زهرا یا زدن او توسط اصحاب مطرح نکرده اند. امیر المومنین حتی در زمان حکومت خویش نیز مراسم عزاداری برای همسر خود و دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پا نکرده اند و ذکر حوادث معروف در مورد آن را به میان نیاورده اند. این در حالی است که از ایشان نقدهای جدی نسبت به خلفای قبل نقل شده است ولی در این مورد بخصوص چیزی دیده نمی شود. از سوی دیگر علی رغم اینکه از اهل بیت در مورد مراسم گریه و عزاداری و مرثیه خوانی در مورد امام حسین زیاد نقل شده است ولی در خصوص عزاداری در مورد حضرت فاطمه چیزی نقل نشده است.

۶- آیا عدم ذکر مصائب و عدم عزاداری اهل بیت و عدم توصیه به عزاداری در مورد مصائب حضرت زهرا از جانب آنان، جنبه تقیه نداشته و برای جلوگیری از تفرقه و گسترش کینه نسبت به دیگر مسلمانان نبوده است؟

چنین چیزی به نظر درست نمی آید ولی در صورتی که انگیزه عدم بیان یا عدم موضع گیری نسبت به این موضوع، حفظ وحدت و جلوگیری از گسترش کینه کشی مسلمانان بوده باشد این ضرورت امروزه به مراتب قوی تر است.

۷- مورخین در مورد مصائب حضرت زهرا (سلام الله علیها) چه گفته اند؟ آیا از گفته مورخین نمی توان موبدی بر نوشته های کتاب اسرار آل محمد یافت؟

مهمترین مورخین نزدیک به حادثه به لحاظ تاریخی عبارتند از [ابن هشام متوفای ۲۱۸، ابن قتیبه متوفای ۲۷۶، بلاذری متوفای ۲۷۹، یعقوبی متوفای ۲۸۴، طبری متوفای ۳۱۰ مسعودی متوفای ۳۴۶ هجری که به ترتیب صاحب کتاب: سیره النبویه، الایسیاسه و الامامة، انساب الاشراف، تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری و مروج الذهب] هستند. گزارش این افراد در این موضوع مختلف است. اول: در مورد بیعت علی با ابی بکر سه قول است یکی اینکه علی مثل بقیه به سرعت بیعت نمود. (قولی از تاریخ طبری) دیگر اینکه او پس از مقاومت اولیه بیعت کرد. (السیاسه و الامامة، انساب الاشراف، تاریخ یعقوبی و تاریخ طبری) سوم اینکه او و هیچ یک از بنی هاشم تا فاطمه زنده بود با ابوبکر بیعت نکردند. [مروج الذهب].

در اینکه عمر و همراهان پس از نزدیک شدن به خانه علی با چه چیز مواجه شده‌اند سه گزارش متفاوت وجود دارد. مواجهه با علی، مواجهه با فاطمه و آمدن فاطمه به پشت در و خود داری از باز کردن در خانه.

حالت اول نقل قول از ابن عباس است که پس از بگو مگوی لفظی عمر با علی عليه السلام او به همراه عمر برای بیعت به نزد ابوبکر رفت^(۱). در نظر دوم عمر به همراه شعله‌ای از آتش به در خانه آمد و با فاطمه مواجه شد. فاطمه به او گفت: آیا می‌خواهی خانه مرا آتش بزنی. او گفت بلی و در این کار همچون پدرت در امر دین جدی هستم. در این زمان علی آمد و بیعت کرد. او گفت: می‌خواستم تا قرآن را جمع نکرده‌ام بیرون نیایم^(۲).

داستان مقاومت را ابن قتیبه در السیاسه و الامامة بیش از بقیه به تفصیل به آن پرداخته است. او در یک گزارش می‌نویسد: عمر به در خانه علی آمد و او از خارج شدن خود داری می‌کرد. عمر هیزم خواست و گفت خارج شوید در غیر این صورت خانه را آتش زده بر افراد آن خراب خواهم ساخت. کسی گفت فاطمه در بین آن‌هاست. او گفت اگر چه او باشد. پس علی عليه السلام از خانه خارج شد و بیعت کرد. او می‌خواست که تا قرآن را جمع نکند از خانه خارج نشود. ابن قتیبه در گزارشی دیگر می‌نویسد: عمر به ابوبکر گفت: چرا متخلف از بیعت را نمی‌گیری؟ ابوبکر قنفذ را برای این کار فرستاد ولی علی عليه السلام نیامد. باز عمر این سخن را تکرار کرد و او نیامد. عمر بلند شد و با جماعتی به سمت خانه علی آمد و در زد. فاطمه با شنیدن سخنان آن‌ها فریاد برآورد که ای رسول خدا، ببین بعد از تو ما چه

۱- انساب الاشراف: ج ۲، ص ۷۷۱.

۲- همان: ص ۷۷۰.

می‌کشیم. مردم دلشان سوخت، گریه کردند و باز گشتند. عمر و یارانش ماندند. پس علی خارج شد و به نزد ابوبکر آمد. به او گفتند: بیعت کن. او پرسید: اگر بیعت نکنم؟ گفتند در غیر این صورت گردن تو زده خواهد شد. ابوبکر ساکت بود. عمر گفت: چه امر می‌کن؟ ابوبکر پاسخ داد: تا علی کنار فاطمه است من با او کاری ندارم^(۱).

تا اینجا هیچ مورخی سخن از ورود عمر به خانه علی و فاطمه به میان نیاورده است. اما یعقوبی این را اضافه و می‌نویسد: با شنیدن خبر بیعت مردم با ابوبکر، علی بسیار ناراحت شد. دوستانش همچون عباس و طلحه و زبیر در خانه علی اجتماع نموده بودند و از حضور در جلسات مربوط به بیعت با ابوبکر خودداری کردند. عمر با گروهی به در خانه علی آمد. او تهدید کرد که اگر برای بیعت بیرون نیایید خانه را آتش می‌زنم. یاران علی بیرون آمدند و با عمر به مشاجره پرداختند. سپس آن‌ها به درون خانه هجوم آوردند. فاطمه بیرون آمد و گفت: به خدا قسم اگر از خانه بیرون نروید مویم را برهنه ساخته و شما را نفرین خواهم کرد. «والله لتخرجنن أو لاکشفن شعری ولا عجنن إلی الله». این سخن باعث شد که آن‌ها از خانه بیرون رفتند^(۲).

بسیاری از مورخین اظهار پشیمانی ابوبکر در تعرض به خانه فاطمه را در آخر عمرش نقل کرده‌اند^(۳).

۸- اگر چنین است پس داستان سقط محسن چه می‌شود؟

طبیعی است کسانی که داستان را به صورت کامل از کتاب اسرار آل محمد پذیرفته‌اند برای ایشان فرزندی به نام محسن نیز قبول کرده‌اند ولی کسانی که آن را تنها در حد تهدید دانسته‌اند پذیرش سقط محسن در این حادثه را قابل قبول نمی‌دانند. شاید به همین دلیل است که شیخ مفید در کتاب ارشاد خود ذکری از مصائب حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به میان نیاورده است ولی در بحث از تعداد فرزندان علی و فاطمه زهرا می‌نویسد: طایفه‌ای از شیعه معتقد است که فاطمه فرزندی به نام محسن داشته است که بعد از رسول خدا سقط شده است^(۴).

۱- ص: ۲۱۳-۲۷۶.

۲- ج ۱، ص ۵۲۷.

۳- تاریخ طبری: ج ۲، ص ۴۴۳؛ مروج الذهب: ج ۱، ص ۶۵۸.

۴- ج ۱، ص ۳۵۶.

نتیجه اینکه عده‌ای در توجیه تهدید یا عمل عمر به این کار به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد کرده‌اند که حضرت فرموده است که هر کس از جمع مسلمانان متفرق شد، خانه‌اش را آتش بزیند.

باید در هر زمینه با علم و تحقیق سخن گفت و عمل نمود تا مبدا مشمول این آیات الهی شویم که در موردشان فرموده است: «ایشان را به این کار معرفتی نیست. جز گمان خود را پیروی نمی‌کنند، و در واقع، گمان در وصول به حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند». ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ۗ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸].

«بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند ولی گمان به هیچ وجه آدمی را از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند. آری، خدا به آنچه می‌کنند داناست». ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾ [یونس: ۳۶].

چرا که خداوند متعال می‌فرماید: و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد. ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶].

آیا ابوبکر، به گناه خود در رابطه با حمله به خانه فاطمه، اعتراف کرد؟

شیعه می گوید:

اهل سنت حدیث صحیح دارند که این امر اتفاق افتاده

اما عبد الرحمن دمشقیه، نویسنده معاصر وهابی، می نویسد:

در روایت ابوبکر، نام داوود بن عُلوان بَجَلِی وجود دارد که بخاری، ابوسعید بن یونس، ابن حجر و

ذهبی و عقیلی وی را منکر الحدیث می دانند. و این گفته دروغ است به دلایل زیر:

اول: روایت با سندهای دیگر نیز نقل شده است.

دوم: روایت با سندهای متعدد تقویت شده است.

یعنی این روایت با سه سند گوناگون نقل شده است. حتی اگر فرض کنیم که همه این اسناد مشکل

داشته باشند، بازهم نمی توانیم از حجیت آن دست برداریم، زیرا بر مبنای قواعد علم رجال اهل سنت،

اگر سند روایت از سه عدد گذشت، حتی اگر همه آنها ضعیف باشد، يك دیگر را تقویت کرده و

حجّت می شود،

سوم: شهادت عالمان اهل سنت بر صحت روایت

چهارم: سند روایت درست است

تنها اشکالی که به این روایت شده، منکر الحدیث بودن عُلوان بن داوود بود، این اشکال مردود

است، چرا که ابن حبان شافعی که به اعتقاد برخی از بزرگان اهل سنت از متشددین در توثیق است،

علوان بن داوود را توثیق کرده، و منکر الحدیث بودن علوان بن داوود قابل اثبات نیست.

پاسخ اهل سنت:

ما يك مقاله ۲۵ صفحه ای شیعه ها را خلاصه کردیم، علمای شیعه در این ۲۵ صفحه، سند فقط

یک حدیث را در کتب ما بررسی کرده اند بنام همتشان را!!!

ولی یک سوال!

علمای شیعه که اینقدر خبره اند و روی حرف علمای متخصص ما در علم حدیث حرف می زنند،

این ها چرا به خود زحمت نمیدهند تا احادیث مهم ترین کتاب های خود را تحقیق کنند و سره را از ناسره

و صحیح را از ضعیف جدا کنند؟ ظاهرا که بسیار حوصله دارند و در صفحه صفحه کتاب‌های ما میگردند. ظاهرا راویان احادیث ما را اینطور میشناسند که ناوارد به امور خیال می‌کند که این محققین!!! شیعه، برادران دوقلوی راویان احادیث ما هستند.

اما آیا ای خواننده شیعه بنظر شما عجیب نیست که یک ایرانی نام کوچه پس کوچه‌های قاهره را بشناسد اما نام شهرهای مهم کشور خود مثل تبریز و اصفهان را نشناسد؟!.

ای خواننده شیعه آیا میدانی مهم ترین کتاب شیعه اصول کافی است. آیا می‌دانی تا حالا علمای شما در این کتاب تحقیقی نکرده‌اند و ما نمی‌دانم دقیقا کدام احادیث کافی صحیح است تا در بحث با شیعه از آن‌ها استفاده کنیم؟ تکلیف اصول کافی دوجلدی که تا حالا معلوم نشده پس تکلیف بحارالانوار ۱۱۰ جلدی تا روز قیامت معلوم نخواهد شد.

با این کارنامه، باز این مکاران می‌آیند درباره یک حدیث ما ۲۵ صفحه طولانی می‌نویسند و روی حرف آلبانی و ابن حجر و هیثمی و ذهبی حرف می‌زنند درست مثل اینکه یک حجه الاسلام اوگاندایی ایراد بگیرد که هواپیمایی ایرباس آمریکا غیر فنی ساخته شده در حالیکه خودش یک دوچرخه نمیتواند بسازد و بعد خیال کند با پر کردن ۲۵ صفحه حرفش اثبات می‌شود!!.

اما آیا علمای شیعه خجالت می‌کشند کلا و حاشا حالا یک سوال خیلی مهم دیگر (واقعا مهم دقت کنید)

شما ببینید شیعه‌ها ۲۵ صفحه عرق ریختند تا ثابت کنند این حدیث بدون شک و ریب صحیح است. بسیار خوب! بسیار خوب!! ما قبول می‌کنیم که صحیح است تعجب نکنید بله قبول می‌کنیم صحیح است!! حالا روایت را اول نقل می‌کنیم تا شیعه بخط خود را ببیند و بداند با قبول کردن روایت فاتحه مذهب خود را خوانده است و از چاله به چاه افتاده و از نم باران به زیر ناودان پناه برده! روایت این است:

عبد الرحمن بن عوف می‌گوید به هنگام بیماری ابوبکر رضی الله عنه به دیدارش رفتم و پس از سلام، احوال‌پرسی کردم و ابوبکر در جواب گفت:

می‌بینی که رو به مرگم و البته بهترین شما را، بعد از خود بر شما امیر کردم (یعنی عمر رضی الله عنه را). و در ادامه گفت: من در دوران زندگی بر سه چیزی که انجام داده‌ام تأسف می‌خورم، و بر سه کار که انجام ندادم افسوس می‌خورم سه کار را هم ای کاش از رسول الله می‌پرسیدم سپس ابوبکر آن نه چیز را برشمرد از جمله گفت ای کاش به خانه فاطمه حمله نمی‌کردم، اگر چه آن را برای جنگ بسته بودند و ای کاش خلافت را قبول نمی‌کردم و عمر یا ابو عبیده را برای خلافت پیش می‌کردم و به جای من یکی از

ان دو امیر می‌شد. و ای کاش درباره خلافت و جانشینی از رسول الله ﷺ می‌پرسیدم که بعد او کی باشد... الی آخر داستان.

حالا جواب دندان شکن ما به شیعه!

یا عالم شیعی یا حجه الاسلام یا ایت الله!!

مگر تو ۲۵ صفحه را سیاه نکردی تا صحیح بودن روایت را ثابت کنی؟ مگر نمی‌گویی این روایت درست است؟

خب از این روایت ثابت می‌شود که حضرت ابوبکر روحش هم خبر نداشته حضرت محمد حضرت علی را به جانشینی انتخاب کرده است از این روایت ثابت می‌شود که واقعه غدیر خم یا بقول شما غید غدیر خم از پایه دروغ و بی‌اساس است و نه ابوبکر می‌دانسته که پیامبر علی را جانشین خود کرده نه راوی (عبدالرحمن ابن عوف که فرد مهمی بود) آری اگر عبدالرحمن بن عوف می‌دانست به ابوبکر می‌گفت چرا افسوس می‌خوری (که ای کاش از پیغمبر پرسیده بودم) مگر در عید غدیر خم نگفت علی جانشین است؟

حالا شیعه چه راهی برایش باقی مانده؟ هیچ!! همان کاری را می‌کنند که در همان ۲۵ صفحه کرده یعنی با دقت تمام از این روایت طولانی فقط یک جمله را انتخاب کرده تا رسوا نشود.

ای مردم باید توضیح بدهید که چرا ابوبکر دم مرگ از حمله به خانه فاطمه نادم است اما در همان حال به آن خیانت عظیم از نظر شما (غصب خلافت) اصرار می‌ورزد و گناه بی‌لذت می‌کند؟ و خلافت را می‌دهد به عمر و می‌گوید دادم به بهترین شما!

ای مردم! کسی که سر مظلوم را میبرد و آن را خوب میداند آیا معقول است که افسوس بخورد که چرا یک تار موی همان مظلوم را کندم؟ (به خانه فاطمه حمله کردم)

اگر داستان شما درباره غصب خلافت درست باشد پس رفتار ابوبکر قابل توجیه نیست پس یا روایت دروغ است یا شما درباره عید غدیر دروغ می‌گویید و انتخاب با شماست!!

حتی یک شیعه ساده و صد در صد هالو، گمان نمیکنم اگر بگویند: راوی روایت در نقل یک جمله صادق بوده و در نقل جمله بعدی کاذب بوده! این را از شما بپذیرد.

شیعه اگر جواب دارد بگوید.

اما نقد سند روایت:

نمی‌خواهیم مثل شیعه ۲۵ صفحه پرگویی کنیم چون او این را دوست دارد. چون آدم بی‌منطق پرگوست، پس جواب خلاصه این است:

اولا چنانکه در اول گفتم شیعه صلاحیت این بررسی را ندارد زیرا (کل اگر طبیب بودی،..... صحیح و ضعیف اصول کافی خود را اول جدا نمودی).

دوما این درست نیست که یک روایت دروغ را، اگر سه دروغگو جدا جدا روایت کردند آن روایت صحیح می شود آیا این را عقل می پذیرد؟ این از اصول علم حدیث نیست البته دروغ شیعه را انتهای نیست.

آنچه که اهل سنت (آنها فقط گروهی از آنها) می گویند این است که در عبادات و اذکار و دعا می توان به احادیث ضعیف استناد کرد زیرا این ضرری ندارد، اما در اعتقادات باید حتما حدیث صحیح باشد و حدیث مورد بحث حول اعتقادات است و در اینجا حدیث ضعیف اصلا اعتبار ندارد.

البته خیلی از علمای اهل سنت، حتی درباره عبادات نیز حدیث ضعیف را قبول ندارند و می گویند آنقدر حدیث صحیح درباره عبادات داریم که نیازی به احادیث مشکوک نیست. سوما اما از نظر علمای طراز اول این حدیث مردود است مثل نظر هیشمی در «مجمع الزوائد» این است:

«رواه الطبرانی وفيه علوان بن داود البجلي وهو ضعيف وهذا الأثر مما أنكر عليه».

این روایت را طبرانی نقل کرده و علوان بن داود در سلسله راویان است که روایتش اعتبار ندارد علاوه بر این از نظر من که هیشمی باشم می گویم، این روایت از جمله روایات منکر است (بخاطر متش). و نظر ذهبی در «میزان الاعتدال» «قال البخاري: «علوان بن داود - ويقال ابن صالح منكر الحديث».

«وقال العقيلي: له حديث لا يتابع عليه، ولا يعرف إلا به».

«وقال أبو سعيد بن يونس: منكر الحديث».

امام بخاری احادیث او را قابل قبول نمی دانم، و عقیلی می گوید گفته های علوان قابل پیروی نیست و روایت های دارد که غیر از او کسی نگفته (در قوطی هیچ عطاری نیست). و ابو سعید می گوید که او دروغگو است.

اما اینکه یک عالم با بقیه اختلاف کرده باشد این کاری عادیست. این بسیار اتفاق افتاده، اما نظر علمای اهل سنت عموماً همین است و اختلاف چند نفر با این نظر، از ارزش آن نمی کاهد و بی اعتباری علوان بن داود همچنان برقرار است.

اما اگر شیعه هنوز اصرار دارد که این روایت درست و صحیح است پس از چاله به چاه افتاده و خودش خبر ندارد!! یعنی باید تمام متن حدیث را قبول کند (نه فقط نیم جمله را) یعنی باید عید غدیر خم را باطل بدانند.

سجودی

آیا حضرت عمر، به حضرت فاطمه جسارت کرده است؟

اینجا می‌خواهیم بشما نشان دهیم که علمای شیعه چگونه قوم خود را گمراه می‌کنند!
اول سوالی که شیعه ساده اندیش، از آخوندها پرسیده را بخوانید:

سؤال شیعه:

لطفا جریان حمله به بیت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و ضرب و شتم حضرت فاطمه الزهرا (سلام الله علیها) از کتب شیعه و سنی را به صورت مفصل (فایل) برایم بفرستید.
با تشکر

برای ارائه به یکی از برادران سنی که گفته است اگر برایم ثابت کنی که عمر به حضرت فاطمه الزهرا (سلام الله علیها) جسارت نموده از سنی بودن دست برمی‌دارم!!!!

پاسخ شیعه:

این که عمر بن الخطاب به حضرت زهرا (سلام الله علیها) جسارت کرده است، از قطعیات تاریخ است.

روایاتی که در رابطه با هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره در کتب اهل سنت آمده:

طبری از زیاد بن کلیب روایت کرده است:

پس عمر آمد بسوی آنها و گفت قسم به الله، یا برای بیعت با ابوبکر، از خانه خارج می‌شوید یا خانه را به همراه شما به آتش می‌کشم پس زیر با شمشیر از خانه بیرون آمد و بسوی عمر رفت، به او حمله کردند شمشیر از دستش افتاد پس بر رویش افتادند و گرفتندش [تاریخ الطبری: ۴۴۳/۲].

از سلمة بن عبد الرحمان روایت داریم که او گفت:

پس عمر آمد بسوی آنها و گفت قسم به کسی جانم در دست اوست، یا برای بیعت با ابوبکر از خانه خارج می‌شوید یا خانه را بر شما به آتش می‌کشم [شرح نهج البلاغة: ۱۶۴/۱ (۴۵/۲)].

پاسخ اهل سنت:

اما خود کتاب «نهج البلاغة» را یک شیعه نوشته این کتاب پیش ما معتبر نیست تا مثل صحیح بخاری بر آن شرح بنویسیم،

و نویسنده این کتاب، ابن ابی الحدید، شیعه معتزلی بوده و کتاب را هم بخاطر یک وزیر شیعه نوشته است.

وانگهی، محافل علمی اهل سنت، در طول تاریخ، نه نهج البلاغه را قبول داشتند و نه شرحش را و نه ابن ابی الحدید را!! پس روحانیون شیعه چرا وقتی بخواهند ما را به کتاب‌های خودمان حواله دهند، شرح نهج البلاغه را برخ ما می‌کشند؟! مورچه چیست که کل پاچه‌اش باشد؟ خود نهج البلاغه را که قبول نداریم، شرحش را چرا قبول کنیم؟! نهج البلاغه اگر سخنان حضرت علی می‌بود، پیش ما بسیار عزیز و معتبر بود اما دروغ‌های که شیعه به خلیفه چهارم نسبت داده، نه فقط مورد احترام ما نیست که باعث تنفر ماست!

این روش اول ملایان شیعه برای گمره کردن شیعه هاست یعنی آخوندها می‌گویند: مذهب ما شاهد در کتب سنی‌ها دارد! ولی وقتی می‌گوییم کو شاهد؟ دم خود را نشان میدهند. شرح نهج البلاغه را نشان می‌دهد ابن ابی الحدید شیعه را نشان می‌دهد.

اما روحانیون شیعه، روشی بدتر از این هم را برای گمراه کردن شیعه‌ها بکار می‌برند. در این روش، براستی از کتاب‌های ما جملاتی را نقل می‌کنند، مثل آنچه که در اینجا شیعه از صفحه ۴۴۳ تاریخ طبری نقل کرده است:

طبری از زیاد بن کلب روایت کرده که: که عمر آمد به خانه علی و درون خانه طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین بودند و عمر گفت: قسم به الله، یا برای بیعت با ابوبکر از خانه خارج می‌شوید یا خانه را بر شما به آتش می‌کشم پس زبیر با شمشیر از خانه بیرون آمد و بسوی عمر رفت، به او حمله کردند شمشیر از دستش افتاد پس بر رویش افتادند و گرفتندش درست است که این روایت در کتاب طبری است، اما این روایت هم برای شیعه مشکل ساز است زیرا از این حدیث در میابیم که طلحه و زبیر طرفدار علی بوده‌اند

اما شما صفحه ۴۴۳ کتاب طبری را خواندید، حالا صفحه بعد از آن را نیز ببینید

حبیب بن ابی ثابت می‌گوید که علی عليه السلام در خانه خود بود که شخصی آمد و به او گفت ابوبکر برای بیعت گرفتن نشسته و مردم دارند با او بیعت می‌کنند، و علی با عجله در حالیکه فقط پیراهنی پوشیده بود (بدون لباس کامل) دوید و رفت و با ابوبکر بیعت کرد. این عجله برای این بود که علی کراهت داشت در بیعت کوچک‌ترین تأخیری کند. بعد از بیعت، کنار ابوبکر نشست و کسی را فرستاد که بقیه لباس را بیاورد! و آوردند و پوشید و بعد از آن همیشه در مجلس ابوبکر می‌بود.

حالا ای خواننده گرامی برای من بگو چرا ملای شیعه صفحه ۴۴۳ را دید و صفحه ۴۴۵ را ندید؟

حالا این روایت را ببیند از صفحه ۴۴۷ همان کتاب:

ابوسفیان به علی گفت: چه شده خلافت رسید به حقیرترین قبیله قریش؟ والله ای علی اگر بخواهی بر علیه ابوبکر کوی و برزن را از سوران پر می‌کنم. و علی گفت: ای ابوسفیان مدت درازی را در دشمنی با اسلام سپری کردی و ضرری به اسلام نرساندی، بنظر ما ابوبکر شایستگی این شغل را دارد. خوب ای خواننده گرامی ملایان شما چرا این را ندیدند!!!؟

راز همینجاست

طبری روایات متعدد را باسند نقل می‌کند هرچه را که شنیده نقل می‌کند، نوشته طبری حتی نظر خودش هم نیست با سند می‌نویسد که از فلان شنیدم و او از فلان شنید تا آخر مثل خبرنگاری نظرات مخالفین را هم می‌نویسد اما شیعه در آن میان، فقط نظری را نقل می‌کند که موافق مذهبش است و بعد می‌گوید این نظر طبری است و تازه در اینجا هم متوقف نمی‌شود سپس نتیجه می‌گیرد این نظر اهل سنت است!!!

روحانی شیعه بدون اینکه خجالت بکشد در هر جا این ترفند را بکار می‌برد، این ترفند برای کلاه برداران مذهبی شیعه، سود آور است. روحانی شیعه در فکر شیعه کردن سنی‌ها نیست، او می‌خواهد شیعه، در گمراهی خود پابرجا باقی بماند و متاسفانه این ترفند تا حالا شیعه‌ها را فریب داده و کوشش ما برای روشننگری نتیجه مطلوب نداده است.

حالا نظر سنی‌ها در این باره چیست؟

سنی‌ها آن روایتی را قبول می‌کنند که سندش صحیح باشد و روایانش راستگو باشند در صفحه ۴۴۸ حدیث دیگری است با این مضمون:

عایشه می‌گوید:

علی در چشم مردم، بخاطر اینکه شوهر فاطمه بود احترام خاصی و وجاهتی داشت، دختر پیامبر ﷺ که فات کرد، او دیگر، آن مقام را نداشت و پس بدنبال این شد که با ابوبکر مصالحه و بیعت کند و علی در این ۶ ماه با ابوبکر بیعت نکرده بود.....:..... پس برای ابوبکر پیغام داد که پیش ما بیا با تو کسی نیاید، آمدن عمر را دوست نمی‌داشت، عمر گفت: نه والله ای ابوبکر تنها پیششان نمیری!.

ابوبکر فرمود: من با اونها کاری نکردم که من بدی برسانند، والله که نزدشان می‌روم. پس ابوبکر وارد خانه آن‌ها شد و علی رشته سخن را بدست گرفت و گفت: ما بر برتری تو واقفیم و فضلی که الله بتو داده را می‌دانیم و با تو در خیری که الله بسوی تو فرستاده، رقابت نمی‌کنیم (در

خلافت ادعایی نداریم)، اما مستبدانه عمل کردی، و نظر ما این بود که بخاطر خویشاوندی رسول الله، برای ما نیز حقی است.

و چشمان ابوبکر پر از اشک شد و فرمود: «اینکه با فامیل رسول الله صله رحمی کنم را بیشتر دوست دارم تا اینکه با خویشاوندان خود نیکویی کنم». و اما مشاجره من و شما در باره فدک، باعث نمیشود که من از خیر دست بردارم، و هر دخل و تصرفی که رسول الله صلی الله علیه و آله می کرد را، من نیز ترک نکردم.

پس علی به ابوبکر گفت قرار من و تو نماز عشا برای بیعت (جلوی مردم). و وقتی که ابوبکر نماز ظهر را خواند بر منبر بالا رفت و و فضل علی را یادآوری شد و عذرش را در تاخیر در بیعت نمودن، پذیرفت. سپس خطبه خود را با استغفار پایان داد. بعد، علی، آغاز به سخن کرد و ابوبکر را به بزرگی ستود و گفت: من با ابوبکر ادعای رقابت نداشتم و نه منکر برتری او هستم و لکن ما برای خود نصیبی می دیدم (از فدک) و ابوبکر بر ما زور گفت و ما در دل خود کراهتی از این عملش احساس کردیم.

و مسلمانان از عمل علی خوشحال شدند و به او گفتند: احسنت.

و بعد از آن، مسلمانان علی را بخاطر این کارش گرامی می داشتند.

این روایت طبری را امام بخاری نیز در صحیح خود آورده است.

یعنی این بهترین روایت طبری در این باره است و ما همین را قبول داریم.

این مذهب سنی هاست. حدیثی که در بخاری است مذهب ماست، علمای شیعه هم این را می دانند، ولی سالیسوانه می گویند که عقیده اهل سنت در فلان روایت از روایات تاریخ طبری است. آن‌ها بی دلیل آب در هاوان نمی کوبند، آن‌ها دارند بر مغز عوام شیعه می کوبند و این مغز آب نیست، مغز آخر خراب می شود و این همان خواست علمای شیعه است که می خواهند تنها به جهنم نروند!.

آیا فاطمه علیها السلام تا آخر عمر با ابوبکر صدیق رضی الله عنه صحبت نکرد؟!

سوال کننده: رضا / ن

سلام علیکم. می خواستم معنی کلی حدیث و مفهوم و مقصود زیر را بدانم.
«فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك، فهجرتة فلم تكلمه حتى توفيت...».

[الراوي: عائشة المحدث: البخاری المصدر: صحيح البخاري، الصفحة أو الرقم: ۴۲۴۰].
خلاصة الدرجة: «صحيح».

قبل از جواب بهتره نگاهى به متن حدیث بزینم (البته ترجمه اش).

حضرت عایشه می فرماید: حضرت فاطمه علیها السلام، دختر گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر قاصد فرستاد و میراث رسول الله صلی الله علیه و آله را از وی جویا شد. مطالبه حضرت فاطمه علیها السلام مربوط می شد به اموال «فیء» که در مدینه بدست رسول الله صلی الله علیه و آله افتاده بود و زمین فدک و آنچه از خمس خیر باقی مانده بود. حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جواب فرمود: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ»^(۱). «ما پیامبران برای کسی میراث نمی گذاریم آنچه که از ما بماند، صدقه است». فرمود: اولاد و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از این اموال برای نفقه خود هزینه کنند. و من به خدا سوگند اندکی در صدقه رسول الله صلی الله علیه و آله تغییر ایجاد نمی کنم همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله در این اموال عمل کرد، من نیز به همان منوال عمل خواهم کرد. بدین ترتیب حضرت ابوبکر رضی الله عنه انکار کرد از اینکه چیزی از آن اموال به فاطمه علیها السلام بدهد. حضرت فاطمه در این باره از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناخشنود گردید، صحبت و حرف زدن را با وی تا دم وفات ترک کرد^(۲)...

۱- این حدیث «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ» را شیعیان نیز نقل کرده اند... اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۴، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم المتعلم. و خمینی در مورد این حدیث می گوید: «الحديث صحيح» و حتی ابو علی بن ابراهیم (ابراهیم بن هاشم) فهو من كبار الثقات نقل الحديث/ الحكومة الإسلامية للإمام الخميني ص (۹۳).
۲- صحيح البخاري: كتاب المغازي، باب غزوه خيبر، ۳۹۹۷. مسلم كتاب الجهاد والسير (۱۷۵۹)..

اهل تشیع با استناد به این حدیث و با پشتیبانی حدیث: «فاطمه بضعه منی فمن أبغضها أبغضنی». «فاطمه پاره تن من است هر کس او را غضبناک کند گویا من را غضبناک کرده»^(۱). می خواهند حضرت صدیق علیه السلام را مجرم جلوه دهند.

شیعه می گوید: ابوبکر با خشمگین کردن فاطمه، پدر فاطمه را ناراحت کرده و چون باعث خشم محمد صلی الله علیه و آله شد پس خدا را هم به خشم آورده است!!.

بر هیچ کسی پوشیده نیست که این روایت (فاطمه پاره تن...) شان بیانی دارد و آن هم خواستگاری حضرت علی علیه السلام از دختر ابی جهل است.. که امام بخاری و کتب شیعه نیز آن را نقل کرده اند..

«این بابویه قمی از امام صادق روایت می کند که فرمود...: فرد بدبختی نزد فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به او گفت: آیا نشنیده ای که علی دختر ابی جهل را خواستگاری کرده است؟! فاطمه گفت: آیا راست می گویی؟! گفت: راست می گویم و سه بار تکرار کرد. پس غیرت در وجود فاطمه به جوش آمد! و این بدین خاطر است که خداوند غیرت را در زنان، و جهاد را بر مردان واجب و فرض نموده است... امام صادق می گوید: پس غم و غصه در فاطمه به خاطر شنیدن این موضوع، شدت یافت و تا شب در گوشه ای نشست و در فکر فرو رفت. همان شب، حسن را در آغوش راستش و حسین را در آغوش چپش حمل کرد و دست چپ ام کلثوم را با دست راستش گرفت، سپس به حجره پدرش رفت که علی نیز وارد شد و اصلاً به او نگاه نکرد، و لذا غم و غصه اش بیشتر شد، علی نمی دانست که چرا او ناراحت است. شرم کرد که او را به بیرون از منزل پدرش بخواند، پس به مسجد رفت تا نماز بخواند و سپس از شن و ماسه های مسجد جمع کرد و بر آن تکیه داد. زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را اندوهگین و غمناک دید، لباسش را پوشید و به مسجد رفت و در رکوع و سجود خدا را خواند تا غم و غصه فاطمه را از او بزداید. زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله خواست از نزد فاطمه خارج شود، دید چهره او کاملاً دگرگون شده و نفس های بلندی می کشد، لذا خواب بر چشمانش گوارا نشد و هیچ قراری نیافت و به او فرمود: برخیز ای دخترم! پس بلند شد. پیامبر صلی الله علیه و آله حسن را در آغوش گرفت و فاطمه، دست حسین و ام کلثوم را گرفت و به طرف علی رفتند در حالی که دراز کشیده بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله پایش را بر پای علی علیه السلام زد و با خشم به او گفت: بلند شو ای اباتراب! چقدر آرام و راحتی در حالیکه او را رنجور و ناراحت کرده ای! برو ابوبکر و عمر و طلحه را از خانه شان صدا کن و نزد من بیاور! علی خارج شد و آن ها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله احضار کرد، پس پیامبر در حضور آن ها به علی فرمود: ای علی! آیا نمی دانی که فاطمه پاره تن من است و من نیز از

۱- صحیح بخاری: کتاب النکاح، باب ذب الرجل عن ابنته فی الغیره والانصاف (۴۹۳۲).

اویم؟! پس هرکس او را بیازارد، مرا آزرده ساخته و هرکس مرا اذیت کند، خدا را آزرده است، و هرکس او را بعد از مرگم بیازارد، انگار مرا در زمان حیاتم آزرده است، و هرکس او را در زمان حیاتم بیازارد، گویانکه مرا بعد از وفاتم آزرده است!^(۱)».

طبق این روایت و استدلال شیعیان باید حضرت علی رضی الله عنه را نیز (نعوذ بالله) مجرم شناخت چون ایشان، فاطمه را و هم پدر فاطمه را به خشم آورد!!! پس در نتیجه خدا را خشمگین کرده است!! اما این قسمت از حدیث که فاطمه تا آخر عمر با ابوبکر صدیق رضی الله عنه صحبت نکرد... جواب این است که منظور از سخن گفتن این است که در مورد فدک سخنی نگفت نه اینکه به کل با او قهر کرد چون:

اولا: قهر کردن مسلمان از مسلمان بیش از سه روز جایز نیست و فاطمه علیها السلام کسی نبود که این موضوع را نداند.

دوما: امام بیهقی از طریق شعبی روایت کرده است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه به عیادت حضرت فاطمه علیها السلام رفت و حضرت علی خطاب به فاطمه فرمود: «هذا أبوبکر یستأذن علیک». این ابوبکر رضی الله عنه است، می خواهد تو را عیادت کند. «قالت: اتحب ان آذن له» فاطمه گفت: تو دوست داری او مرا عیادت کند؟ حضرت علی رضی الله عنه گفت: آری. فاطمه او را اجازه داد. حضرت ابوبکر رضی الله عنه نزد فاطمه رفت و از او دلجویی کرد و حضرت فاطمه علیها السلام نیز از حضرت ابوبکر رضی الله عنه اعلام رضایت کرد^(۲). از این روایت اینگونه استفاده می شود که ابوبکر صدیق و سیده النساء با همدیگر صحبت کردند و اینکه تا آخر عمر با ابوبکر صحبت نکرد به آن معنیست که ایشان در مورد فدک صحبتی نکردند. چون حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه فاطمه را راضی کرده بود و این از روایت شیعه به خوبی مشخص است..

۱- علل الشرایع، ابن بابویه: ص ۱۸۶-۱۸۵، چاپ نجف - همین روایت را شیخ مجلسی نیز در کتابش جلاء العیون آورده است.

۲- الفتح: ج ۶ ص ۳۳۳. این حدیث هر چند که مرسل است اما اسناد و نسبتش به شعبی صحیح است. و با این حدیث، اشکال دایر بر ادامه هجران فاطمه با حضرت ابوبکر زائل می گردد. سیوطی، مراسلات شعبی را صحیح قرار داده است. عجللی می گوید: مراسلات شعبی حکم حدیث صحیح را دارند، زیرا او مرسل نمی کند مگر حدیثی را که صحیح باشد.

مسند فاطمه زهرا تألیف جلال الدین سیوطی تحقیق فواز احمد زمزلی ص ۶۹.

ابن میثم بحرانی و دنبلی آورده‌اند: «أبو بكر به فاطمه گفت: همانا آنچه را که برای پدرت است، برای توست. رسول خدا صلی الله علیه و آله از فدک، مایحتاج شما را برمی داشت و مابقی را در راه خدا تقسیم می کرد، و شایسته است که تو نیز همین کار را بکنی که او کرد... پس فاطمه به آن راضی شد و به ابوبکر عهد داد که همین کار را بکند»^(۱).

یا در روایتی دیگر آورده‌اند: «پس ابوبکر بعد از آن نزد فاطمه رفت و برای عمر نیز وساطت کرد، پس فاطمه راضی شد»^(۲).

۱- شرح نهج البلاغة: ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۱۰۷، چاپ تهران - الدرّة النجفیّة، شرح دنبلی، ص ۳۳۲-۳۳۱، چاپ تهران.

۲- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۱، ص ۵۷، چاپ بیروت - شرح ابن میثم: ج ۵، ص ۵۰۷ - شرح دنبلی: ص ۳۳۱ - حق الیقین، مجلسی: ص ۱۸۰، چاپ تهران.

هجوم به خانه فاطمه..؟!

یکی از دلایل دشمنی شیعیان با عمر بن خطاب، خلیفه دوم، بخاطر یک سری از روایات است، و طبق آن شیعیان معتقدند که عمر و اطرافیان او به خانه‌ای که فاطمه در آن بوده، هجوم برده‌اند و درب منزل را سوزانده‌اند و باعث شهادت فاطمه زهرا و حتی جنین داخل شکمش شده‌اند که نامش محسن بوده است.

سوال: لطفاً صحت این روایت را ثابت کنید و فراموش نکنید منظور ما تنها و تنها اثبات موارد زیر بطور کامل است نه چیزی دیگر که بصورت مبهم و گوشه و کنایه باشد:

۱- آتش زدن منزل یا درب منزل.

۲- سقط جنین.

۳- شهادت فاطمه زهرا بخاطر این هجوم.

حتی روایاتی که در کتب اهل سنت پیرامون این مسئله موجود است و علمای شیعه نیز دائم به آن‌ها اشاره دارند تنها تهدید به سوزاندن منزل را بیان می‌کنند نه اینکه اینکار عملی شده باشد و همچنین سقط جنین و شهادت فاطمه نیز در آن‌ها نیست.

در ضمن لطف کرده و به کتبی چون سلیم بن قیس هلالی اشاره نکنید، چون در چند قرن بعد ظهور یافته (قرن چهارم) و علمایی چون شیخ مفید آن را رد کرده‌اند.

چه کسی در خانه فاطمه را آتش زد..!!!

سوالی در خصوص اینکه اتاقل حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دربی نداشته و شهادت ایشان افسانه‌ای بیش نیست:

— در آیه‌ای از قرآن خطاب به اعراب آمده که پشت اتاق‌های پیامبر ﷺ، صدایتان را بلند نکنید. علت مشخص است چون دری وجود نداشته که آن‌ها به در بزنند صدایشان را بلند کرده و به خاطر کوچک بودن اتاق‌ها موجب آزار و اذیت دیگران را فراهم می‌آوردند.

— در آیه ۵۳ سوره احزاب آمده که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ

لَكُمْ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، داخل خانه‌های پیامبر نشوید مگر اینکه به شما اجازه داده

شود». (و این آیه به خوبی نشان می‌دهد که اتاق‌های (سوره حجرات: حجره = اتاق) نبی اکرم در ب نداشتته و به جای درب، پارچه آویزان می‌کرده‌اند.

— درب خانه: طبق تحقیق اینجانب اصلاً در آن زمان اتاق‌های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در بی نداشتته و اتاقکهای زنان و حضرت فاطمه که داخل مسجد بوده‌اند درب نداشتته است، و به جای درب از پرده استفاده می‌کرده‌اند. به این علت که وجود خود مسجد، حایل و حفاظ بوده است. ولی در جاهای دیگر مثل منازل یهودیان در خیبر یا اشخاص ثروتمند درب بوده است و اما دلایل دیگر:

— اگر شما حتی هم اینک به محلات قدیمی شهر یا به روستاها بروید و درهای چوبی را که همین ۵۰ یا ۸۰ سال قبل ساخته شده است ببینید متوجه می‌شوید که چقدر شرایط مکانیکی و اصولی این درها مسخره و معیوب است. (قفل، لولاها و...) حتی برخی مناطق فقیر به جای در، پارچه آویزان کرده‌اند! اکنون چگونه ممکن است ۱۴۰۰ سال قبل در محیطی که نه نجار داشته و نه درختی به جز درخت خرما، دری چنان محکم بر اتاقک محقر و فقیرانه ای نصب شده باشد که فقط با آتش زدن می‌شده آن را از جا کند؟ و آیا کسی می‌تواند پشت دری که در حال سوختن و دود کرده است بایستد؟ و آیا مردی داخل آن اتاق نبوده (دقت کنید که خانه ای در کار نبوده و فاطمه و سایر زنان دارای حجره‌هایی کوچک یا همان اتاقک بوده‌اند) که حضرت فاطمه را از چنین شرایطی دور کند؟ (البته حتی در کتب اهل سنت چند حدیث معدود است که به وجود درب برای اتاق پیامبر اشاره دارند ولی دلایل نبودن درب بسیار بیشتر می‌باشند. البته حتی این احادیث نیز مربوط به اتاق عایشه است و نه اتاق حضرت فاطمه).

— دکتر ابوالقاسم پاینده (از نویسندگان شیعه) در مقدمه نهج الفصاحه نوشته: اتاق زنان پیامبر از شدت فقر درب نداشتته و جلوی آن پارچه آویزان می‌کرده‌اند (همچنین رجوع کنید به داستان‌هایی که می‌گوید: پیامبر از سفر برگشت و دید فاطمه پارچه‌ای رنگی جلوی اتاقش گرفته و... یا آیاتی که می‌فرماید از وراء حجاب یا پرده با زنان پیامبر سخن بگویند [الأحزاب: ۵۳] دقت کنید که تمامی این آیات در مورد اتاق پیامبر و همسران پیامبر می‌باشند که مورد نظر ما است نه جاهای دیگر که ممکن است درب بوده باشد.

— مرتضی مطهری در کتاب مساله حجاب می‌نویسد: از نظر اسلام، هیچکس حق ندارد بدون اطلاع و اجازه قبلی به خانه دیگری داخل شود. در بین اعراب، در محیطی که قرآن نازل شده است معمول نبوده که کسی برای ورود در منزل دیگران اذن بخواهد. در خانه‌ها باز بوده همانطوری که الان در دهات دیده می‌شود... اولین کسی که دستور داد برای خانه‌های مکه

مصراعین یعنی دو لنگه در قرار دهند معاویه بود و هم او دستور داد که درها را ببندند. (خلافت معاویه هم که متعلق به ۳۰ سال پس از این وقایع است!).

در آیه ۲۷ سوره نور آمده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النور: ۲۷]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید». و مسلماً اگر خانه‌ها در داشت خداوند می‌فرمود ای کسانی که ایمان آورده‌اید در خانه‌هایتان را ببندید. (البته به احتمال فراوان، خانه‌های برخی از افراد یهودی متمول و برخی از مسلمانان پولدار، درب چوبی داشته است) مطهری در کتاب مساله حجاب ص ۱۷۰ در تفسیر آیه ۵۳ سوره احزاب چنین می‌نویسد: عرب‌های مسلمان بی‌پروا وارد اتاق‌های پیامبر می‌شدند. زن‌های پیامبر هم در خانه بودند. آیه نازل شد که اولاً سرزده و بدون اجازه وارد خانه پیغمبر نشوید و ثانیاً وقتی می‌خواهید چیزی از زنان پیامبر بگیرید از پشت پرده بخواهید بدون اینکه داخل اتاق شوید.

- در تاریخ طبری آمده: و چنان شد که دریا کشتی‌ای را که از آن یکی از بازرگانان رومی بود به جده انداخت که درهم شکست و چوب آن را بگرفتند و برای سقف کعبه آماده کردند و یک مرد قبطی در مکه بود که نجاری می‌دانست و مقدمه کار فراهم آمد ص ۸۳۸ (یعنی در آن روزگار: کسانی مانند یهودیان و اشراف قریش و کلاً کسانی که وضعیت مالی خوبی داشته‌اند و داخل خانه نیز لوازم قیمتی، خانه آن‌ها در چوبی داشته ولی اکثر خانه‌ها بدون درب بوده است. حتی برای ساختن سقف کعبه چوب وجود نداشته است، و نجار هم قبطی بوده و عرب‌ها، نجار هم نداشته‌اند.

- بعلت نبودن درختی به جز نخل، جلوی اکثر درها پارچه آویزان می‌کرده‌اند و اصولاً اتاقل حضرت فاطمه که داخل مسجد بوده نیازی به درب نداشته است! و اصلاً دختر پیامبر ﷺ زاهدانه می‌زیسته و نیازی به گذاشتن درب و صرف هزینه اضافی نبوده است، و فراموش نکنید بودن درب در آن زمان برای افراد ثروتمند بوده نه برای اتاقل کوچک حضرت فاطمه (همچنین مراجعه کنید به آن داستانی که حضرت فاطمه پارچه رنگین آویزان کرده بودند و پیامبر از مشاهده آن ناراحت شدند و داستانی که رییس آن قبیله بدون اجازه وارد اتاق پیامبر و عایشه می‌شود و آیتی که می‌گوید پیامبر را از پشت حجرات - اتاقلها - بلند صدا زنید و با اجازه وارد شوید و...).

- آتش زدن درب خانه دختر پیامبر و شهادت ایشان و سقط جنین داخل رحم و... موضوعی بسیار مهم است که باید همه متوجه آن شده و داستان‌ها و شعرها پیرامون آن بسازند (در همان زمان نه در زمان‌های بعدی) چگونه در هیچ سند تاریخی حتی اشاره مردم مدینه به این موضوع وجود ندارد. کتاب سلیم ابن قیس که برای اولین بار به این افسانه اشاره می‌کند در اوایل قرن چهارم هجری سر و کله‌اش پیدا می‌شود و علمای بسیاری مانند ابن غضائری، لویی ماسینیون و شیخ مفید معتقدند در این کتاب خلط و تدلیس صورت گرفته و این کتاب جعلی است.

- آیات قرآن: برخی از اعراب می‌آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله را از پشت خانه بلند صدا می‌کردند و با سر و صدا موجب آزار دیگران می‌شده‌اند. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید بدون اجازه وارد اتاق نشوید و یا ماجرای آن رییس قبیله‌ای که بدون اجازه در حضور نبی اکرم، وارد اتاق عایشه می‌شود و... همه این‌ها بیانگر آن است که اتاق‌ها درب نداشته است.

- خود پیامبر صلی الله علیه و آله که هنگام ورود می‌گفته‌اند: «السلام عليك یا أهل بیت النبوة و...». زیرا دربی وجود نداشته که بخواهند با کوبیدن بر آن درب، اعلام ورود کنند! و به جای آن، این سخن را می‌گفته‌اند.

تنها آیه‌ای که به درب و کلید اشاره دارد آیه ۶۱ از سوره نور می‌باشد:

۱- همانطور که قبلاً نیز گفتیم، بحث ما فقط پیرامون اتاق حضرت فاطمه و اتاق‌های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله است نه جایی دیگر، و این آیه به طور عام برای کل مسلمین آمده تا بدانند در صورت داشتن کلید حق ورود دارند مثل منازل یهودیان در جنگ‌های با یهودیان و جنگ خیبر و... و یا حتی پس از فتح ایران و روم و مصر که در آن کشورها به طور حتم درب بوده است، و آیاتی که ما برای عدم وجود درب آوردیم مربوط به خانه پیامبر و همسران او است.

۲- از ابتدای آیه تا انتها ۹ مرتبه از کلمه بیت و بیوت استفاده شده ولی در موردی که کلمه کلید آمده (مفاتحه) به جای بیوت کلمه ملکتم آمده و ملکتم را می‌توان به چیزی که مالک آن هستی معنی کرد همچون صندوقچه.

۳- شما برای جایی درب به همراه کلید می‌گذارید (آن هم در ۱۴۰۰ پیش) که شیء یا چیزی قیمتی در آن باشد نه اتاق حضرت فاطمه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله که به طور حتم از جواهرات و چیزهای قیمتی خالی بوده و زندگی زاهدانه‌ای داشته‌اند.

حضرت علی در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه در مورد راه و رسم زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: بر روی زمین می‌نشست و و غذا می‌خورد و چون برده ساده می‌نشست و با دست خود کفش خود را وصله می‌زد و

جامه خود را می دوخت و بر الاغ برهنه می نشست و دیگری را بر پشت سر خویش سوار می کرد پرده‌ای بر در خانه او آویخته بود که نقش و تصویرها در آن بود به یکی از همسرانش فرمود: این پرده را از جلوی چشمانم دور کن که هرگاه نگاهم بدان می افتد به یاد دنیا و زینتهای آن می افتم.

ما می پرسیم: مگر چه چیز درون اتاق حضرت فاطمه بوده که بخواد برای آن درب بگذارد، چون گذاشتن درب چوبی در آن زمان هزینه ساز و مشکل بوده و هزینه آن درب چوبی از مجموع اشیاء اتاق حضرت فاطمه بیشتر می شده است، و مثل این می ماند که هم اکنون شما برای خرید خانه پولی نداشته باشید ولی بخواهید بروید و یک بنز آخرین مدل را خریداری کنید، آیا این امر معقول و منطقی است؟^(۱)

۱- برگرفته از کتاب سرخاب و سفید آب، نوشته علی حسین امیری.

حدیث هر که فاطمه را بیازارد مرا آزرده در مورد کیست؟

می گویند:

سنی خودش حدیث دارد که هر کس فاطمه را آزار دهد، رسول الله را آزار داده است. و فاطمه تا وقت مرگ (بخاطر فدک) از ابوبکر ناراضی بود. پس نتیجه این است که ابوبکر رسول الله را آزار داده است.

پاسخ ما:

این استدلال شیعه‌ها تعجب آور است، این مردم لجوج که بحث کردن را دوست دارند، دو حدیث ما را کنار هم گذاشتند تا نتیجه دلخواه را بگیرند.

حدیث اول، هر کس فاطمه را آزار دهد، رسول الله را آزار داده است.

حدیث دوم، فاطمه تا وقت مرگ از ابوبکر ناراضی بود.

نتیجه: پس ابوبکر رسول الله را آزار داده است!...

ما در جواب این مردم جاهل می‌گوییم که رسول الله ﷺ این حدیث را کی گفته‌اند؟ آیا می‌دانید؟

این در دنباله حدیث موجود است که حضرت علی می‌خواست سر فاطمه هوو بیاورد، فاطمه به

رسول الله شکایت کرد و رسول الله این جمله را فرمود!

عجب از اهل تشیع که این حدیث را قبول دارد، اما دنباله‌اش را قبول ندارد! یعنی، قبول ندارد که

علی می‌خواست سر فاطمه هوو بیاورد! این را محال ممکن می‌داند، اما دنباله حدیث را که می‌گوید:

هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است، قبول دارد!

سنی می گوید:

پیامبر فرمود: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است. باز سنی می‌گوید: پیامبر این روایت را وقتی

فرمود که علی می‌خواست با زن دوم گرفتن، فاطمه را بیازارد.

شیعه می‌گوید: سنی روایت کرده است و ما فقط قسمت اولش را قبول داریم.

اگر قبول دارید پس باید همه را قبول کنید.

برای درک ژرفای حماقت این مردم به این مثال توجه کنید:

مثل این که ما بگوییم: فلان کس، حضرت محمد را در بلخ ملاقات کرد و از ایشان روایتی نقل کرد که حضرت عمر و حضرت حسن، بد است. جهنمی هستند (نعوذ بالله) حال یک احمق بیاید و این حدیث را قبول کند که گفته است: حضرت عمر (نعوذ بالله) جهنمی است! اما قسمتی را که درباره حسن است، بگوید: دروغ است چون حضرت محمد اصلاً به بلخ نرفته‌اند. اگر دروغ است خب درباره حضرت عمر هم دروغ است!!؟.

قربانی برم خدا را یک بام دو هوا را!.

اما در شرح حدیث:

باید دید حدیث برای چه موضوعی است؟

باید فقیهانه به معنی احادیث بنگریم:

و به یقین منظور پیامبر این بود که هرکس فاطمه را به ناحق بیازارد، مرا آزرده است.

و ابوبکر با دختر پیامبر دعوای شخصی نداشت، فاطمه از بیت المال چیزی می‌خواست که حقش نبود و خلیفه نپذیرفت. پیش از این نیز، فاطمه در زمان رسول الله از بیت المال یک خادم خواست و رسول الله نپذیرفت. اگر کار پیامبر درست است، پس کار ابوبکر هم هست.

و حدیث داریم که رسول الله فرمود: «مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي». «هرکس علی را آزد، مرا آزرده است»، این درست است، اما معنی مطلق ندارد، آن را در جا و مکان و زمان و حالت خاصی گفته است.

در کتاب‌های ما هست که فاطمه عليها السلام با شوهرش دعوا کرد اما ما کج اندیش نیستیم و می‌دانیم منظور پیامبر دعوای بین زن و شوهر نبوده است.

یا این حدیث را ببینید: «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ آذَى الْعَبَّاسَ فَقَدْ آذَانِي إِنَّمَا عَمُّ الرَّجُلِ صِنُّ أَبِيهِ». «ای مردم، هرکس عباس را آزار داد، مرا آزار داده است، بدرستی که عمو، جای پدر است».

در کتاب‌های ما هست که علی و عباس با یکدیگر درباره تقسیم فدک اختلاف کردند و کارشان به قاضی کشید. خب حالا معما چگونه حل می‌شود؟! ما هم مثل شما بگوییم:

علی مردی را که جای پدرش بود، آزار داد و با آزار عباس، عمویش، پیامبر را هم آزار داد؟!.

نه، منظور پیامبر این است که هرکس به ناحق علی و عباس را آزار داد، مرا آزار داده است.

و این حدیث را ببینید: رسول الله فرمود:

«مَنْ آذَى ذَمِيًّا فَأَنَا خَصْمُهُ».

«هرکس که یک ذمی - (اهل کتابی که زیر حکومت اسلامی زندگی می‌کند) را آزار دهد من دشمنش هستم».

حالا ما به ذمی اهل کتاب بد نگوییم؟؟!! بله، نمی‌گوییم، اما اگر کار غلطی کرد، می‌گوییم. معنی حدیث مطلق نیست.

حضرت ابوبکر هم مقام والایی داشت و یار رسول الله بود، پس مقام او بالاتر از فاطمه است (پیش ما)، پس ما هم نمی‌توانیم قبول کنیم که حق فاطمه را به او نداده است، به خصوص که در این دادن و ندادن برای ابوبکر فایده‌مادی در کار نبود.

و حضرت فاطمه معصوم نبود، می‌توانست خطایی کند و تا آخر عمر بر خطای خود پافشاری نماید! این طور زیاد شده است مثل عدم بیعت سعد بن عباده (با آن مقام بالا) با ابوبکر، مثل جنگ اصحاب پیامبر به رهبری معاویه علیه خلیفه راشد علی! بشر که معصوم نیست بجز انبیا. شما از فاطمه اله ساخته اید و این را انتظار نداشته باشید که ما قبول کنیم!

ما از زبان عایشه حدیثی داریم که فاطمه مُرد در حالی که از ابوبکر ناراضی بود و حدیثی داریم که راضی شد! علمای ما جمع بین این دو حدیث را این طور دیده‌اند که عایشه مطابق علم خود گمان کرد فاطمه تا دم مرگ (مدت ۶ ماه) از ابوبکر ناراضی بود و خبر از عیادت ابوبکر از فاطمه و صلح طرفین و رضایت فاطمه از ابوبکر ندارد! عجیب است از این شیادان از کتاب ما به نفع خودشان دلیل می‌آورند، اما دلایلی از کتاب ما را که بر ضدشان است قبول نمی‌کنند.

ثابت می‌کنیم که حضرت فاطمه علیها السلام فرزندی بنام محسن نداشتند!

نویسنده: محمد باقر سجودی

سوال اهل سنت

آیا شهادت محسن با این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که خطاب به فاطمه زهرا فرمود: تو نخستین کس از اهل بیتم هستی که به من ملحق می‌شوی، در تعارض نیست؟

طبق روایت های متواتر سنی و شیعه، فاطمه علیها السلام نخستین فرد از اهل بیت بود که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت ملحق شد.

از طرف دیگر طبق ادعای شیعه، محسن شهید، برادر حسن و حسین و پسر حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد، یعنی او از اهل بیت است، ولی او زودتر از مادرش از دنیا رفته است.
آیا رسول الله (نعوذ بالله) اشتباه گفته است، یا اصلاً محسنی در کار نبوده؟

پاسخ شیعه:

هیچ تعارضی میان شهادت حضرت محسن علیه السلام و روایتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا سلام الله علیها بشارت می‌دهد که تو نخستین کس از اهل بیت من هستی که به من ملحق می‌شوی، وجود ندارد، چرا که «اهل بیت» در لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط بر پنج نفر اطلاق می‌شود که حضرت محسن علیه السلام جزء آن پنج نفر نیست.

اهل بیت در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، به کسانی اطلاق می‌شود که خداوند طبق آیه تطهیر آن‌ها را از هر گونه رجس و پلیدی پاک کرده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با کشیدن کساء بر سر حضرت علی، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام، در حقیقت کلمه اهل بیت را تفسیر و آن را در همین افراد منحصر کرده است. و شامل فرد دیگری از جمله، حضرت محسن، حضرت زینب و... و نیز شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و یا هر شخص دیگری نخواهد شد.

بنابراین حضرت زهرا سلام الله علیها نخستین فرد از اهل بیت پیامبر بود که با ضربه عمر بن خطاب به شهادت رسید و به پدر بزرگوارش ملحق شد، پس هیچ تعارضی وجود نخواهد داشت.

پاسخ اهل سنت:

- ۱- اگر اهل بیت پیامبر را همین ۴ نفر بدانیم پس از ما نادان تر کیست؟
 آخر این چگونه ممکن است که حسن از اهل بیت پیامبر علیهم السلام باشد خواهرش زینب از اهل بیت پیامبر نباشد!! پس اگر زینب از اهل بیت پیامبر نیست پس چه نسبتی با رسول الله داشت؟!
 این حرف را کی باور می کند که حضرت اسماعیل را از اهل بیت ابراهیم بدانیم و اسحاق و یعقوب را ندانیم؟!.
- ۲- در صورتی که اهل بیت را منحصر به همین ۴ نفر بدانیم پس پیامبر در پیشگویی خود چیز برجسته ای را نگفته اند، زیرا عادتاً مادر قبل از فرزندان می میرد پس فقط رسول الله صلی الله علیه و آله مرگ فاطمه را قبل از علی پیشگویی کرده و بس.
- ۳- قرآن اهل رسول الله صلی الله علیه و آله را، چیزی فراتر از این میداند. این هم آیه:
﴿وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۱].
 «و (به یاد آور) زمانی را که صبح خیلی زود، از میان خانواده خود، جهت انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤمنان، بیرون رفتی! و خداوند، شنوا و داناست.»
 معمولاً صبح زود آدم از خانه خود و از نزد همسر خود بیرون می رود پس آیه می گوید صبح زود از نزد اهل خود رفتی یعنی از پیش همسر خود رفتی پس اهل یعنی زن و فرزند.
 و نمی دانم شیعه این تعریف مسخره و بی پایه را با کدام دلیل مطرح می کند؟
- ۴- خود آیه تطهیر هم هرگز علی و فاطمه علیهم السلام را اهل بیت نمیکند بلکه سیاق آیه می گوید اهل بیت یعنی زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم اینجا را بخوانید:
- ۵- اگر شیعه ادعا کند که مقصود از اهل بیت زنده ها هستند و افرادی که در شکم مادرند و زاده نشده اند را شامل نمی شوند، در جواب می گوئیم که شما مدعی هستید محسن جنین شیش ماهه بود و در این ماه جنین روح دارد و یک انسان کامل است و کشتنش قتل نفس است پس از اهل بیت است اگر اهمیتی ندارد پس چرا برایش می گریید و او را صلی الله علیه و آله خطاب می کنید.
- ۶- زاده فاطمه یعنی محسن بقول شما صلی الله علیه و آله را که از دو معصوم زاده شده را از اهل بیت نمی دانید، پس چرا زاده دختر مامون را امام دهم امام نقی را هم از اهل بیت می دانید و هم معصوم؟!!!!.
- ۷- اگر حضرت عمر رضی الله عنه، محسن بن علی را با آن طرز فجیع کشته و به مادرش بی احترامی کرده دیگر لازم نبود که علی وزارت قاتل فرزندش را قبول کند.

یزید موجب کشتن حسین شد اما به زنش و یا خواهرش بی‌احترامی نکرد اما با این وجود اگر امام سجاد در دستگاه یزید رفت و آمد می‌کرد و می‌گفت و می‌خندید، بنظر شما چقدر کاری زشتی بود؟! پس اگر ادعای شما درست باشد، به همین اندازه کار حضرت علی علیه السلام، نامونس و غیر عادی و خلاف غیرت و مردانگیست و حاشا که مردانگی و غیرت علی زیر سوال برود، پس شما دروغگویانید!

نتیجه

بنابراین باز شیعه در دام تزویر و دروغی که پهن کرده بود گرفتار آمد!! یعنی این سوال هوشیارانه این دوست سنی ما تضاد دیگری را از این مذهب ساختگی را آشکار کرد زیرا یا این حدیث (اولین فردی که از اهل پیامبر صلی الله علیه و آله می‌میرد فاطمه است)، دروغ است. یا این ادعا دروغ است که فاطمه پسری بنام محسن داشته که توسط حضرت عمر کشته شده است. اما این حدیث در کتاب بخاری است و شیعه هم می‌گوید درست است. در این همه اتفاق داریم. پس راه چاره خلاصی از این تضاد این است که بگوییم ادعای شیعه دروغ است و آن قوم به عمر مظلوم علیه السلام تهمت‌ها زده‌اند که همه کذب است.

داستان عجیب اسدالله!

نویسنده: محمد باقر سجودی

هر انسانی عادات‌های مخصوص به خود را دارد که می‌تواند خیلی عجیب باشد، ولی شاید هیچکس مثل جناب اسدالله نباشد، او از کوهی می‌گذرد ولی از کاهی نمی‌گذرد، این اسدالله یکبار به بمن مبلغی داد که بدهم به عبدالرحمان. عبدالرحمان راننده زحمتکش تاکسی بود که در آمدش کفاف خرجش را نمی‌داد، عبدالرحمن تا آخر هم ندانست که ده هزار را اسدالله به او داده است.

اسدالله وقتی دید عبدالرحمن آدم مطمئنی است به او پیشنهاد کرد که روزانه فرزندانش را به مدرسه ببرد و بیاورد و در عوض ماهی ۳۰۰۰ بگیرد، و راننده قبول کرد، اما بعد از یکماه همین اسدالله بمن زنگ زد که بیا بین این راننده‌ای که معرفی کرده بودی آدم نادرستی است گفتم جریان چیست؟ معلوم شد که دعوایشان بر سر این است که اسدالله می‌گوید تو باید روزهای تعطیل، که بچه‌ها را به مدرسه نبردی، مزد نگیری و عبدالرحمن می‌گفت نه من با تو ماهانه قرار بسته بودم ولو که نصف ماه هم تعطیل باشد باید حقوقم را کامل بدهی!

دیدم دعوا بر سر ۴۰۰ است گفتم من میدهم و مشاجره تمام شد ولی از کار اسدالله تعجب کردم که ۱۰۰۰۰ را بخشید اما برای ۴۰۰ می‌خواهد به دادگاه برود. این داستان را نوشتم تا مطلبی را به خواننده بگویم.

منظورم از این، بازگویی داستان عجیب دیگری از اسدالله است که به دعوی سنی و شیعه مربوط

می‌شود:

اسدالله بخاطر همین زبان و رفتار تند و تیز، انتقادهای شدیدی به شخصیات دولتی می‌کرد و اصلاً رعایت هیچ اصولی را نمی‌نمود و عقاید خود را بیباکانه در هر مجلس ابراز می‌کرد، عقایدی که برای خیلی‌ها عجیب‌ترین بود و در این اوضاع بلبشوی دنیا، حتی در کشور آزادی مثل پاکستان، این زبان سرخ تحمل نشد و یک روز که رفته بود فرودگاه تا میهمان خود را بیاورد خدا می‌داند که چه گفت و چه کرد که در راه بازگشت به خانه مامورین اطلاعات او را با ماشینش غیب کردند، یک ماه و اندی بعد از این حادثه اسدالله، چون غیر از زبان تند کار و جرمی نداشت، آزاد شد و به خانه برگشت و زن و بچه و فامیلش خوشحال شدند!

فردایش رفت به اداره اطلاعات تا ماشینش را پس بگیرند! آشنایان نصیحتش کردند که از خیر ماشین بگذر! همین که آزادات کردند بسی جای شکر دارد، اینطور نشود که در این اوضاع نابسامان باز تو را بگیرند و ببندند! گفت نه دیروز که آزاد می کردند گفتم ماشینم را بدهید جواب شنیدم که فردا بیا! آشنایان اسدالله همه خندیدند که عجب آدمی هستی در آیین وقت هم فکر ماشین بودی؟ یکی گفت آگه من می بودم یک ماشین دیگر هم به اونها بخاطر تشکر می دادم و اسدالله رفت و با ماشین برگشت! فردایش باز تصمیم گرفت برود اداره اطلاعات!

- باز چرا ای اسدالله خان؟

- وقتی مرا دستگیر می کردند در ماشینم دو کیلو بادام بود حالا نیست! می روم تا دو کیلو بادام را پس بگیرم!!

- ای بابا! مگر تو عقل نداری؟ در این اوضاع که این اداره با هزار جور وسایل مراقبت می شود، و مردم از هزار متریش هم رد نمی شوند تو باز می خواهی بروی تو! آنهم برای دو کیلو بادام؟؟ بادامی که حتما از هضم رابعه مامورین گذشته؟! اما اسدالله آدم حرف شنویی نبود و رفت... این روزها بخاطر اوضاع نامساعد امنیتی، همین اداره که دوبار مورد حمله فدایی قرار گرفته، مامورینش از راه دور راهنبدان درست کرده اند و این اسدالله خان از راه بندانها به این حجت که من همانیم که پریروز آزاد شدم و دیروز ماشینم را گرفتم رد شد و به مسئول مربوطه رسید که کو بادامم؟؟ یاالله دو کیلو بادامم را بدهید!

مقام امنیتی که شاید فکر کرده این آدم دیوانه است! گفت برو فردا بیا و بادامت را بگیر! و فردا که رفت در همون بازرسی اول بهش گفتند برو گمشو دیگر نتوانست جلوتر برود.

من می دانم که هرکس که با اوضاع امروز آشنا باشد، اسدالله را دیوانه تصور می کند، آخر در زمانه ای که سازمان های امنیتی می توانند افراد را بی محاکمه زندانی کنند و به احدی اجازه ملاقات ندهند و زندانی بر خلاف قانون حق انتخاب وکیل هم ندارد، (یعنی همان کاری که کمترینش را با اسدالله کردند) مگر آدم به دنبال دو کیلو بادام گم شده در نزد این مردم می رود؟

البته اسدالله باز می تواند در دفاع از خود بگوید مگر ندیدید زود مرا آزاد کردند و بی گناهی مرا قبول کردند! مگر ندیدید که ماشینم را برگرداندند؟ مگر ندیدید که از من رشوه و باج نگرفتند؟ مگر ندیدید که مرا نزدند و شکنجه ندادند؟ مگر ندیدید (هرچند که ظالمند) اما باز از امت محمد هستند و دین را دوست دارند و رحم و حیا دارند؟

اما ای عالم شیعی

ای عالمی که داستان دروغ زخمی شدن حضرت فاطمه را بدست امیر المومنین عمر ساخته‌ای!!!! تو بمن بگو ببینم که فاطمه تو در توجیه رفتارش چه دارد که بگوید؟

شیعه می‌گوید: خود عمر به معاویه نامه‌ای نوشته که در آن آمده است: «... وقتی درب خانه را آتش زد (آن‌گاه داخل خانه شدم) ولی فاطمه درب خانه را حجاب خود قرار داد و مانع از دخول من و اصحابم شد. با تازیانه آن چنان بر بازوی او زد که مانند دملج (بازوبند) اثر آن بر بازوی او ماند، آن‌گاه صدای ناله او بلند شد، چنان که نزدیک بود به حال او رقت کنم و دلم نرم شود، ولی به یاد کشته‌های بدر و اُحد که به دست علی کشته شده بودند... افتادم، آتش غضبم افروخته‌تر شد و چنان لگدی بر درب زد که از صدمه آن جنین او (به نام محسن) سقط شد. «فَعِنْدَ ذَلِكَ صَرَخَتْ فَاطِمَةُ صَرْخَةً... فَقَالَتْ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَكَذَا كَانَ يُفْعَلُ بِحَبِيْبَتِكَ وَابْنَتِكَ...»، در این هنگام، فاطمه چنان ناله زد، پس فریاد زد: ای پدر بزرگوار! ای رسول خدا! این چنین با عزیز دلت و دخترت رفتار کردند. سپس فریاد کشید: فضا به فریادم برس که فرزندم را کشتند. سپس به دیوار تکیه داد و من او را به کنار زده، داخل خانه شدم. فاطمه در آن حال می‌خواست مانع (بردن علی) شود، من از روی روسری چنان سیلی به صورت او زد که گوشواره از گوشش به زمین افتاد^(۱).

و عجیب اینجاست که شیعه می‌گوید: علت این جنگ و دعوا و سبب وقوع این گناه عظیم، گناه بزرگ‌تری بوده یعنی مضروب کنندگان حضرت زهرا حق حضرت علی را خورده بودند وصیت نامه پیامبر را درباره پادشاهی علی پاره کرده و زیر پا انداختند و حالا که علی حاضر نبود با ظالمان بیعت کند، آن‌ها با بیحیایی آمدند هم حقش را خوردند و هم از او خواستند که این حق خوری را برسمیت بشناسد و به غاصب مبارك باد بگوید. و عملا هم بزور و کشان کشان حضرت علی را بردند و مجبورش کردند که به ابوبکر دست بیعت دهد.

نکته عجیب از اینجا به بعد است: شیعه از این بعد به حضرت فاطمه نقشی بدتر از نقش اسدالله و عقلی کم‌تر از عقل اسدالله می‌دهد یعنی می‌گوید: فاطمه علیها السلام بعد از این دو حادثه هولناک با پهلوی شکسته رفت پیش حضرت ابوبکر که دو کیلو بادام مرا بده و حضرت ابوبکر گفت پدرت برای تو ارثی نگذاشته زیرا او پیامبر بود و من از ایشان شنیدم که فرمود پیامبران ارث باقی نمی‌گذارند فاطمه

۱- بحار الأنوار: ج ۳۰، ص ۲۹۳، (چاپ جدید)؛ ج ۸، ص ۲۳۰، (چاپ قدیم) و ریاحین الشریعة: ج ۱، ص ۲۶۷.

غضب کرد و گفت: چه می شود تو را، که اهل و خانواده ات از تو ارث ببرند، لکن ما از محمد صلی الله علیه و آله ارث نبریم!

ای خواننده:

بنظر شما کار فاطمه عليها السلام عجیب تر از کار اسدالله نیست او پیش کسی می رود که شراب خورده (العیاذ بالله) و به او می گوید نوشیدن آب در حالت ایستاده کراهت دارد بنشین و بنوش و خنده دارتر اینکه شیعه می گوید: فاطمه به عمر و ابوبکر گفت: آیا اگر حدیثی از پیامبر را به یاد شما بیاورم قبول می کنید، و به آن اعتقاد پیدا می کنید؟
عمر و ابوبکر گفتند: آری.

پس فاطمه گفت: شما را به خدا قسم آیا از پیامبر نشنیدید که می گفت: «رضایت فاطمه، رضایت من و غضب فاطمه، غضب من است. پس هر کس فاطمه دختر مرا دوست داشته باشد، همانا مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند مرا راضی کرده است و هر کس فاطمه را به غضب آورد، همانا مرا به غضب آورده است». عمر و ابوبکر گفتند: آری از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم.

فاطمه علیها السلام گفت: پس همانا من، خداوند و ملائکه را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به سخط و غضب درآوردید و مرا راضی نکردید، و هرگاه پیامبر را ملاقات کنم از شما دو نفر به او شکایت خواهم کرد. در این هنگام، ابوبکر شروع به گریه کرد در حالی که فاطمه علیها السلام می گفت: خدا قسم تو را (ابوبکر) در هر نمازی که بخوانم نفرین خواهم کرد.

نظر اهل سنت: فاطمه چرا کسانی را که خودشان از رسول الله را در غدیر خم حدیث شنیده بودند و بر عکس عمل کرده بودند را قسم می دهد که اگر حدیثی من برایتان از رسول الله بگویم، آیا قبول می کنید یا نه؟

مگر فاطمه نمی دانسته آن ها اصلا حدیثی را که خودشان شنیده اند قبول نکردند پس چرا چنین انتظاری از آن ها دارد؟ مگر نمی دانسته آن ها طرفدار کشته شدگان کافر در بدر و احد هستند!!

کسی را که در امتحان کلاس دوم رد شده چرا قسم می دهید که سوالات کلاس دهم را حل کند؟
بعد خنده دارتر اینکه شیعه می گوید ابوبکر بعد از شنیدن حدیث گریه کرد این گریه ابوبکر به این می ماند که قاتلی مظلومی را سر ببرد بعد مادر مظلوم بیاید و به قاتل بگوید در جیب پسرم یک تومان بود اگر بمن ندهی من از شما ناراضی هستم و نفرین تان می کنم و قاتل گریه کند و تازه یک تومان را ندهد!!!!!!

ای دوستان شیعه ما: حاشا که حضرت فاطمه چنین کارهای عجیبی را انجام داده باشد، حاشا که این قصه سرایی علمای شیعه درست باشد!

ای دوستان شیعه ما: علمای شما در هنگام نوشتن این داستان‌ها مست بودند در حالت طبیعی نبودند برای همین این خزعبلات سر هم یافتند. اما شما که مست نیستید! شما را چه شده؟ بمن بگویید بر سر شما چه آمده که این تضادهای آشکار را نمی‌بینید؟؟.

جشن گریه و زاری!

نویسنده: صادق السیهاتی / روشنفکر شیعه

پس از آنکه آخوند در فضیلت روضه‌خوانی و گریه و عزا و سینه زنی و قمه زنی حرفها زد، و روایت‌ها ردیف کرد، به مردم گفت: حالا برنامه عزاداری را شروع کنید که اجر و پاداشتان با خداست! روضه‌خوان شروع کرد به خواندن، و برنامه عزاداری شروع شد. همه مردم به صحن وسط حسینیه آمدند، و تنها دو نفر در گوشه‌ای ایستاده تماشا می‌کردند، یکی من بودم که خجالت می‌کشیدم در بین آن همه مردم به سر و صورتم بزخم، کرامت و حیاء و شرفم به من اجازه نمی‌داد، بدون سبب خودم را کتک بزخم و سینه‌ام را آزرده کنم، یا سرم را زخمی کنم، یا کمرم را با زنجیر خورد کنم!

نفر دوم خود آخوند بود! با حیرت بدو می‌نگریستم و در ذهنم این سؤال مطرح بود که، چرا شما جناب آخوند نمی‌خواهید از آن اجر و پاداشی که به مردم می‌گفتید بهره‌مند شوید؟! آیا شما چون من خجالت می‌کشید، و کرامت و شرفت به تو اجازه نمی‌دهد دست به کارهای احمقانه بزنی؟! ولی مگر خود شما نبودید که از فضل و مکانت عزاداری و به سر و صورت کوبیدن خود می‌گفتی؟!!

آقای آخوند آرام در گوشه‌ای ایستاده، و به پیرمردی گوژپشت که زمانه همه شادابی و قدرت و توانش را ربوده بود، و در وسط حسینیه دیوانه‌وار به سر و صورتش می‌کوبید و گریه و زاری به راه انداخته، خیره شده بود!

حزن و اندوه گلویم را به سختی می‌فشرده!! با خود می‌گفتم: خدایا! این چه بلایی است که ما بر سر خود آورده‌ایم، پیرمردی که یک پایش بر لبه قبر و دیگری ته قبر است، چنین به خودش می‌زند، و گمان می‌برد عبادتی بسیار با ارزش انجام می‌دهد و با این حرکات احمقانه خودش را به تو نزدیک می‌کند؟! خدایا گناه این بیچاره‌ها به گردن کیست؟!!

از سال‌هاست که در چنین جلساتی شرکت نمی‌کنم، اما این بار حس کنجکاویم مرا وادار کرد تا بار دگر بیایم و ببینم چه چیزهای جدیدی به این مراسم در حال رشد اضافه شده است، وای کاش هرگز نمی‌آمدم، و چشمانم نظاره‌گر این همه ذلت و خواری عقل بشر نمی‌شد!

آیا پیامبر خدا خودش را اینچنین می‌زد؟! آیا چنین حرکات نابسامانی را از امتش می‌پذیرد؟! آیا هرگز کسی از امامان چنین حرکات ناشایستی را انجام داده‌است؟!!

مگر این امام حسین شهید و سرور کربلا نبود که به خواهرش زینب می‌گفت: «خواهر عزیزم، من سوگند خورده‌ام و قسمم را عملی می‌کنم!... پس در عزای من لباست را پاره مکن، و بر صورتت چنگ مزن، و گریه و زاری براه نینداز!»^(۱).

البته پیش از این سرور و سید و آقای همه ما، پدر بزرگ امام حسین، حضرت رسول اکرم به دخترشان حضرت فاطمه زهراء فرمودند: «اگر من وفات کردم، به سر و صورتت زن، موهایت را نکش، گریه و زاری و واویلا براه نینداز، و عزا داری بیا مکن»^(۲).

آخوندهای ما بر این رسم و رسوم اصرار دارند، چرا که جایگاه و مکانت اجتماعی آن‌ها را حفظ می‌کند، و به آن‌ها نوعی قداست و شرف می‌دهد. تمام عمرشان از کربلا و کشته شدن حضرت امام حسین و از معجزات و کرامات و قدرت‌های خارق العاده‌ای که داشت حرف می‌زنند، و یک کلاغ چهل کلاغ می‌کنند، افسانه‌ها و قصه‌های خیالی می‌سازند، ولی نشده یک روز در مورد زندگی آن حضرت سخن بگویند... حرفی از زهد و پارسایی و عبادتش برای پروردگار یکتا نمی‌زنند، تنها حرف از توسل و شفاعت طلبی از او، و واسطه قرار دادن او با خداست!

هرگز از جهاد و شهادت و مردانگی امام حسین و جانفشانش در بثمر رساندن درخت اسلام حرفی به میان نمی‌آورند، از مشارکتش در فتح آفریقا و جهادش از مصر تا مغرب هیچ سخنی نمی‌گویند. هیچ سخنی از زندگی امام حسین نیست، هرچه هست از ولادتش است و از روز کشته شدنش، انگار امام حسین متولد شده، و سپس به قتل رسیده، و هیچ زندگی پر باری از جهاد و تلاش و ایمان و تقوا و پارسائی نداشته است. برای آن‌ها امام حسین زنده، هیچ ارزشی ندارد. آن‌ها تنها لحظه‌های مشتری ساز را مد نظر دارند... آنچه برایشان حائز اهمیت است مرقد و گنبد امام است و پول و ثروتی که به جیبهای آن‌ها می‌ریزد... آن‌ها چون زالو به مصیبت‌ها و درد و رنج‌های امام چسبیده‌اند و از آن‌ها ارتزاق می‌کنند... آنچه برایشان مهم است تنها این است که چگونه می‌توان مردم ساده‌لوح را گول زد و جیبهایشان را خالی کرد... آنچه برایشان اهمیت دارد این است که مردم سیل آسا بسوی مرقد‌ها و امام زاده‌ها بیایند و پول‌هایشان را دو دستی بریزند در حساب آخوندها.. برایشان بسیار مهم است مردم در صف‌های طولانی به خیابان‌ها بریزند و به سر و صورت خود بزنند: البته نه بخاطر محبت و صمیمیتی که برای امام حسین دارند، بلکه به خاطر عشق و علاقه‌ای که برای اش نذری و پلو خوری دارند!

۱- نگا: الإرشاد از المفید: ۹۴/۲، بحار الأنوار از المجلسی: ۳/۴۵.

۲- نگا: الکافی اثر کلینی ۵/۵۲۷، وسائل الشیعة از الحر العاملی: ۳/۲۷۲.

و برخی هم خجالت نمی‌کشند، و در پی کوره راهی هستند تا به این کارهای زشت جلوه شرعی و دینی بودن بدهند، و می‌گویند: پیامبر خدا وقتی پسرشان ابراهیم وفات کرد، و وقتی عمویشان حمزه شهید شد گریه کردند!..

یا للعجب!..

شما را بخدا این شد منطقی و عقلی؟!..

پیامبر خدا گریه کردند.. چه کسی به شما گفته: گریه نکن؟!..

اما ای عقل کل! آیا پیامبر خدا هر ساله در سالروز وفات پسر یا عمویش به سر و صورت خود می‌زد و گریه و زاری براه می‌انداخت؟!..

آیا وقتی پسر پیامبر ﷺ وفات کرد، ایشان از مردم خواستند راهپیمایی براه اندازند و سینه بزنند و زنجیر بکوبند، و با شمشیر و خنجر سرهایشان را به دو نیم کنند؟! یا اینکه در سالروز مرگ فرزندش چنین الم‌شنگه‌هایی براه انداخت؟ و آیا فرمودند: سینه زنی عبادتی است و اجر و پاداش دارد؟!..

اگر پیامبر خدا چنین چیزی نگفته، آیا کسی دیگر اجازه دارد عبادتی مطابق ذوق و سلیقه خود به دین خدا اضافه کند، سپس با کمال پر روئی به مردم بگوید: خداوند بر این کار به شما اجر و پاداش هم می‌دهد، انگار ثواب و اجر و پاداش دادن، یا عقاب و بازخواست کردن در روز قیامت در دستان ناتوان اوست؟!..

پس ارزش و بهای صبر و استقامت بر مصیبت‌ها کجا رفت؟! آیا صبر و پایداری بیهوده در قرآن کریم ذکر شده است؟!..

بشنو الله متعال چه می‌فرماید:

﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾﴾ [البقرة: ۱۵۵-۱۵۷]

«و بی‌تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات آزمایش می‌کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خدایم و یقیناً به سوی او بازمی‌گردیم. آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارش بر آنان است و آنانند که هدایت یافته‌اند.»

الله اکبر! ببین، درودها ... رحمت و شفقت الهی ... هدایت و رستگاری ... همه این‌ها برای

کیست؟!..

آری، برای صابران..

اگر پیامبر خدا که سفیر و فرستاده اوست، و دین بوسیله او کامل شد، و حد و مرز عبادات را به طور کامل و روشن بیان داشت، هرگز چنین چیزی نگفته، پس آیا آخوندها و روضه‌خوان‌ها و ملاها اسلام را بهتر از پیامبر و امامان فهمیده‌اند؟! آیا آن‌ها بیشتر از پیامبر دین و عبادت‌ها را می‌شناسند تا به مردم تحمل کنند که این عبادت است و کسی که به آن عمل کند اجر و پاداش بدست می‌آورد؟! آیا برای آن‌ها وحی تازه‌ای آمده تا به اسلام عبادت‌های دیگری اضافه کنند؟!.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: ۱۱۶].

«و به سبب دروغی که زبانتان گویای به آن است، نگویید: این حلال است و این حرام، تا به دروغ به خدا افترا بزنید (که این حلال و حرام حکم خداست)، مسلماً کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد».

چرا حضرت ابوبکر رضی الله عنه در تشییع جنازه حضرت فاطمه رضی الله عنها شرکت نکرد؟

سوال شیعه‌ها:

اگر ایشان که دختر مورد احترام پیامبر بوده و پیامبر مدام به ایشان تاکید می‌کردند، به مرگ طبیعی و یا در اثر بیماری فوت کرده باشد باید مسلمانان (مخصوصا خلیفه مسلمانان) او را که یادگار پیامبر است با جلال و شکوه دفن می‌کردند.
جواب بدهید که چرا با جلال و شکوه دفن نشده است.

جواب ما:

جواب ما این است که باید حوادث را در قالب محیط دید.
برای روشن شدن موضوع مثالی می‌زنم:
یک ایرانی اگر زنی از خاندانش بمی‌رد حتی در روزنامه‌ها اعلان می‌کند و عکس زن را هم چاپ می‌کند و عکس مرده را بر در و دیوار می‌زند.
اما افغان‌ها معمولا چنین نمی‌کنند، عکس که نمی‌گیرند، بلکه شما اگر عکس زن مرده را چاپ کنید شاید شما را بکشند حتی در مراسم خاکسپاری فقط افراد نزدیک زن شرکت می‌کنند.
و حتی وقتی می‌خواهند زن را داخل قبر بگذارند چند نفر از افراد فامیل پرده‌ای در جلوی چشم همان بقیه اندک می‌گیرند.
یک عادت افغان‌ها این است که زن که مرد، خانواده شوهر حق کفن و دفن او را ندارند باید جسد مرده را بیاورند و تحویل پدر یا برادر زن بدهند اگر چنین نکنند حتی متهم به قتل می‌شوند.
حالا یک زوج را تصور کنید که زن افغانی و مرد ایرانی باشد.
زن بمیرد و ایرانی برسم خود او را دفن کند.
حالا تصور کنید که یک مغرض اون کنار نشسته می‌خواهد روابط بین ایرانی و افغانی را خراب کند و هی تبلیغات کند که ایرانی زن افغانی خود را کشته و دلیلش این است که مرده را تحویل نداده و بگوید ایرانی افغانی را بی‌آبرو کرده و دلیلش این باشد که عکس مرده را به در و دیوار زده.

افغان‌های بی‌خبر از رسم و رواج ایرانی‌ها با توجه به رسومات خود فوراً حرف مغرض را قبول می‌کنند.

و این است حال عوام شیعه که رسم عرب را نمی‌دانند و گمان می‌کنند بر حضرت فاطمه ظلم شده و حرف مغرضان را قبول می‌کنند.

شما تاریخ صدر اسلام را بخوانید برای کدام زن مراسم تشیع جنازه مفصل گرفتند؟

اصلاً اون وقت‌ها برای مردان هم نمی‌گرفتند چه برسد به زنان.

مثل امروز نبود که خمینی مرد از سراسر ایران مردم را جمع کردند.

در اسلام که فرض نشده اگر کسی مرد همه مردم شهر جمع شوند.

فاطمه که مرد، افراد خانواده‌اش علی و عباس و بقیه دفنش کردند.

این رسم عربان بود که زن که می‌مرد را فامیل خودش دفن می‌کردند و خانواده شوهری فاطمه، همان

خانواده پدری فاطمه هم بود چون با پسر عموی خود عروسی کرده بود و حضرت عباس هم عموی

علی بود هم عموی فاطمه لذا بی‌سروصداتر دفن شد.

زن عمر و ابوبکر هم که مردند درجایی نخواندم همه مردم جمع شده باشند کسی جار نزنه که جمع

شوید ملکه اسلام مرده.

پس در دفن بی‌سر و صدای فاطمه چیزی غیر عادی وجود ندارد البته اگر شیعه مغرض نباشد.

حالا اگر قبول کنیم که داستان شیعه مغرض درست است و ایرانی زن افغانی خود را کشته باشد.

دیگر آن افغانی هرگز نباید دختر دوم خود را به ایرانی بدهد.

اگر داد پس خیلی نادان است.

و ما می‌دانیم که بعد از این واقعه، حضرت علی دختر خود، دختری که فاطمه او را زاییده بود را به

حضرت عمر داد.

پس یا داستانی که شیعه پیرامون دفن فاطمه ساخته و آن را غیر عادی جلوه داده دروغ است یا علی

دختر خود را به عمر نداده.

اما معتبرترین کتب شیعه هم معترفند که عمر داماد علی بوده.

پس شیعه چه دارد که بگوید؟

منظور از ظالم اول، ثانی و ثالث و رابع در فرازهای آخر زیارت عاشورا

چیست؟

اعتراف شیعه:

منظور اولین و دومین و سومین و چهارمین افرادی هستند که ظلم را بر محمد و آل او صلوات الله علیهم اجمعین روا داشتند یعنی مؤسسان اساس ظلم، همچنان که در قرآن مجید سوره احزاب آیه پنجاه و هفت خدا لعن فرموده افرادی که خدا، حضرت رسول و اهل بیت رسولش را اذیت نمودند.

از عبارت «اللهم العن یزید خامسا». چهار نفر قبلی کاملاً روشن است که چه کسانی بودند نیازی به سوال نیست و نیازی به آوردن نام نحس آنها نیست چرا که اگر لازم بود امام باقر علیه السلام نام آنها را ذکر می فرمود.

خداوند تمام کسانی را که حق امیر مومنان علیه السلام را غصب نمودند و در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها را آتش زدند و لعنت کند و شدیدترین عذابش را بر آنها نازل کند ان شا الله. اللهم عجل لولیک الفرج.

خداوند به آقای دکتر حسینی قزوینی عمر با برکت عنایت فرماید ان شاء الله.

پاسخ اهل سنت:

بیشک، لعن یاران و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله آنها از سوی کسانی که ادعای مسلمانی دارند گناهی نابخشودنی است.

خواندن دعای زیارت و در همان فحش دادن به زنان و یاران پیامبر، شبیه به تسبیح در دست گرفتن، و همزمان، انجام عمل دزدی یا زنا است!!

و گویندگان این جملات بیشک مصداق آیه زیر هستند.

﴿هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾ [آل عمران: ۱۶۷].

«آنها در آن هنگام، به کفر نزدیک تر بودند تا به ایمان».

اما نکته مهم این است که این لعن ها به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ضرری نمی زند بلکه به گوینده باز

می گردد:

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَجُلًا لَعَنَ الرِّيحَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «لَا تَلْعَنِ الرِّيحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ وَإِنَّهُ مَنْ لَعَنَ شَيْئًا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ رَجَعَتِ اللَّعْنَةُ عَلَيْهِ». [السلسلة الصحيحة المختصرة].

«ابن عباس می گوید در حضور رسول الله، بالاپوش مردی را باد برد. مرد باد را لعنت کرد، پس رسول الله فرمود:

باد را لعنت نکن، باد مامور است و بدرستی که هرکس چیزی یا کسی را لعنت کند و لعنت شده مستحق لعنت نباشد، آن لعنت به گوینده باز می گردد». همین راز بدبختی شیعه‌ها در طول تاریخ است.

آیا شما نمی بینید که در تاریخ، شیعه‌ها همیشه گروهی ذلیل و مطرود بودند که حتی جرات نداشته و ندارند در خارج از محیط‌های بسته خود، یا خارج از پشت دیوار اینترنت آنچه در قلب دارند را بیرون بریزند.

هرگز کعبه بدست آن‌ها نبوده حتی اماکن مقدس آن‌ها در کربلا و نجف و سامرا و مشهد اکثر اوقات در دست اهل سنت بوده است و از ما پس نگرفتند مگر به کمک کفار!!

﴿ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلِيلَةَ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۲].

«هر جا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است، مگر با ارتباط به لطف عام الله و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)».

آیا نمی بینید با وجود داشتن ثروتی بیکران، الله برکت را از زندگی آن‌ها برداشته و حتی از کشورهای مثل پاکستان و ترکیه نیز (که مواد خام ندارند) بی اهمیت تر شده‌اند، یا از هندی‌ها، که حالا ما را آدم هم حساب نمی کنند.

آیا نمی بیند در ژاپن و اروپا، آن‌ها را، حتی برای نوکری، قبول نمی کنند و به دبی و ترکیه بسنده کرده اند؟!.

این‌ها همه از شومی فحش به صحابه است گرنه این‌ها همانقدر نفت دارند که عربستان دارد. اما گاز مس و زمین سرسبز ما و کارشناسان ما را عربستان ندارد و آنجا صحرای لم یزرع است، حتی ساحل ما در خلیج فارس، بیشتر از ساحل عرب‌ها ماهی دارد زیرا زیر دریای طرف ما، سرسبزتر است تا ساحل عرب‌ها، الله هر چی بما داده جز عقل سلیم و قلب سلیم!.

پس این حال ماست که پول ما را با کیلو می‌سنجند. پول آن‌ها را با مثقال؟! اینها از شومی فحش دادن به صحابه است.

چندی پیش کتابی خواندم در باره ملعونان، نویسنده کتاب (عبدالرحمن راسخ) تمام احادیثی که درباره ملعونین بود را، در یک کتاب گرد آورده است.

تعجب کردم و افسوس خوردم بحال هم میهنانم، وقتی که دیدم ۹۰ درصد احادیث شامل حال آنها می شود:

از فحش دادن به صحابه، تا برداشتن زیر ابرو، تا گریه زاری و مویه بر مرده و زدن بر سر روی و نوحه خوانی و تا نزدیکی با زن از دبر ووووو.....

اما باز خوشحال بودم که دست کم آنها محب اهل بیت هستند و شامل حدیثی که دشمنان اهل بیت را لعنت کرده نمی شوند و خوشحال بودم که دست کم شراب در کشورمان ممنوع است و لعنت بر شراب خوار شراب خر شراب بر و غیره شامل حال آنها نیست.

تا اینکه کسی از ایران آمد و گفت شراب خواری عام است و در خانه ها می سازند و می خورند. و بعد یادم آمد که شیعه هرچند که اهل بیت رسول الله، یعنی حسین و حسن و فاطمه و علی را دوست دارد اما با بقیه اهل بیت رسول، یعنی زنانش و عمویش و دیگران بد است و آنها را فحش می دهد پس باز لعنت شامل حالش است برعکس ما اهل سنت، که همه را دوست داریم.

و این است که می بینیم در هرچیز آنها نکبت است:

بچه ندارند زن ندارند.

۴۰ درصد طلاق دارند.

۴۰ درصد شوخی است؟!.

ملیون ها نفر به سن ازدواج رسیدند و از آن سن گذشتند و عروسی نمی کنند و اگر کردند زن برایشان عذاب عظیم می شود.

من نمی گویم آدم خوب حتما باید زن داشته باشد یا اجاقش کور نباشد اما اگر همگانی باشد، این عذاب است، خصوصا اگر زیر پای ما دریای نفت هم باشد، حتما این کمبودها عذاب است آیا این عجیب نیست که اکثر ایرانی ها زیر خط فقرند در حالیکه بر دریایی از نفت نشسته اند؟!.

این ها همه از شومی بدگویی از صحابه است شیعه باید توبه کند، اما اگر شیعه خسته نمی شود، الله هم نمی شود و عذاب پشت عذاب را برایشان می فرستد.

رعایت حقوق نزدیکان پیامبر ﷺ و فاطمه توسط دو خلیفه ابوبکر و

عمر رضی الله عنهما

ابوبکر و عمر همواره علی را از هر طریقی و به طور کامل اکرام می‌کردند و او و حتی سایر بنی هاشم را در عطا و بخشش بر دیگران مقدم می‌داشتند و او را در مرتبه و حرمت و محبت و تمجید و تعظیم مقدم می‌داشتند همان‌گونه که افراد نظیر او را نیز مقدم می‌داشتند و او را به واسطه آن چه که خداوند به او فضل عنایت کرده بود، بر سایر افرادی که چنین فضیلتی نداشتند، برتر می‌دانستند.

هرگز سخن ناروایی از آنان در حق علی دیده نشده است. بلکه درباره هیچ‌یک از بنی هاشم سخن ناروایی نگفته‌اند عمر اهل بیت پیامبر ﷺ را در عطا و بخشش بر همه مردم مقدم می‌داشت و در عطا و بخشش آنان را بر همه مردم برتر می‌دانست. حتی زمانی که برای عطا و بخشش‌ها دیوانی قرار داده شد و اسامی مردم نوشته شد به عمر گفتند: از تو شروع می‌کنیم. گفت: نه. از نزدیکان رسول الله ﷺ شروع کنید.

و عمر را در جایگاهی قرار دهید که خداوند او را در آن جایگاه قرار داد. بنابراین از بنی هاشم شروع کردند و بنی مطلب را به آنان ملحق کردن چرا که پیامبر ﷺ فرمود: «إنما بنو هاشم و بنو مطلب شيء واحد إنهم لم يفارقونا في جاهلية ولا إسلام»^(۱). «بنی هاشم و بنی مطلب یک چیز واحد هستند نه در جاهلیت و نه در اسلام از ما جدا نشدند». او عباس، علی، حسن و حسین را مقدم کرد و برای آنان مقداری بیشتر از آن چه برای افراد نظیر آنان در سایر قبائل قرار داده بود، قرار داد و در بخشش اسامه بن زید را بر پسرش ترجیح داد. پسر او عصبانی شد و گفت: اسامه را بر من ترجیح می‌دهی؟ عمر گفت: او در نزد رسول الله ﷺ محبوب‌تر از پدرت بود. آن چه که درباره مقدم داشتن بنی هاشم و برتر دانستن آنان ذکر کردیم در نزد همه علمای سیره و تاریخ امری مشهور است که دو نفر درباره آن با هم اختلاف نظر ندارند.

کسی که این گونه حق و حقوق نزدیکان و عترت رسول الله ﷺ را رعایت کند آیا به نزدیک‌ترین مردم برای پیامبر ﷺ و بانوی زنان اهل بهشت ظلم و ستم می‌کند آن هم به دلیل مقدار ناچیزی از مال که به

۱- بخاری ابوداود و نسائی آن را استخراج کرده‌اند.

فرزندان او چندین برابر آن مال را عطا می‌کرد و به کسی که بیش از او از پیامبر صلی الله علیه و آله دور بود عطا می‌کرد^(۱)(۲).

۱- ج ۳ ص ۱۷۳، ۱۷۲.

۲- به نقل از کتاب: آل رسول الله صلی الله علیه و آله و اولیای او (موضع اهل سنت و شیعه درباره عقاید، فضیلت‌ها، فقه و فقه‌های آنان اصول فقه شیعه و فقه آنان)، خلاصه و ترتیب از: محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم رحمته الله ت ۱۴۲۱ هـ، این بحث از کتاب منهاج السنة نوشته ابن تیمیة رحمته الله اختصار شده است.

علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فاضلترین اهل بیت می باشند

شیخ عبدالعزیز سلمان رحمته می گوید: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی هستند که صدقه بر آن‌ها حرام می باشد، آن‌ها هم عبارتند از: خاندان علی، جعفر، عباس و حارث بن عبدالمطلب و طبق مضمون آیهی سورهی احزاب همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جزو اهل بیت ایشان هستند، اما علی رضی الله عنه، فاطمه، حسن و حسین که پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را زیر عباى خود قرار داد و دعای مخصوص در حق آن‌ها خواند از همه‌ی اهل بیت فاضل تر هستند... تا آنجا که گفت: قحطانی در حق آن‌ها چنین سروده:

أكرم بفاطمة البتول وبعلمها
و بمن همالمحمد سبطان
غصنان أصلهما بروضة أحمد
لله در الأصل والغصنان

«از فاطمه‌ی پاکدامن و همسرش و از نوه‌های محمد صلی الله علیه و آله احترام بگیر، نوه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله دو شاخه هستند که اصل آن‌ها باغچه‌ی احمد است، زیبایی اصل و شاخه از آن خدا است».

اهل سنت نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نهایت محبت، احترام و بزرگداشت را انجام می دهند، زیرا آن‌ها از خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمان هستند و به خاطر یاری رسانی به دین خدا مورد امتحان و آزمایش الهی قرار گرفتند، پس احترام و نیکی در حق آن‌ها، احترام و بزرگداشتن در حق پیامبر صلی الله علیه و آله است...^(۱).

آری این یکی از پیروان شیخ محمد بن عبدالوهاب است که اعلام می دارد محبت و احترام و بزرگداشت اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن‌ها علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام واجب است.^(۲)

۱- الكواشف الجلیة عن معانی الواسطیة: ص: ۷۰۰.

۲- از کتاب: اهل بیت علیهم السلام از منظر محمد بن عبدالوهاب و دعوتگران اهل نجد (ترجمه کتاب: الإمام محمد بن عبدالوهاب وأئمة الدعوة النجدية وموقفهم من آل البيت علیهم السلام)، به قلم: خالد بن أحمد الزهراني، بازنگری از: شیخ علوی بن عبد القادر سقاف، ترجمه: إسحاق بن عبدالله العوضی: چاپ اول ۱۳۸۷/۱۴۲۹ هـ.

درباره درخواست فاطمه لحدک و مسائل متعلق به آن

مؤلف رافضی می گوید: «او وقتی فاطمه گفت: پدرش -رسول اکرم ﷺ- فدک را به او بخشیده است. ابوبکر گفت: یک سیاه پوست و یا سرخ پوست را بیاور که بر این مطلب شهادت دهد. فاطمه أم ایمن را آورد و او شهادت داد. ابوبکر گفت: شهادت یک زن مقبول نیست. در حالی که همه روایت کرده اند که پیغمبر ﷺ فرمود: أم ایمن یک زن بهشتی است.

امیرالمؤمنین آمد و شهادت داد. ابوبکر گفت: این شاهد شوهر تو است و خودش ذی نفع است پس شهادت او را نمی پذیریم. در حالی که همگی روایت کرده اند که پیغمبر ﷺ فرمود: علی با حق است، و حق با علی است و هر سویی برود، حق با او می رود، از هم جدا نمی شوند تا اینکه در [آخرت و در] کنار حوض کوثر نزد من باز می گردند.

فاطمه خشمگین شد و منصرف گردید: و سوگند یاد کرد که دیگر نه با او حرف بزند و نه همنشینی کند تا اینکه به دیدار پدرش می شتابد و شکایتش را نزد او می برد. به هنگام وفات به علی ﷺ وصیت کرد که او را شبانه دفن کند و هیچ یک از آنان را برای نماز خواندن بر او صدا نزنند. در حالی که همگی روایت کرده اند که پیغمبر ﷺ فرمود: «یا فاطمه! إن الله تعالى يغضب لغضبك ويرضى لرضائك». یعنی: «ای فاطمه! همانا خداوند به خاطر خشم تو خشمگین و با رضایت تو راضی می گردد».

و نیز روایت کرده اند که فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهِ». یعنی: «فاطمه بخشی از وجود من است، هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است».

چنانچه این خبر صحیح باشد او اجازه نمی داشت قاطر پیغمبر را رها کند و می بایست آن را نیز برای بیت المال بگیرد، حال آنکه شمشیر و عمامه او نزد امیرالمؤمنین علی ﷺ بود. و در این صورت، به هنگام ادعای عباس برای آن، ابوبکر به نفع علی حکم نمی داد و در این صورت اهل بیتی که خداوند در کتابش آن ها را پاک و مطهر نموده است، مرتکب امری ناجایز شده بودند، زیرا صدقه بر آن ها حرام است. ولی وقتی زکات بحرین به مدینه آمد، جابر بن عبدالله انصاری کنار او (علی) بود. علی گفت: پیغمبر ﷺ فرمود: «إذا أتى مال البحرين حثوت لك ثم حثوت لك، ثلاثاً».

یعنی: «ای علی! هر وقت زکات بحرین آمد، من (از آن) به تو می‌بخشم، به تو می‌بخشم، به تو می‌بخشم».

علی عليه السلام به جابر رضی الله عنه گفت: برو و از آن بگیر و به این ترتیب امیرالمؤمنین بدون هیچ برهانی و تنها به خاطر فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله از بیت المال بخشید.

در جواب مولف باید گفت: کلام او مملو از کذب، بهتان و اقوال فاسدی است که جز با تکلف نمی‌توان همه مفاسد کلامش را برشمرد و تنها به ذکر وجوهی از آن می‌پردازیم:

وجه اول: مؤلف گفته که فاطمه عليها السلام ادعا کرده که فدک را پیغمبر صلی الله علیه و آله به او بخشیده است و این با میراث بودن فدک تناقض دارد، زیرا طلب فدک با استناد به میراث بودن آن با ادعای بخشیده شدن فدک به فاطمه تفاوت دارد و اگر به او (بخشیده) شده باشد، نمی‌توان آن را میراث شمرد.

به علاوه اگر ادعا شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک را در بیماری آخرش (قبل از وفات) به او بخشیده است. باید گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله منزله از آن است که اگر از او ارث برده شود، برای یکی از وارثانش در لحظه مرگ بیش از حق الارث خودش ببخشد و عطا کند. و اگر فدک به هنگام صحت و سلامتی و قبل از بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله به او بخشیده شده است. فاطمه می‌بایست آن هبه را بگیرد و اگر نه چنانچه شخصی چیزی را — در لفظ و کلام — به دیگری ببخشد ولی طرف آن مال هبه شده را تا وفات بخشنده نگیرد، در نزد جمهور علماء این مال از آن مرده است.

باید اضافه کرد که چگونه فدک به فاطمه بخشیده شده ولی این جریان در نزد اهل بیت و مسلمانان معروف نباشد و تنها ام ایمن و علی از آن با خبر باشند؟

وجه دوم: نسبت چنین ادعایی به فاطمه کذب محض است. امام ابوالعباس بن سریق در کتابی که در رد عیسی بن ابان در باب سوگند و شاهد نوشته، در مقام احتجاج و جواب دادن به ایرادهای عیسی بن ابان می‌گوید: و اما حدیث بحتری بن حسان از زید بن علی، مبنی بر اینکه فاطمه به ابوبکر گفته که پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک را به او بخشیده است و یک مرد و یک زن به عنوان شاهد آورد. ابوبکر گفت: مردی دیگر باید شهادت دهد و یا اینکه دو زن شهادت دهند. چه جالب است! فاطمه میراثش را از ابوبکر می‌خواهد و ابوبکر می‌گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: ما پیغمبران ارثی به جا نمی‌گذاریم و کسی از ما ارث نمی‌برد. و در روایات مورد استنادش نیز روایتی نیآورده که ثابت کند: فاطمه در مورد فدک ادعایی جز ارث بردن داشته باشد و یا اینکه کسی برای او شهادت داده باشد.

جریر از مغیره از عمر بن عبدالعزیز روایت کرده که در مورد فدک گفت: «فاطمه از پدرش خواست که فدک را به او ببخشد، پدرش خودداری ورزید، و پیغمبر صلی الله علیه و آله در طول حیاتش از آن انفاق می‌کرد و

ضعفای بنی هاشم از آن بهره می بردند و سرمایه ای برای ازدواج بیوه زنان آن طایفه شده بود. این کار تا آخر عمر پیغمبر ﷺ ادامه پیدا کرد و فاطمه حق را پذیرفت. و گواه باشید که من آن را به همان حالتی و مصارفی بر می گردانم که در عهد رسول اکرم ﷺ بر آن بود.

و کسی نشنیده که فاطمه ادعا کرده باشد که پیغمبر ﷺ فدک را در حدیث ثابت و مفصلی به او بخشیده است، و هیچ کسی نشنیده که شاهی بر چنین مطلبی شهادت داده باشد، و اگر می بود، نقل می شد. چراکه باعث خصومت شد و مسأله ای بود که امت در مورد آن تنازع کرده بودند. ولی هیچ یک از مسلمانان نگفته: پیغمبر ﷺ را دیدم که آن را به فاطمه بخشید و کسی نگفته که از فاطمه شنیده ام که ادعای آن را می کرد، تا اینکه بحتری بن حسان آمد. این شخص چیزی را از زید نقل می کند که اصل و اساس و ناقل اصلی آن معلوم نیست و جزو احادیث اهل علم شمرده نمی شود و حدیثی است که فضل بن مرزوق، از بحتری، از زید نقل می کند.

شایسته بود صاحب کتاب به جای اینکه این همه به اقوال و گفته های بی اساس بپردازد، این مطلب را بیان کند که خود زید -- ناقل این حدیث -- می گوید: اگر من هم می بودم، همان قضاوتی را می کردم که ابوبکر کرد. این کلام ناقل نشان می دهد که حتی اگر کسی هم در مورد این حدیث با زید مخالف نباشد و اگر در مورد این مسأله مناظره هم نمی شد و روایت هم نقل می شد، باز هم چیزی نه علیه ابوبکر و نه علیه فاطمه ثابت نمی شد. و اصل مذهب این است که هر وقت حدیثی از پیغمبر ﷺ به ثبوت برسد ولی ابوبکر خلاف آن را بگوید: این رأی ابوبکر به خاطر عدم اطلاع از آن روایت بوده است، مثل ارث جدّه که البته بعد از مطلع شدن از حدیث، از رأی خودش بر می گردد.

و حتی اگر این حدیث به ثبوت هم برسد، حجت نیست. زیرا در حدیث نیامده که فاطمه گفته باشد: من هم سوگند خوردم، هم شاهد آوردم، ولی از حقم محروم شدم، و نیز نیامده که ابوبکر بگوید: من نه شاهد تو را قبول دارم، نه سوگند تو را.

گویند: این حدیث اشتباه است، زیرا آسامه بن زید از زهری از مالک بن اوس بن حدثان روایت می کند که گفت: از جمله چیزهایی که عمر به آن استناد کرد، اینکه گفت: پیغمبر ﷺ سه نخلستان داشت: بنی نضیر، خیبر و فدک. پیغمبر ﷺ نخلستان بنی نضیر را وقف نایبانش ساخت، فدک را وقف در راه مانده ها ساخت و خیبر را سه سهم کرد که دو قسمت آن بین مسلمانان تقسیم می شد و یک قسم آن را نفقه اهل و عیالش ساخته بود. هر چه از نفقه اهل خودش اضافی می آمد، آن را بین فقرا و مهاجران تقسیم می کرد.

و لیث بن عقیل، از ابن شهاب، از عروه، از عایشه روایت می‌کند که عایشه فرمود: فاطمه دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد که میراث او از فیء داده شده به پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا در مدینه - فذک و خمس باقیمانده خیر - را از ابوبکر طلب کند. ابوبکر گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما پیغمبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم و آنچه از خود برجا می‌گذاریم، صدقه است». و این دارایی تنها برای استفاده اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن بود و سوگند به خدا! من صدقه پیغمبر صلی الله علیه و آله را از آن حالت زمان خودش تغییر نمی‌دهم و همان کاری را با آن مال می‌کنم که پیغمبر صلی الله علیه و آله خودش می‌کرد. و به این ترتیب از اینکه چیزی از آن را به فاطمه دهد، استکاف ورزید^(۱).

از انس روایت شده که - بعد از گفتن جریانی که در فوق گذشت - فاطمه به ابوبکر گفت: آیا این مال به تو و خویشان خودت می‌رسد؟ ابوبکر گفت: نه، و تو در نزد من راستگو و امین هستی، پس اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله عهدی مبنی بر این امر صادر نموده و یا وعده‌ای به تو داده و یا حقی برای تو در آن واجب گردانیده باشد، من تو را تصدیق می‌کنم [و حق تو را می‌دهم]. فاطمه گفت: نه، جز اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله به هنگام نزول [آیه در مورد فیء] فرمود: «مژده باد ای آل محمد! که خداوند شما را ثروتمند گردانید». ابوبکر گفت: خدا و پیغمبر و تو راست می‌گویید، فیء برای شماست ولی علم من منجر به تأویل این مسأله به گونه‌ای نمی‌شود که همه این سهم را به تو بدهم، و فیء به اندازه نیاز شماست. این جریان روشن می‌سازد که ابوبکر قول فاطمه را - بدون سوگند و شاهد - می‌پذیرد، پس چگونه با وجود شاهد و یک زن دیگر قول او را رد می‌کند؟ نه خیر، قول او را رد نمی‌کند و بلکه بر اساس واقعیت و حقیقت امر می‌کند.

وجه سوم: می‌توان گفت: اگر ورثه از پیغمبر صلی الله علیه و آله ارث ببرند، همسران و عموی او نیز ارث می‌برند و ارث بردن آن‌ها که با کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اتفاق مسلمانان ثابت می‌شود، با شهادت یک زن و یا یک مرد انکار نمی‌شود. و اگر پیغمبر ارثی به جا نمی‌گذارد، صاحبان حق در دارایی به جا مانده از او جمیع مسلمانان هستند و باز نمی‌توان شهادت یک زن و یا یک مرد علیه همه را پذیرفت. آری، در چنین موردی شهادت شاهد و سوگند طالب در نزد فقهای حجاز و فقهای اهل حدیث باعث اثبات حق برای مدعی می‌شود و در مورد شهادت شوهر برای همسر دو قول مشهور وجود دارد که هر دو از احمد بن حنبل نیز روایت شده‌اند:

۱- نگا: بخاری: ۲۰/۵ و مسلم: ۱۳۸۱/۳-۱۳۸۲.

قول اول: شهادت شوهر مورد قبول واقع نمی‌شود و این مذهب ابوحنیفه، مالک، لیث بن سعد، ازواعی، اسحاق و غیره است.

قول دوم: شهادت شوهر به نفع همسر مورد قبول واقع می‌شود، این دیدگاه امام شافعی، ابوثور، ابن منذر و غیره است.

بر این اساس، به فرض صحت داستان مؤلف، باز هم به اتفاق علماء جایز نیست امام با استناد به شهادت یک مرد و یا یک زن حکم صادر کند و حقی را ثابت کند، مخصوصاً که اکثر علماء شهادت شوهر را جایز نمی‌شمارند، بعضی نیز شهادت و سوگند را دلیل اثبات حق نمی‌دانند، آنهایی هم که شهادت و سوگند را دلیل اثبات حکم می‌دانند، تا مدعی را سوگند ندهد، به نفع او حکم نمی‌دهند. وجه چهارم: مؤلف می‌گوید: «فاطمه ام ایمن را آورد تا به نفع او شهادت بدهد. ابوبکر گفت: این یک زن است و شهادت او مقبول نیست. در حالی که همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر ﷺ فرمودند: أم ایمن زنی از بهشتیان است».

در جواب باید گفت: این احتجاج، شبیه احتجاج جاهلی است که در جهالت فرو رفته است و لذا می‌خواهد به نفع خودش احتجاج کند، ولی احتجاجش علیه خودش خواهد بود. زیرا اگر حجاج بن یوسف و مختار بن ابی عبید و امثال آن دو چنین قولی را بگویند، سخن درستی گفته‌اند، چراکه قول یک زن به تنهایی برای حکم در مورد مال به نفع یک مدعی که ادعای مالی را می‌کند که ظاهراً از آن غیر اوست، کافی نیست. پس حکم در مورد چنین مسأله‌ای که از ابوبکر صدیق ﷺ نقل شده باشد، چه خواهد بود؟

در مورد حدیثی هم که ذکر کرده و گمان می‌کند که همه آن را روایت کرده‌اند، باید گفت: این خبر در هیچ‌یک از کتب حدیثی مسطور نیست و هیچ‌یک از علمای حدیث آن را روایت نکرده‌اند. و أم ایمن همان أم أسامه بن زید است که دایه بچه‌های پیغمبر ﷺ و از زنان مهاجر بوده و حق و حقوق و حرمتی دارد ولی روایت از پیغمبر از طریق او به معنی کذب او و یا علماء نیست. اما اینکه کسی بگوید: «همگی آن را روایت کرده‌اند» یعنی آن خبر متواتر است. و کسی که حدیث عدم ارث بردن پیغمبر ﷺ را که بزرگان صحابه روایت کرده‌اند، انکار کند و ادعا کند این چنین حدیثی را هم روایت کرده‌اند، چنین شخصی جاهل‌ترین و حق‌ستیزترین مردم خواهد بود.

وجه پنجم: مؤلف می‌گوید: «علی به نفع فاطمه شهادت داد و ابوبکر شهادت او را به خاطر شوهر بودن رد کرد».

این کلام اگر چه کذب محض است ولی اگر صحیح هم می بود باعث قدح و طعنی به ابوبکر نمی شد، چرا که شهادت شوهر به نظر بسیاری از علماء مردود است و هر کس هم شهادت شوهر به نفع همسر را می پذیرد، شهادت او را تا به حد نصاب رسیدن - از طریق شهادت یک مرد و یا دو زن دیگر - قبول نمی کند. ولی حکم براساس شهادت یک مرد و یک زن و بدون سوگند مدعی جایز نیست. وجه ششم: مؤلف می گوید: «همگی روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی با حق است و حق با علی است و هر جا برود، حق با او می رود و از هم جدا نمی شوند تا اینکه بر روی حوض، نزد من برگردانده می شوند».

این کلام مؤلف بزرگترین کذب و نشانه جهالت محض است. زیرا این حدیث را هیچ کسی، نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف، از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نکرده است. پس چگونه می توان گفت که همگی آن را روایت کرده اند؟ آیا دروغگوتر از شخصی یافت می شود که از صحابه و علماء نقل کند که همگی حدیثی را روایت کرده اند، در حالی که این حدیث را هیچ یک از آنان نقل و روایت نکرده باشند؟ این آشکارترین دروغ است. اگر گفته شود: بعضی از آنها آن را روایت کرده اند و امکان صحت آن باشد. بالاخره وجهی دارد ولی وقتی کذب مطلق بر پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، چه وجهی دارد؟!.

برخلاف روایت ام ایمن که مؤلف مدعی بود. در مورد او می توان گفت: که امکان دارد ام ایمن آن را گفته باشد. ام ایمن از مهاجران نیکوکار بود و حدیث بهشتی بودن او غیر قابل انکار است. ولی قول مؤلف که از یکی از همفکرانش نقل کرده که علی با حق است و حق با اوست و با او می گردد و تا قیامت از او جدا نمی شود، این کلامی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از گفتن آن منزه است. زیرا اشخاص بر حوض وارد می شوند، همچنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله به انصار فرمود: «اصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوُنِي عَلَى الْحَوْضِ»^(۱).

یعنی: «صبر پیشه سازید تا زمانی که بر حوض مرا ملاقات کنید».

و نیز می فرماید: «إِنَّ حَوْضِي لِأَبَدٍ مَا بَيْنَ أَيْلَةَ إِلَى عَدْنِ، وَإِنْ أَوَّلَ النَّاسِ وَرُوداً فَقَرَاءَ الْمُهَاجِرِينَ الشَّعْثَ رَوْسَاءً، الدَّنْسَ ثِيَاباً، الَّذِينَ لَا يَنْكُحُونَ الْمُتَنَعِمَاتِ، وَلَا تَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّدَدِ، يَمُوتُ أَحَدُهُمْ وَحَاجَتُهُ فِي صَدْرِهِ لَا يَجِدُ لَهَا قِضَاءً»^(۲).

یعنی: «حوض من [که در آخرت به پیغمبر عطا می شود] از فاصله ما بین ایله و عدن طولانی و عریض تر است و اولین کسانی که به آن وارد می شوند، فقرای مهاجران اند: همانهایی که پراکنده و

۱- نگا: بخاری: ۳۳/۵ و مسلم: ۱۴۷۴/۳.

۲- مسلم: باب «استحباب إطالة الغرة والتجليل في الوضوء» ۴۴۷/۱، ص ۲۱۷.

پیشانی بوده و لباس‌های کهنه به تن می‌کنند، با زنان در نعمت ازدواج نمی‌کنند و درهای محکم کاری [که نتیجه مکنت مالی است] بر روی آن‌ها گشوده نمی‌شود، یکی از آن‌ها می‌میرد در حالی که در برآوردن نیاز شکمش [گرسنگی‌اش] درمانده شده است».

ولی حق چیزی نیست که از اشخاص باشد و وارد حوض شود و روایت دیگری که از پیغمبر ﷺ روایت شده نیز از این باب است، که در آن آمده: «من دو کالای گرانبها در میان شما ترک می‌کنم: کتاب خدا و عترت اهل بیتم را، و این دو از هم جدا نمی‌شود تا در حوض به نزد من برگردانده نشوند». این حدیث نیز همان‌گونه است و محل بحث است که در جای خود به آن می‌پردازیم.

وجه هفتم: آنچه از فاطمه نقل شده، سزاوار او نیست و جز شخصی جاهل که ذم و تجریح خود را مدح و تمجید می‌پندارد، به آن احتجاج نمی‌ورزد. زیرا در آنچه نقل کرد سببی برای عصبانیت و خشم و ناراحتی وجود ندارد. چرا که - اگر آنچه گفته صحیح باشد - تنها به حق و حقیقت قضاوت شده و مسلمان اجازه ندارد به خلاف این حکم کند و هرکس بخواهد که به غیر حکم خدا و رسولش به نفع او حکم شود و سپس خشمگین شود و سوگند یاد کند که با حاکم نه صحبت کند و نه همنشینی. این مسأله بیش از آنکه باعث ستایش شخص و مذمت حاکم باشد، باعث جرح و مذمت شخص است.

البته نیک می‌دانیم طعن و ایراداتی که این مؤلف به فاطمه رضی الله عنها و سایر صحابه رضی الله عنهم - خواسته و یا ناخواسته - وارد می‌سازد، بسیاری کذب و دروغ است، در مورد بعضی از آن ایرادات هم، مرتکبان آن وجهی برای تأویل داشته‌اند و اگر گناهی هم برای آن بزرگواران ثابت گردد، جای ایراد نیست. زیرا آن بزرگواران معصوم نبوده‌اند و بلکه با وجود اینکه اولیای خدا و از بهشتیان بوده‌اند، گناهانی نیز داشته‌اند که خداوند آن را بر آن‌ها می‌بخشد.

و همچنین مؤلف در مورد وصیت فاطمه که گفته: مرا شبانه دفن کنید و کسی از آن‌ها بر من نماز نخواند، به اشتباه رفته است. چنین کلامی را تنها شخصی از فاطمه نقل و به آن استناد می‌کند که جهالتش باعث باز شدن راهی برای طعن وارد کردن بر فاطمه می‌شود. و چنانچه این مطلب صحیح باشد، این کار فاطمه به گناه بخشیده شده بیشتر شبیه است تا یک کار خداپسندانه. زیرا نماز مسلمان بر غیر خودش، خیری است که به او می‌رسد و بهترین مخلوقات از نماز خواندن، بدترین مخلوقات بر جنازه‌اش زیانی نمی‌بیند. پیغمبر ﷺ وقتی که وفات کرد، نیکوکاران و فجار و بلکه منافقان بر او نماز خواندند و این نمازها اگر سودی برای پیغمبر رضی الله عنه نداشته باشد، زیانی هم ندارد. این در حالی بوده که پیغمبر رضی الله عنه می‌دانسته که در بین امتش منافقانی وجود دارند ولی کسی را از نماز خواندن بر جنازه خودش نهی نکرده است.

مؤلف در فرازی از کلامش می‌گوید: «و همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه! خداوند به خاطر خشم تو، خشمگین و در اثر رضایت تو، راضی می‌گردد».

این کلام کذب و دروغ مؤلف است: چنین چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نشده و چیزی از آن در کتب حدیثی مشهور وجود ندارد و این گفته سند معروف و شناخته شده‌ای - نه صحیح و نه ضعیف - تا پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد.

و ما که به بهشتی بودن فاطمه گواهی می‌دهیم و می‌گوییم خداوند از او راضی شده است، در مورد ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعید، عبدالرحمن بن عوف نیز چنین شهادتی می‌دهیم و گواهی می‌دهیم که خداوند رضایت خود از آن‌ها را در کتابش - در بیش از یک موضع - بیان فرموده است، مثل: ﴿وَالسَّلِيمُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت، و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند».

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸]. «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه‌الرضوان که در حدیبیه انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد».

در روایات نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله به ثبوت رسیده که در حالی وفات کرد که از آن‌ها راضی بود و هر کس خدا و پیغمبرش از او راضی باشند، خشم هیچ کسی - هر که باشد - ضرر و آسیبی به او نمی‌رساند. مؤلف در فرازی دیگر می‌گوید: همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: فاطمه بخشی از وجود من است، هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت نموده، هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت نموده است».

این حدیث نیز با این الفاظ روایت شده است و بلکه با الفاظ دیگری بیان شده است، چنانکه در اثنای حدیث خواستگاری علی از دختر ابوجهل آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود: «إن بني هشام بن المغيرة استأذنونني أن ينكحوا ابنتهم علي بن أبي طالب وإني لا آذن، ثم لا آذن، ثم لا آذن، إنما فاطمة بضعة مني يربيني ما رابها ويؤذيها إلا أن يرید ابن أبي طالب أن يطلق ابنتي وينكح ابنتهم».

یعنی: «فرزندان هشام بن مغیره از من اجازه می‌خواهند که دخترشان را به عقد علی بن ابی طالب در آورند. و من اجازه نمی‌دهم، اجازه نمی‌دهم، اجازه نمی‌دهم. فاطمه بخشی از وجود من است: هر چه او را برنجاند، من را نیز می‌رنجاند و هر چیز او را آزار دهد، من را نیز آزار می‌دهد، مگر اینکه علی بن ابی طالب دخترم را طلاق دهد و سپس با دختر آن‌ها ازدواج کند».

وجه هشتم: مؤلف می‌گوید: «اگر خبر عدم توارث پیغمبران علیهم‌السلام صحیح باشد، بنابراین ابوبکر اجازه نداشت که قاطر پیغمبر علیه‌السلام و شمشیر و عمامه او را نزد علی ترک کند و به هنگام ادعای عباس برای تملک آن‌ها، به نفع علی حکم دهد».

در جواب باید گفت: هر کس از ابوبکر و عمر نقل کند که چنین حکم و قضاوتی کرده باشند و یا از ترکه پیغمبر علیه‌السلام چیزی را از باب تملک نزد کسی گذاشته باشند، آشکارترین دروغ و افتراء را بر آن‌ها بسته است و غایت چیزی که می‌توان در این باره ادعا کرد، این است که (از این وسایلی که ارزش مادی چشمگیری ندارند) هر چه در نزد هر کس بوده، نزد همان شخص باقی مانده است، همچنانکه پیغمبر علیه‌السلام صدقه‌اش را نزد علی و عباس گذاشت تا آن را در مصارف شرعی به کار گیرند.

مؤلف می‌افزاید: «در این صورت اهل بیتهی که خداوند در قرآن طهارت آن‌ها را بیان کرده، مرتکب کار ناجایزی شده‌اند».

باید گفت: خداوند در مورد طهارت جمیع اهل بیت و دوری «رجس» و پلیدی از آن‌ها، اخبار نفرموده است و این ادعا کذب بر خداست. چگونه چنین اخباری بیان شده در حالی که ما در بین بنی‌هاشم کسانی را سراغ داریم که از ذنوب پاک نشده و پلیدی از آنان دور نشده است و مخصوصاً در باور روافض این مسأله مشهودتر است. زیرا روافض بر این باورند که هر شخصی از بنی‌هاشم که دوستدار ابوبکر و عمر باشد، طهارت نیافته است. آیه مورد ادعای روافض تنها می‌گوید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند».

و قبلاً بیان شد که این آیه مثل آیه زیر است: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِمْتَهُمْ وَعَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [المانده: ۶].

«خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر

شما تمام نماید، شاید شکر او را بجا آورید».

و نیز شبیه آیه زیر: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٦﴾﴾ [النساء: ۲۶]. «خداوند می خواهد (با این دستورها، راههای خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد، و به سنتهای (صحیح) پیشینیان رهبری کند. و توبه شما را بپذیرد و خداوند دانا و حکیم است».

و آیات دیگری از این قبیل که بیان می کنند خداوند این امور را برای شما دوست دارد و به آن رضایت می دهد و شما را به آن امر می کند. پس هر کس آن کارها را انجام دهد به آن امر مورد پسند و رضایت خدا نایل می شود و هر کس انجام ندهد، نایل نمی شود. مؤلف می گوید: «چرا که صدقه بر آن ها حرام است».

در جواب باید گفت: آنچه بر آن ها حرام است، صدقه فرض یا زکات می باشد ولی صدقات دیگر این گونه نیست: آن ها از آبهایی که بین مکه و مدینه انفاق می شد، می نوشیدند و می گفتند: تنها صدقه فرض [زکات] بر ما حرام است و نه سایر صدقات. پس اگر استفاده آن ها از صدقه های بیگانگان جایز باشد، استفاده آن ها از صدقه پیغمبر صلی الله علیه و آله جایزتر و شایسته تر است: این اموال زکات واجب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده اند. زکات فرض بر مردم چرک اموال مردم محسوب می شود، و بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله حرام است. ولی آن اموال پیغمبر صلی الله علیه و آله از غنیمت بود که خدا آن را به پیغمبرش صلی الله علیه و آله داده بود، و بر اهل بیت حلال است. پیغمبر صلی الله علیه و آله آن غنیمت را که خدا به او بخشیده بود، صدقه ای قرار غایت این است که آن اموال را ملک و دارایی پیغمبر صلی الله علیه و آله بشماریم که پیغمبر آن را بر مسلمانان صدقه می کرد و اهل بیت خودش از همه بدان مستحق تر بودند: چراکه صدقه بر مسلمانان صدقه، و بر خویشان صدقه و صله [وسیله حفظ ارتباط خویشاوندی] است.

وجه نهم: مؤلف با حدیث جابر رضی الله عنه معارضه می کند که در جواب باید گفت: جابر مدعی هیچ حقی از حقوق دیگران نبود که برآورده شدن خواست او باعث تضییق حقوق دیگران گردد و به او داده شود و بلکه جابر چیزی از بیت المال خواسته که حتی اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به او وعده نمی داد، امام می توانست آن را به او بدهد، چه برسد به هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به او وعده داده باشد. چنین امر نیاز به حجت و استدلال ندارد.

در مورد داستان فاطمه نیز باید گفت: آنچه از ادعای هبه و شهادت و امثال آن مطرح شده، چنانچه صحیح باشد، بیشتر از آنکه باعث مدح او باشد، سب قدح اوست^(۱).

۱- به نقل از: مختصر منهاج السنة، تألیف: شیخ الإسلام أبو العباس أحمد بن تیمیة، اختصار: الشيخ عبدالله بن محمد الغنيمان (استاد تحصیلات عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره و مدرس در مسجد نبوی شریف)، ترجمه: إسحاق دبیری، چاپ اول ۱۴۲۸/۱۳۸۶هـ.

درباره منع کردن ابوبکر رضی الله عنه را از ارث

مؤلف رافضی می‌گوید: «و ابوبکر ارث فاطمه را نداد. فاطمه گفت: ای ابن ابی قحافه! آیا تو از پدرت ارث می‌بری ولی من ارث نمی‌برم؟ ابوبکر به روایتی پناه برد که خودش به تنهایی آن را روایت کرده بود - چراکه صدقه برای ابوبکر روا بود و در دست یافتن به «ما ترکه» پیغمبر رقیب فاطمه بود - روایت مورد استناد چنین است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «نحن معاشر الأنبياء لا نُورث ما تَرَكَناه صَدَقَةً». یعنی: «ما جماعت پیغمبران ارثی به جا نمی‌گذاریم و آنچه از ما می‌ماند صدقه است».

در حالی که این روایت مخالف قرآن است، چراکه قرآن می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ [النساء: ۱۱].

«خداوند در باره فرزندان تا به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد، و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند».

و خداوند این قانون را مخصوص امت قرار نداده که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن استثناء باشد، بنابراین، آیه روایت را مردود می‌سازد. باز در قرآن آمده که:

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ﴾ [النمل: ۱۶]. «سلیمان وارث (پدرش) داود شد».

و از زبان زکریا می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَأْيِ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴿۵﴾ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِي يَعْقُوبَ﴾ [مریم: ۵-۶].

«و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند!) و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است، تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد».

کلام مؤلف را از چندین وجه می‌توان نقد کرد:

وجه اول: اینکه فاطمه به ابوبکر گفته باشد: «آیا تو از پدرت ارث می‌بری و من ارث نمی‌برم؟» صحت این حدیث مسلم نیست و اگر هم صحیح باشد، حجت نیست، زیرا پدر فاطمه با هیچ‌یک از انسان‌ها قابل قیاس نیست، و ابوبکر نیز مثل پدر فاطمه از مؤمنان به خودشان اولی نیست، و ابوبکر کسی نیست که خداوند مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله صدقه فرض [زکات] و صدقه مستحب را بر او تحریم نموده

باشد، و نیز ابوبکر کسی نیست که خداوند محبت او را مثل پدر فاطمه بر محبت اهل و مال دیگران مقدم کرده باشد.

پیغمبران از این جهت از سایر مردم متمایز شده‌اند که خداوند آن‌ها را از ترک میراث مصون نموده تا این شبهه برای معاندان پیش نیاید که پیغمبران صلی الله علیهم و آله طالب دنیا بوده‌اند و آن را برای ورثه خود گذاشته‌اند، ولی در مورد ابوبکر و امثال او چنین مسأله‌ای وجود ندارد. همچنانکه خداوند پیغمبر صلی الله علیه و آله را از کتابت و شعر مصون ساخته، با این هدف که نبوتش از شبهه مصون بماند، ولی دیگران نیاز به چنین صیانتی نداشتند.

وجه دوم: عبارت «ابوبکر تنها راوی این حدیث است» کذب محض است، زیرا حدیث «از ما پیغمبران کسی ارث نمی‌برد، آنچه از خود بجا می‌گذاریم صدقه است» را ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف، عباس بن عبدالمطلب، همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابوهریره روایت کرده‌اند و روایت این افراد در صحاح و مسانید ثبت بوده و در نزد علمای حدیث مشهور و شناخته شده است^(۱). بنابراین ادعای انفراد ابوبکر در روایت این حدیث، یا از فرط جهالت است و یا از تعمد در دروغ و افتراء.

وجه سوم: عبارت «ابوبکر در دست یافتن به میراث پیغمبر رقیب فاطمه بود» کذب محض است. زیرا ابوبکر رضی الله عنه آن مال را برای خود و یا اهل بیتش نمی‌خواست. بلکه آن ثروت صدقه‌ای بود که به مستحقان می‌رسید، همچنانکه مساجد از آن مسلمانان است.

وجه چهارم: ابوبکر رضی الله عنه اصلاً اهل و مستحق این صدقه نبود و بلکه از آن بی‌نیاز بود، و نه او و نه هیچ‌یک از اهل بیتش از این صدقه استفاده نکرد، و مسأله صدقه بودن میراث پیغمبر و شهادت ابوبکر و سایرین بر آن مثل شهادت گروهی از اغنیاء بر شخصی در مورد صدقه‌ای است که شخص وصیت می‌کند، چنین شهادتی به اتفاق مقبول است.

وجه پنجم: حتی به فرض اینکه روایت این حدیث باعث نفع و مزیتی برای راوی گردد، باز روایتش مقبول است، زیرا این کار از باب روایت است نه از باب شهادت. و حتی محدثی که در مورد خصومتی که خودش با شخص دیگری دارد، حدیثی روایت کند که در آن مورد فیصله بخشنده است، روایتش مقبول است. چراکه روایت حکم عامی است که راوی و غیر راوی داخل در آن هستند و روایت از باب

خبر است، مثل شهادت به رؤیت هلال. هر چه پیغمبر به آن امر کرده و یا از آن نهی کرده و یا آن را مباح نموده، همه را در بر می‌گیرد.

این حدیث متضمن روایت و نقل یک حکم شرعی است، به همین دلیل متضمن تحریم میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دختر ابوبکر یعنی عایشه می‌باشد و نیز متضمن تحریم فروش و یا بخشش این میراث توسط ورثه می‌باشد و متضمن وجوب استفاده از این میراث در موارد مصرف صدقه است.

وجه ششم: مؤلف می‌گوید: «این روایت مخالف قرآن است که فرموده: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ [النساء: ۱۱].»

«خداوند در باره فرزندان تا آنکه به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد، و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند.»

و خداوند این آیه را تنها خطاب به امت نفرموده و بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را نیز شامل می‌شود.

در جواب مؤلف باید گفت: عمومیت لفظ موجود در آیه به هیچ وجه اقتضای آن را ندارد که از

پیغمبر صلی الله علیه و آله هم ارث برده می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ أُنثَيَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلَا بُوَيْهَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ؕ وَأَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۱].»

«خداوند درباره فرزندان تا آنکه به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد، و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست، و اگر یکی باشد، نیمی (از میراث)، از آن اوست. و برای هر یک از پدر و مادر او، یک ششم میراث است، اگر (میت) فرزندی داشته باشد، و اگر فرزندی نداشته باشد، و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند، برای مادر او یک سوم است (و بقیه از آن پدر است)، و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد (و پنج ششم باقیمانده، برای پدر است). (همه این‌ها،) بعد از انجام وصیتی است که او کرده، و بعد از ادای دین است - شما نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندان، کدامیک برای شما سودمندترند! - این فریضه الهی است، و خداوند، دانا و حکیم است.»

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ﴾ [النساء: ۱۲].»

«و برای شما، نصف میراث زنانان است، اگر آن‌ها فرزندی نداشته باشند، و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شماس است.» تا آنجا که می‌فرماید:

﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَالْهَنْ الرَّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَلَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِثْمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ﴾ [النساء: ۱۲].

«پس از انجام وصیتی که کرده‌اند، و ادای دین (آن‌ها). و برای زنان شما، یک چهارم میراث شماس است، اگر فرزندی نداشته باشید، و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم از آن آنهاست، بعد از انجام وصیتی که کرده‌اید، و ادای دین. و اگر مردی بوده باشد که کلاله (خواهر یا برادر) از او ارث می‌برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند)، و اگر بیش از یک نفر باشند، آن‌ها در یک سوم شریکند، پس از انجام وصیتی که شده، و ادای دین، بشرط آنکه (از طریق وصیت و اقرار به دین)، به آن‌ها ضرر نزنند.»

و این خطاب شامل همه مقصود به خطاب‌هایش می‌شود و با این وجود دلیلی ندارد که بگوییم پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز مخاطب آیه است.

وجه هفتم: می‌توان گفت: ارث نبردن از پیغمبر صلی الله علیه و آله به سنت قطعی و اجماع صحابه ثابت می‌شود و هر دوی این دلیل‌ها قطعی بوده و با چیزی که گمان می‌رود عام باشد، نمی‌توان با آن‌ها معارضه کرد. و اگر هم عموم باشد، تخصیص خورده است. زیرا اگر دلیل هم شمرده شود، چیزی جز دلیل ظنی نیست و بنابراین نمی‌تواند با دلیل قطعی معارض باشد. چون دلیل ظنی معارض دلیل قطعی شمرده نمی‌شود. توضیح اینکه روایت مورد نظر را چندین صحابه در اوقات و مجالسی روایت کرده‌اند و هیچ کس آن را انکار نکرده و بلکه همگی بر قبول و تصدیق آن اتفاق نظر داشته‌اند و به همین دلیل هیچ‌یک از همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله و نیز عمویش طلب میراث نکرده‌اند. و بلکه اگر کسی هم بوده که طلب کند، با مطلع شدن از فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله از طلب خودش منصرف شده است، و این امر در دوره خلفاء بر همین منوال بود تا نوبت به خلافت علی رضی الله عنه رسید و او نیز تغییری نداد و «ماترکه» پیغمبر صلی الله علیه و آله را تقسیم نکرد.

وجه هشتم: می‌توان گفت: ابوبکر و عمر ثروت و مالی به علی و اولاد او دادند که چندین برابر میراث به جا مانده از پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، در حالی که هیچ‌یک از میراث او استفاده نکردند و بلکه عمر آن را

به علی و عباس سپرد تا آن کاری را که پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن می کرد، آن دو نیز آن کار را بکنند و این تهمت به ابوبکر و عمر را منتفی می سازد.

وجه نهم: آیه: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمٰنُ دَاوُودَ﴾ [النمل: ۱۶].

«و سلیمان وارث (پدرش) داود شد».

و نیز آیه: ﴿فَهَبْ لِیْ مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۝۵۰ یَرِثُنِیْ وَیَرِثُ مِنْ عٰلِ یَعْقُوبَ﴾ [مریم: ۵-۶]. «و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)!» و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است، تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد».

به هیچ وجه دلالتی بر محل نزاع ندارند، زیرا ارث اسم جنسی است که انواعی را شامل می شود و اسم دال بر انواع مشترک دلالتی بر یکی از آنها ندارد. همچنانکه جمله «حیوانی آمد» دلالتی بر این ندارد که آن حیوان، انسان یا اسب و یا شتر است.

توضیح اینکه واژه «ارث» در مورد میراث علم، نبوت، ملک و سایر انواع انتقال استعمال می شود، خداوند در قرآن می فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتٰبَ الَّذِیْنَ اصْطَفٰیْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ [فاطر: ۳۲].

«سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم».

و نیز می فرماید:

﴿أُولٰٓئِکَ هُمُ الْوٰرِثُونَ ۝۱۰ الَّذِیْنَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیْهَا خٰلِدُونَ ۝۱۱﴾ [المؤمنون: ۱۰-۱۱].

«(آری)، آن‌ها وارثانند. (وارثانی) که بهشت برین را ارث می برند، و جاودانه در آن خواهند ماند».

و آیه‌های بسیار دیگری از این قبیل.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّ الْأَنْبِیَاءَ لَمْ یُورَثُوا دِیْنَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ»^(۱).

یعنی: «پیغمبران درهم و دیناری از خود به جا نمی گذارند، و تنها علم از خود به جا می گذارند، پس هر کس از آن علم بگیرد، بهره فراوانی برده است».

وجه دهم: می توان گفت: مراد از ارث در آیات مورد استناد مؤلف، میراث علم، نبوت و امثال اینهاست و نه میراث مادی و مالی. توضیح اینکه خداوند می فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمٰنُ دَاوُودَ﴾ [النمل: ۱۶].

«و سلیمان وارث (پدرش) داود شد».

و معلوم است که داود پسران بسیاری غیر از سلیمان داشت، بنابراین همه دارایی اش به سلیمان نرسیده، پس مراد از ارث در این آیه دارایی نیست.

به علاوه ارث مالی نه برای داود جای مدح دارد، و نه برای سلیمان، چرا که یهودی و مسیحی نیز از پدرش ارث می برد. در حالی که آیه در سیاق مدح سلیمان و برشمردن نعمت خاص خداوندی بر او می باشد.

و نیز میراث دنیایی از امور عادی و مشترک بین همه انسان هاست، مثل: خوردن، نوشیدن و دفن مرده و و نقل و بازگویی این امور از پیغمبران هیچ فایده ای ندارد، پس نقل نمی شود و اموری از سرگذشت پیغمبران علیهم السلام نقل می شود که متضمن فایده و عبرتی باشد وگرنه گفتن «فلانی مرد و پسرش دارایی او را به ارث برد» و یا «او را دفن کردند» و یا «خوردند و نوشیدند و خوابیدند» و امثال این ها شایسته نیست در قصص قرآن باشند^(۱).

۱- به نقل از: مختصر منهاج السنة، تألیف: شیخ الإسلام أبو العباس أحمد بن تیمیة، اختصار: الشيخ عبدالله بن محمد الغنیمان (استاد تحصیلات عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره و مدرس در مسجد نبوی شریف)، ترجمه: اسحاق دبیری، چاپ اول ۱۳۸۶/۱۴۲۸ هـ.

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت ابوبکر و فاطمه زهرا علیهما السلام در جریان فدک

نوشته: خالد عسقلانی

ترجمه: اسد الله موسوی

آقای تیجانی بعد از بحث درباره اینکه شیخین علیه خود گواهی می‌دهند، می‌نویسد «... پدیده‌های دلخراش بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را من بخوبی در خاطر دارم و می‌دانم که با حضرت زهراء دختر مطهرش چه کردند، در حالی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود: «فاطمه پاره تن من است. هر کس او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است». فاطمه به ابی بکر و عمر گفته بود: من شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شما از رسول الله صلی الله علیه و آله نشنیده بودید که فرمود: «خشنودی فاطمه خشنودی من است و ناراحتی وی، ناراحتی من است و هر کس دخترم فاطمه را دوست دارد، او مرا دوست دارد، هر کس فاطمه را خشنود کند، مرا خشنود کرده است. هر کس فاطمه را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است. ابوبکر و عمر گفتند: آری، ما این مطلب را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده بودیم. فاطمه گفت: من خدا و فرشتگان را گواه می‌گیرم که شما مرا خشنود نکردید، مرا رنجاندید. اگر من رسول خدا را ملاقات کنم از دست شما شکایت خواهم کرد». ما را بگذار از این حادثه که دل‌ها را پر خون می‌سازد و شاید هم ابن قتیبه که یکی از علمای مبرز اهل سنت در علوم و فنون بسیاری است و نوشته‌های زیادی در تفسیر، حدیث، لغت، نحو و تاریخ دارد آخر عمری شیعه شده باشد! همان طور که یکی از متعصبان، يك بار چنین به من گفت زیرا کتاب «تاریخ الخلفای» او را به او نشان دادم، و بی‌گمان این تبلیغات عاجزانه‌ی کسانی است که راه و چاره ندارند. پس طبری هم نزد ما شیعه شده است و نسایی هم که کتابی بنام «خصایص الامام علی» در ویژگی‌های امام علی به رشته‌ی تحریر در آورده، شیعه شده و ابن قتیبه شیعه شده و حتی طه حسین هم که از معاصرین است پس از نوشتن کتاب (الفتنه الکبری) و ذکر حدیث غدیر و اقرار به حقایق دیگر، او هم شیعه شده است!!!

حقیقت این است که هیچ کدام از این‌ها شیعه نشده‌اند و هرگاه نام شیعه را می‌برند به بدی و ناسزاگویی یاد می‌کنند و تا آنچه که توانسته‌اند در دفاع از عدالت صحابه قلم فرسای کرده‌اند^(۱).

در پاسخ به یاوه گویی های تیجانی عرض می شود:

۱- این روایت که فاطمه عليها السلام از ابوبکر و عمر شاکی بوده است. از کتاب «الإمامة والسياسة» نقل شده است، این کتاب منسوب به ابن قتیبه است و به نام «تاریخ الخلفاء» شهرت دارد و پیرامون آن صحبت خواهد شد.

۲- روایت منسوب به ابن قتیبه که در آن حضرت فاطمه از شیخین شاکی شده است، و قطعاً روایت، دروغ است، هیچ سندی برایش ذکر نشده است و در هیچ کتاب معتبر حدیث، ذکری از آن به میان نیامده است. اگر آقای تیجانی می تواند صحت روایت مذکور را ثابت کند، حداقل يك دليل در این باره ارائه دهد و به خدا سوگند، من از انصاف این رافضی دروغگو شگفت زده هستم. او در این بحث از حدیثی که نه به لحاظ متن صحیح است و نه به لحاظ سند، استدلال می کند اما از طرفی دیگر او احادیثی را که متناً و سنداً صحیح هستند، صرفاً به خاطر اینکه با میل و هوسهای شیطانی او مطابقت ندارند، ضعیف قرار می دهد. مانند، حدیث: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَا تَخَذُتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا».

آفرین بر این انصاف دروغین.

۳- اما این گفته ی تیجانی که بعضی از متعصبان ابن قتیبه را به شیعی بودن متهم کردند، قطعاً دروغ است. هیچ کدام از اهل سنت هم چنین سخنی نگفته است. زیرا بزرگترین منتقد ابن قتیبه امام ابوبکر بن العربی مالکی است. او در کتاب بلند پایه ی خود «العواصم من القواصم» از ابن قتیبه و کتابش سخن به میان آورده است و چنین گفته است: «أما الجاهل فهو ابن قتيبة فلم يبق ولم يذر للصحابة رسماً في كتابه». «الإمامة والسياسة» یعنی ابن قتیبه نادان است، وی برای صحابه هیچ گونه نشانه و اثری در کتابش «الإمامة والسياسة» باقی نگذاشته است. البته امام ابن العربی در صحت نسبت این کتاب بسوی ابن قتیبه مشکوک است. چون می گوید: «إن صح عنه جميع ما سبق»^(۱). یعنی: «اگر همه ی آنچه گذشت از وی به صحت برسد». محب الدین خطیب که بر کتاب «العواصم من القواصم» تعلیق نوشته است، مدعی شده است که هیچ مطلبی در «الإمامة والسياسة» از ابن قتیبه ثابت نیست و اگر نسبت این کتاب به امام ابن

قتیبه صحیح باشد، بی گمان واقعیت امر همان است که ابن العربی درباره‌ی او گفته است. زیرا کتاب «الإمامة والسیاسة» مملو از جهل، غباوت، سخن‌های بسیار رکیک و شیطنت است^(۱).

۴- آری، این گفته‌ی تیجانی: «فالتطبري عندنا (أي عند المعاند السني) تشيع والنسائي الذي ألف كتاباً في خصایص الإمام علي تشيع... الخ».

«طبری نزد ما سنیان متعصب شده و نسایی صاحب کتاب «خصایص الامام علی» شیعه شده...».

در این خصوص باید عرض شود:

توضیح يك نکته را که شاید عامه‌ی مردم شیعه و سنی از آن آگاهی ندارند، لازم می‌دانم و آن عبارت است از فرق میان (رفض) و تشیع و به خاطر اینکه این فرق توضیح داده شود، لازم است که به شرح معانی لغوی و اصطلاحی هر دو واژه‌ی (رفض و تشیع) پرداخته شود.

(رفض) در لغت، بر گرفته از ماده‌ی (رفضه، يرفضه) است و يرفضه، رفضاً و رفضاً به معنی ترك دادن است، و رافض به هر لشکری که فرمانده خود را ترك کرده باشد، اطلاق می‌گردد. رافضه، یعنی يك گروه و دسته از آنان لشکر. و رافضه گروهی از شیعه بودند که بدست زید بن علی بیعت کردند و بعد از او خواستند تا از شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) تبری کنند. اما زید بن علی از چنین عملی انکار کرد و گفت: آن دو وزیران جد من یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند. آنگاه او را رها کردند و از وی دوری جستند و به همین مناسبت، این گروه به (رفض) نسبت داده شده‌اند و به آن‌ها رافضی می‌گویند^(۲).

اما معنی اصطلاحی (رفض)؟؟؟ هو تقدیم علی ابی بکر و عمر، یعنی مقدم و برتر دانستن حضرت علی، از حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما است.

ابن حجر در مقدمه‌ی «فتح الباری شرح بخاری» می‌نویسد: «والتشيع محبة علي وتقديمه علي الصحابة... الخ». یعنی: تشیع عبارت است از: محبت با علی رضی الله عنه و مقدم دانستن آن حضرت از حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما بنابراین هر کس که حضرت علی رضی الله عنه را در فضل و بزرگی از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مقدم بداند، او در شیعه بودنش غلو کرده است و به او کلمه رافضی گفته می‌شود دیگر نه شیعه است. اگر همراه با مقدم دانستن، سایر صحابه و علی رضی الله عنه خصوص شیخین را سب و شتم و نسبت به آنان

۱- العوصم من القواصم: ص ۲۶۱.

۲- قاموس محیط نوشته فیروز آبادی ص ۸۲۹، ۸۳۰، و مختار الصحاح: ص ۱۰۵.

بغض و رزد. او در (رفض) (غلو) کرده است و اگر معتقد به رجعت بسوی دنیا باشد، آنگاه در غلو شدت اختیار کرده است^(۱).

شیخ الاسلام امام ابن تیمیه می‌فرماید... کلمه یا واژه‌ی (رافضه) وقتی ظاهر شد که در دوران خلافت (هشام) عده‌ای از شیعیان، زید بن علی بن الحسین را ترك کردند و از همان زمان که زید ادعای امامت کرد، شیعه به دو گروه، رافضه و زیدیه تقسیم شدند. زیرا وقتی که درباره‌ی حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه از زید سوال شد، او از آن دو تجلیل کرد. آنگاه گروهی او را رها کردند. زید گفت: «رفضتمونی، فسموا رافضه لرفضهم إياه». یعنی: شما مرا ترك کردید، از آن وقت رافضی نامیده شدند به خاطر اینکه آنان او (زید) را رفض، یعنی ترك کرده بودند. و آن گروه از شیعه که به خاطر تجلیل زید از حضرت ابوبکر و عمر، او را ترك نکردند، زیدیه نامیده شدند و به زید نسبت داده شدند^(۲).

میرزا محمد تقی لسان الملک که از امامیه است به این مطلب اعتراف نموده، می‌گوید: «اصحاب و یاران زید وقتی که با وی بیرون شدند، از او درباره‌ی ابوبکر و عمر سوال کردند. او در جواب گفت: من درباره‌ی آن دو، خبر خیر و خوبی چیزی نمی‌گویم و از خانواده و فامیل خود، درباره‌ی آن به جز خیر، چیزی نشنیده‌ام، آنگاه سوال کنندگان گفتند: پس تو از گروه و جماعت ما نیستی و از مجلس او بلند شدند و او را رها کردند زید گفت: شما امروز ما را رفض کردید و از آن روز آن گروه به رافضی موسوم شدند.

وی در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید... زید شیعیان را از طعنه زدن به اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله منع می‌کرد وقتی برای آنان روشن شد که او از شیخین تبری نمی‌کند، آنگاه از مجلس و محضر او بلند شده و او را رها کردند. از آن به بعد، کلمه‌ی (رفض) به هر کس که در مذهب غلو می‌کرد و طعن را برای اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله جایز قرار می‌داد، گفته شد^(۳).

حسن بن موسی نوبختی که از متکلمان اثنی عشریه می‌باشد، اعتراف دارد که رفض و طعن درباره‌ی ابوبکر و عمر، در میان شیعیان حضرت علی رضی الله عنه نبود و نخستین کسی که طعن و رفض را رواج داد،

۱- مقدمه فتح الباری: ص ۴۸۳.

۲- منهاج السنة لابن تیمیه: ج ۱ ص ۳۵-۳۴.

۳- ناسخ التواریخ: ج ۳ ص ۵۹۰، تحت اقوال زین العابدین.

عبدالله بن سبا یهودی بود... «وان ممن اظهر الطعن علی ابی بکر وعمر وعثمان والصحابه وتبرا منهم»^(۱).

و معنی لغوی، تشیع و شیعه: (شیعه فلان) یعنی انصار و پیروان او (تشیع فلان)، یعنی فلانی دعوی (شیعیت کرد. و هر قومی که متفق بوده و بعضی از بعضی دیگر تبعیت کنند، آنان شیعه یکدیگر به حساب می‌آیند)^(۲).

اما شیعه در اصطلاح: به معنی دوستی و محبت با حضرت علی علیه السلام و مقدم دانستن حضرت علی از سایر صحابه به جز شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما).

ابوالقاسم بلخی می‌گوید: شخصی از شریک بن عبدالله بن ابی نمر سوال کرد و پرسید: از ابوبکر و علی چه کسی افضل است؟ شریک گفت: ابوبکر رضی الله عنه. سائل به او گفت: تو ابوبکر را افضل می‌دانی و حال آنکه تو شیعه هستی؟ شریک گفت: آری، بی تردید شیعه کسی است که ابوبکر رضی الله عنه را از علی افضل بداند. به خدا سوگند، علی این چوبها را بلند کرده است. و گفته است: «ألا إن خیر هذه الأمة بعد نبیها أبوبکر وعمر». یعنی: «بهترین این امت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر هستند». آیا ما گفته علی رضی الله عنه را رد کنیم؟ آیا ما او را تکذیب کنیم؟ به خدا سوگند، علی رضی الله عنه دروغگو نبود) ذکر هذا ابوالقاسم البلخی^(۳).

آری، این است فرق میان رفض و تشیع از لحاظ لغت و اصطلاح. جناب تیجانی با سوء استفاده از جهل بسیاری از شیعه و سنی در صدد این است که خود را در نظر خوانندگان، جزء دوستداران اهل بیت و شیعه آنان وانمود کند. آری آنچه که تیجانی درباره تشیع بودن امام طبری و نسایی نقل کرده بود، این است که آن دو در برابر حضرت معاویه، حضرت علی را تایید می‌کردند، و این حمایت و تایید لازم‌اش، این است که آن دو اندکی گرایش به تشیع داشتند ولی هرگز، حضرت علی رضی الله عنه را از حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما افضل نمی‌داشتند. و همانند روافض معتقد به این نبودند که آن دو بزرگوار خلافت را از حضرت علی رضی الله عنه غصب کرده‌اند.

۱- فرق الشیعه للنویختی: ص ۲۲.

۲- مختار الصحاح للرازی: ص ۱۴۸ و نگاه قاموس المحيط: ص (۹۴۹).

۳- منهاج السنة: ج ۱ ص ۱۴-۱۳، تثبیت دلائل النبوة، قاضی عبدالجبار همدانی ج ۱ ص ۵۴۹ تحقیق دکتور عثمان طه چاپ دار العربیه، بیروت.

آری، درباره‌ی استناد آقای تیجانی از سخنان طه حسین، باید عرض کنم که اکنون کاملاً برایم روشن شد که آقای تیجانی از کدام چشمه زهر آگین افکار کج اندیش خود را آبیاری کرده است. بویژه بعد از اینکه او خود را فارغ التحصیل دانشگاه (سربون) می‌داند. دانشگاه سربون، همان دانشگاهی است که دکتر طه حسین نیز از آنجا سند فراغت حاصل کرده است. اما تفاوت میان طه حسین و تیجانی، این است که طه حسین با تبعیت از اساتید خاور شناس خود، بطور آشکار علیه اسلام می‌تازد و آقای تیجانی با پیروزی از فرقه ضاله، باطنی، ماهیت خود را پنهان کرده و وارد تقیه شده است. این گفته تیجانی که طه حسین بعد از نوشتن کتاب «الفتنة الكبرى» از طرف معاندین اهل سنت منسوب به تشیع شده است، در این خصوص باید عرض شود که هیچ يك از اهل سنت درباره او چنین چیزی نگفته است. البته آنچه که اهل سنت درباره او گفته است، همان چیزی است که هیچ يك از شیعه نیز آن را مستبعد نمی‌داند، مگر اینکه مرتد شده باشد و قطعاً ضلالت و گمراهی که طه حسین در کتاب خودش «الشعر الجاهلی» مرتکب شده است، آقای تیجانی از آن اطلاع دارد. زیرا در آن نسبت به دین خدا توہین شده است و دین به باد استهزا گرفته شده است. بسیار شگفت آور این است که آقای تیجانی درباره خلافت حضرت علی عليه السلام از قول طه حسین استناد کند زیرا طه حسین در کتابش «الفتنة الكبرى» سعی و تلاش نافرجام زیادی بکار گرفته است تا ثابت کند که در اسلام هیچ نظام معینی برای حاکمیت وجود ندارد بلکه او معتقد است که خطوط حاکمیت اجتهادی است و این چیزی است که روافض بدان اعتقاد ندارد.

تیجانی در کتاب خود می‌گوید: «هر کس فضیلت علی را بیان کند و به اشتباه بزرگان صحابه اعتراف کند، (اهل سنت) او را متهم به تشیع می‌کند»^(۱).

باید عرض شود: آقای تیجانی، این دروغی است که بزرگتر از این دروغی وجود ندارد. تو چقدر از کتب اهل سنت بی‌اطلاع هستی؟ تو چقدر از صحیح بخاری دور هستی؟ مگر نمی‌دانی که بخاری و مسلم فصل‌های جداگانه و مستقلی را درباره فضیلت حضرت علی عليه السلام عنوان کرده‌اند؟ هم چنین سنن ترمذی و ابن ماجه^(۲) و غیره... آن‌ها عناوین را به طور مستقل پیرامون فضیلت حضرت علی اختصاص داده‌اند. آیا همه این محدثینی که در باب فضیلت علی سخن گفته‌اند و به جمع روایات پرداخته‌اند،

۱- ثم اهدیت: ص ۱۱۴ و (آنگاه... هدایت شدم: ص ۱۸۶).

۲- رجوع کنید به صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب مناقب علی، و صحیح مسلم کتاب فضایل الصحابة، باب فضایل علی، و سنن ترمذی کتاب المناقب، باب مناقب علی، و سنن ابن ماجه ج ۱ ص (۴۲) المقدمة باب فضایل

شیعه شده‌اند؟! آقای تیجانی چقدر دروغگو است. من او را به مبارزه می‌طلبم درباره اینکه او يك كتاب از اهل سنت را نشان دهد که در آن از حضرت علی رضی الله عنه انتقاد شده باشد و او هرگز چنین کتابی را نمی‌یابد اما این گفته تیجانی... «و هر کس که به خطاهای اصحاب بزرگ اعتراف کند. او نیز متهم به شیعه می‌شود» حاصل این گفته جناب تیجانی این است که اهل سنت جرایم (خیالی) صحابه را کتمان می‌کنند!! من از آقای تیجانی می‌خواهم حداقل يك نویسنده را برای ما معرفی کند که در مورد خطاها و معایب صحابه سخن گفته باشد به جز افرادی مانند خود آقای تیجانی و طه حسین.

آقای تیجانی می‌گوید: بر می‌گردم به روایت ابن قتیبه، روایتی که ابن قتیبه مدعی شده است که فاطمه بر ابوبکر و عمر خشم کرده، اگر روایت ابن قتیبه قابل اعتبار نیست، روایت صحیح بخاری که صحیح‌ترین کتاب بعد از کتاب الله است، در صحت آن شکی وجود ندارد. شیعه می‌تواند از روایات آن علیه ما استدلال کند، و ما هم متعهد به پذیرش آن استدلال‌ها هستیم و این مطلب را همه‌ی عاقلان می‌پذیرد چرا که منصفانه است.

و هم اکنون صحیح بخاری را می‌گشایم در باب (مناقب قرابه رسول الله) نوشته است که پیامبر فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است هر کس او را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته». و همچنین در باب (غزوه‌ی خیبر) از عایشه آورده است که فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر کسی را نزد ابوبکر فرستاد و در مورد میراث خود از رسول خدا استفسار کرد، ابوبکر از دادن چیزی از آن میراث به فاطمه، امتناع ورزید و لذا فاطمه بر ابوبکر خشمگین شد و از او رنجید و با او سخنی نگفت تا از دنیا رفت. در هر صورت يك نتیجه بدست می‌آید که بخاری آن را به اختصار ذکر کرده و ابن قتیبه تا اندازه‌ای مفصل‌تر ذکر کرده است و آن این است که رسول خدا از غضب فاطمه، غضبناك و از رضایتش، خرسند و راضی می‌شود و اینکه فاطمه از دنیا رفت در حالی که خشمگین بر ابوبکر و عمر بود. و اگر بخاری گفته است: فاطمه از دنیا رفت در حالی که خشمگین بر ابوبکر بود و با او سخنی نگفت تا اینکه وفات کرد، معنی فرق نکرده است همان طور که روشن است و اگر فاطمه سرور زنان جهان است که بخاری در کتاب [الاستئذان و در باب من ناجی بین یدی الناس] بدان تصریح کرده و اگر فاطمه تنها بانویی از این امت است که خداوند رجس و پلیدی را از او دور کرده و او را پاك و طاهر قرار داده پس بی‌گمان غضبش برای غیر خدا نمی‌باشد و لذا است که از غضب او، خدا و رسولش نیز غضب می‌کنند. و از این روی ابوبکر گفت: «من به خدا پناه می‌برم از ناخشنودی تو ای فاطمه». آنگاه به قدری ابوبکر گریه کرد که می‌خواست جانش بر آید در حالی که فاطمه می‌گفت: «به خدا قسم، پس از هر نمازی که می‌خوانم، علیه تو دعا می‌کنم». پس ابوبکر خارج شد در حالی که گریه می‌کرد و می‌گفت: «مرا به

بیعت شما نیازی نیست! بیعتم را رها کنید! سپس تیجانی می گوید: و پس از رحلتش، شبانه و مخفیانه -طبق وصیتش- دفت شد تا اینکه هیچک از آنان بر جنازه اش حاضر نشوند^(۱). باید عرض شود:

۱- حدیث بخاری که در آن چنین آمده است: «فاطمه بضعه منی فمن أبغضها أبغضني». «فاطمه پاره تن من است هر کس او را خشمگین کند گویا مرا خشمگین کرده است». این حدیث خودش يك دورنما و علل و اسبابی دارد و خود امام بخاری نیز آن را به روایت از مسور بن مخرمه چنین نقل کرده است: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: بنی هاشم ابن المغیره اجازت خواستند تا دخترشان را به عقد علی بی ابی طالب در آورد. من هرگز چنین اجازه ای نمی دهم، چنین اجازه ای نمی دهم مگر اینکه علی بن ابی طالب دخترم را طلاق و دختر بنی هاشم را ازدواج کند. همانا فاطمه پاره تن من است هر گونه اذیت و ناراحتی او موجب اذیت و ناراحتی من خواهد شد^(۲). امام مسلم نیز این حدیث را از مسور بن مخرمه همین طور روایت کرده است پس چون: دلیل این گفته رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فاطمه پاره تن من است... الخ را دریافتیم و آن اینکه حضرت علی علیه السلام اراده کرده بود تا با دختر ابوجهل ازدواج کند.

۲- سبب و دلیل قول پیامبر صلی الله علیه و آله را از مسبب و مدلولش (که همانا گرایش حضرت علی علیه السلام به ازدواج با دختر ابوجهل بود) نمی توان خارج کرده و آن را به عنوان گناهی بر گردن ابوبکر رضی الله عنه نهاد.

۳- آری، ای مدعیان انصاف دروغین، شما اگر مدعی هستید که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بخاطر اذیت کردن ابوبکر و رنجاندن او فاطمه علیها السلام را علیه ابوبکر خشم کرده اند، این دعوی شما مستلزم این است که خشم خدا و رسول صلی الله علیه و آله متوجه حضرت علی بن ابی طالب بشود، اگر به چنین چیزی اعتقاد ندارید، آنگاه ابوبکر به مراتب از رنجاندن فاطمه دورتر است تا علی بن ابی طالب. اگر شما می گوید که علی از آن خواستگاری توبه کرده و منصرف شده است. این قول شما مستلزم این است که او معصوم نباشد. اگر گناه رنجاندن و آزار رساندن به فاطمه علیها السلام با توبه از بین می رود، آنگاه، گناه کسی که قول و دعوی فاطمه را به خاطر عمل کردن به خواست رسول الله صلی الله علیه و آله رد کرده است، به وسیله توبه و حسنات به طریق اولی باید از بین برود. اگر شما در اثر جهالت و نادانی می گوید که این حرکت ابوبکر رضی الله عنه در برابر فاطمه علیها السلام کفر است، آنگاه باید علی را نیز تکفیر کنید. شیوه و روش این رافضیها بسیار شگفت آور است،

۱- ثم اهدیت: ص ۱۱۶-۱۱۴ و آنگاه... هدایت شدم: ص ۱۹۰-۱۸۷.

۲- صحیح بخاری: کتاب النکاح، باب ذب الرجل عن ابنته فی الغیره و الانصاف ۴۹۳۲.

آنان به خاطر اعمالی که مثل آن‌ها بلکه بدتر از آن‌ها از حضرت علی علیه السلام صادر شده است، ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم را همواره نکوهش و حتی تکفیر می‌کنند اما غافل‌اند از اینکه حضرت علی نیز از نوک تیز این فتواها نجات حاصل نمی‌کند. زیرا حضرت علی علیه السلام در خواستگاری دختر ابوجهل و اراده‌ی ازدواج با وی، به خاطر نفع و سود فردی و شخصی باعث رنجاندن و اذیت فاطمه گردید، به خلاف حضرت ابوبکر رضی الله عنه که او بخاطر نفع شخصی چنین نکرد بلکه بخاطر اینکه از حکم خدا و رسول خدا اطاعت شود و حق یاوه‌گوییهای تیجانی درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه پاسخ دندان شکن داده‌ام. وما توفیقی إلا بالله.

۴- درباره حدیث عایشه رضی الله عنها دایر بر مطالبه حضرت فاطمه میراث پدرش، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و انکار ابوبکر رضی الله عنه از دادن ارث به او، باید عرض کنم که آقای تیجانی حسب عادت خود، بخشی از حدیث را ذکر کرده و قسمت عمده آن را که از حقیقت پرده بر می‌دارد، حذف کرده است به گمان اینکه این بخش از حدیث که او آن را ذکر کرده است، بتواند او را به مرام مذموش برساند. اما واقعیت ظاهر می‌شود، هر چند که روافض آن را ترک کنند. واقعیت امر چنین است که علی رضی الله عنه بدست ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد. روافض باید این را انکار کنند. چون این قسمت (بیعت علی بدست ابوبکر رضی الله عنه) اصل عقیده آنان را که همانا حق خلافت را از آن علی رضی الله عنه می‌دانند، زیر سوال می‌برد. آنان در این باره از دلایل واهی استدلال می‌کنند و گمان می‌کنند که این دلایل علیه اهل سنت حجت قاطعی هستند و این گمان آنان هرگز به ثمر نرسیده است. من بسیار لازم می‌دانم که حدیث حضرت عایشه رضی الله عنها را کاملاً ذکر کنم تا برای هر انسان منصف و حق جو روشن شود که حضرت علی رضی الله عنه بدست حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرده است. حضرت عایشه می‌فرماید: «حضرت فاطمه رضی الله عنها، دختر گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزد ابوبکر رضی الله عنه قاصد فرستاد و میراث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را از وی جویا شد. مطالبه حضرت فاطمه رضی الله عنها مربوط می‌شد به اموال فی که در مدینه بدست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افتاده بود و زمین فدک و آنچه از خمس خیر باقی مانده بود. حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جواب فرمود: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ». «ما پیامبران برای کسی میراث نمی‌گذاریم آنچه که از ما بماند، صدقه است». البته حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود: اولاد و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از این اموال برای نفقه خود هزینه کنند. و من به خدا سوگند اندکی در صدقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تغییر ایجاد نمی‌کنم همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این اموال عمل کرد، من نیز به همان منوال عمل خواهم کرد. بدین ترتیب

حضرت ابوبکر رضی الله عنه انکار کرد از اینکه چیزی از آن اموال به فاطمه رضی الله عنها بدهد. حضرت فاطمه در این باره از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناخشنود گردید، صحبت و حرف زدن را با وی تا دم وفات ترک کرد. و شش ماه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله زنده ماند. وقتی او (فاطمه زهرا رضی الله عنها) فوت کرد همسرش علی رضی الله عنه در شب او را دفن کرد و حضرت ابوبکر رضی الله عنه را از وفات فاطمه مطلع نساخت و خود حضرت، نماز جنازه اش را خواند. حضرت علی رضی الله عنه در حیات فاطمه و دوران زندگی او میان مردم از وجه بالایی بهره مند بود. بعد از وفات حضرت فاطمه، محبوبیت خود را از دست داد و در صدد برآمد تا با حضرت ابوبکر رضی الله عنه آشتی کرده و به دست او بیعت کند و در مدت حیات فاطمه راضی به بیعت نبود و بیعت نکرد. لذا برای حضرت ابوبکر قاصد فرستاد و از وی خواست تا تنها نزد او برود و کسی را با خود همراه نبرد. چون حضرت علی رضی الله عنه نمی خواست که حضرت عمر رضی الله عنه در خانه ی او برود حضرت عمر رضی الله عنه به حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: «به خدا سوگند به تنهایی در خانه آنان نروید». حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جواب فرمود: فکر می کنید آنان با من بد رفتاری کنند؟ به خدا سوگند، من نزد آنان می روم. حضرت ابوبکر رضی الله عنه به خانه حضرت علی رضی الله عنه رفت. حضرت علی کلمه شهادت بر زبان تکرار کرد و گفت: «همانا ما فضیلت و منزلت شما را شناخته ایم. ما به خاطر نعمتی که خداوند به تو عنایت کرده است، حسد نداریم اما تو در جریان در حق ما استبداد کردی و به خاطر خویشاوندی با رسول الله صلی الله علیه و آله حقی برای خود قایل بودم. تا اینکه چشم های حضرت ابوبکر رضی الله عنه اشک آلود شدند. وقتی حضرت ابوبکر رضی الله عنه شروع به سخن کرد، فرمود: به خدا سوگند، قرابت و خویشاوندی رسول الله صلی الله علیه و آله را از خویشاوندی خودم ترجیح می دهم. اما آنچه که در ارتباط با این اموال، با شما رفتار کردم، فکر می کنم در خیر و خوبی کوتاهی نکرده ام، و کاری را که رسول الله صلی الله علیه و آله انجام داده است، در این باره، خلاف آن را انجام نداده ام. آنگاه حضرت علی رضی الله عنه به حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت وقت شام، وقت بیعت است حضرت ابوبکر رضی الله عنه بعد از ادای نماز ظهر بالای منبر رفت، کلمه ی شهادت را خواند از حضرت علی رضی الله عنه ستایش نموده و عذر او را در مورد تاخیر در بیعت بیان کرد. بعد حضرت علی رضی الله عنه نیز کلمه ی شهادت را خواند و درباره ی حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه سخن گفت و توضیح داد که تاخیر در بیعت به خاطر حسد و کینه با حضرت ابوبکر رضی الله عنه نبوده است و نه به خاطر انکار فضیلت و برتری او، اما ما بر این عقیده و باور بودیم که حق در این معامله با ما است و در حق ما استبداد روا داشت و ما قدری ناراحت شدیم. مسلمانان از این سخنان بسیار خوشحال شدند و حضرت علی رضی الله عنه را تحسین کردند و مسلمانان از آن به بعد با حضرت علی

نزدیک شده و با وی محبت کردند^(۱). امام مسلم با همین الفاظ این حدیث را از حضرت عایشه رضی الله عنها نقل کرده است^(۲). آقای تیجانی، تو از نهایت انصاف خود باید مطلع شده باشید. اگر تو این حدیث را نمی‌پذیری، لازم است لازمه‌اش این است که قضیه حضرت فاطمه با حضرت ابوبکر رضی الله عنه را نیز نپذیری، هم چنین حدیث مذکور مستلزم و مقتضی این است که جنایتهای تو در حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه به منزله‌ی تار عنکبوت هستند و دیگر نیازی به پاسخ گفتن برای آن‌ها باقی نمانده است. و اگر حدیث مذکور را می‌پذیری، آنگاه باید بپذیری که حضرت علی رضی الله عنه به دست حضرت ابوبکر بیعت کرده است. و با پذیرفتن و یا رد کردن حدیث فوق الذکر، تار و پود عقیده رفض به طور کلی از هم می‌پاشد. آقای تیجانی از این دو روش تو کدام را می‌پذیری؟!.

۵- آری، اینکه چرا ابوبکر به فاطمه میراث نداد، دلایل متعددی وجود دارد که به تفصیل درباره آن‌ها صحبت خواهد شد.

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً». «ما پیامبران به کسی میراث نمی‌دهیم، آنچه از ما می‌ماند، صدقه است». این حدیث از جمع کثیری، مانند: حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، طلحه و زبیر، سعد و عبدالرحمن بن عوف، عباس و ابوهریره و ازواج مطهرات، روایت شده است. روایت این حدیث از تمام کسانی که نام برده شدند، در کتب صحاح و مسانید به ثبوت رسیده است. قطعاً این به منزله اجماع صحابه است. بنابراین عمل حضرت ابوبکر رضی الله عنه مطابق با وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله موجب ندامت او نمی‌شود. احادیث دیگری که مقرون به صحت هستند در جهت تایید این واقعیت نیز وارد شده است. بخاری از حضرت ابوهریره حدیثی را چنین نقل کرده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ورثه‌ی من دینار و درهمی تقسیم نمی‌کنند بلکه، آنچه که بعد از نفقه عیال و حقوق عامل من باقی می‌ماند، همه‌اش صدقه است^(۳). ابو داود در سنن خود، بخشی از حدیث ابی درداء را چنین نقل کرده است: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: همانا علمای وارثان پیامبر هستند و پیامبران درهم و

۱- صحیح البخاری: کتاب المغازی، باب غزوة خيبر ۳۹۹۷.

۲- مسلم: کتاب الجهاد و السیر ۱۷۵۹.

۳- صحیح بخاری: کتاب الوصایا، رقم ۲۶۲۴ و صحیح مسلم: کتاب الجهاد و السیر ۱۷۶۰.

دینار را در ترکه نگذاشته‌اند. میراث آنان علم است. هر کس برای گرفتن علم موفق شود، بهره بسیار عظیمی را برده است^(۱).

و من جناب تیجانی را برای پذیرفتن این حدیث ملزم می‌دانم. زیرا این حدیث در بخاری آمده است و آقای تیجانی از احادیث بخاری استناد می‌کند و این خلاف عدالت و انصاف است که او بعضی از احادیث بخاری را که مطابق با میل او هستند بپذیرد و بقیه را رد کند و چنین حرکتی ملعبه با احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

اگر روافض دوازده امامی بگویند که احادیث بخاری برای ما حجت و دلیل نیستند، به آنان می‌گوییم مشکلی نیست ولی احادیث (کلینی) که از علمای بزرگ دوازده امامی است و در اصول کافی ذکر شده‌اند را حتماً حجت می‌دانید و به آن کتاب و مولفش عقیده دارید، پس بشنوید:

آقای تیجانی در اصول کافی در باب «ثواب العالم والمتعلم» حدیثی را از علی بن ابراهیم و او از پدرش و او از حماد بن عیسی و او از قداح و او از ابو عبدالله چنین نقل کرده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس راهی را به قصد تحصیل علم بپیماید، خداوند راه بهشت را برایش باز می‌کند. همانا فرشتگان معصوم پره‌های خود را فرش راه برای طالبان علم خواهند کرد، همه موجودات زمین و آسمان برای طلاب علم دعای خیر می‌کنند حتی ماهیها در دریا، فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده است در برابر سایر ستاره‌ها. همانا علما وارث پیامبران هستند. همانا پیامبران میراثشان دینار و درهم نیست. بلکه آنان علم را به ارث می‌گذارند. هر کس از علم چیزی را کسب کند، بهره عظیمی از میراث پیامبران برده است^(۲).

دقت کنید! ولی روافض با وجود این، در دین خود از تضاد و تناقض پاك نیستند. با صریح و روشن بودن این حدیث که در منابع خود آنان نیز آمده است، رهبر آنان آقای خمینی با مکابره این واقعیت را رد می‌کند، غافل از اینکه، این رد در واقع رد علیه خود او است.

خمینی در کتاب [کشف الاسرار تحت عنوان مخالفت ابوبکر با نصوص قرآن] چنین می‌گوید: آری، هستند کسانی که می‌گویند: اگر قرآن به صراحت لهجه درباره‌ی امامت سخن می‌گفت: آنگاه شیخین با چنین چیزی مخالفت نمی‌کردند، و اگر مخالفت می‌کردند کسی آنان را حمایت نمی‌کرد. و ما خود را مجبور می‌دانیم که درباره موارد مخالفت شیخین با نصوص قرآن شواهدی را ذکر کنیم تا

۱- ابی داود: کتاب العلم باب فضل العلم ۳۶۴۱ و صحیح ابو داود: ۳۰۹۶.

۲- اصول کافی کلینی: ج ۱ ص ۲۷-۲۶، کتاب فضل العلم.

ثابت شود که آنان با نصوص مخالفت کرده‌اند و بودند کسانی که در این مخالفت آنان را تایید کرده‌اند. و اینک نمونه‌ای از این مخالفت‌ها را به نقل از منابع موثق و حتی از متواترات اهل سنت نقل می‌کنیم.

۱- در کتب مهم تاریخ و در صحاح اهل سنت آمده است: «روزی فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر آمد و میراث پدرش را از او جویا شد. ابوبکر در جواب گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود: ما گروه پیامبران چیزی را به ارث برای کسی نمی‌گذاریم. ترکه ما صدقه است. در صحیح بخاری و مسلم. مطلبی شبیه این آمده است. حتی گفته شده است که فاطمه از ابوبکر رو گردان شده و تا لحظه موت با وی حرف نزده است. دو کتاب اخیر (بخاری و مسلم) از معتبرترین کتب اهل سنت هستند. آنچه را که ابوبکر به پیامبر نسبت داده است، مخالف با آیات صریحه درباره‌ی میراث پیامبران می‌باشد. بعضی از این آیه‌ها را اینجا بیان می‌کنیم. آیه ۱۶ سوره نمل می‌گوید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمٰنُ دَاوُدَ﴾ [النمل: ۱۶]. یعنی «سلیمان از داود میراث برده»، آیه ۵ سوره مریم می‌گوید: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾ [مریم: ۵]. یعنی: «پس از فضل خویش به من جانشینی (پسری) عنایت کن تا از من و آل یعقوب ارث ببرد، وای پروردگار، او را مورد رضایت خویش قرار ده». آیا جایز است که ما خدا را تکذیب کنیم؟^(۱) یا اینکه بر این باور باشیم که رسول الله صلی الله علیه و آله خلاف خداوند چیزی گفته است؟ یا بگوییم که حدیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله صحت ندارد و این حدیث به قصد استتصال اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شده است.^(۲)

(الف) آری، این بود دیدگاه آقای خمینی، مسلماً این دیدگاه مخالف با حدیثی است که در اصول کافی است. اگر آنان بگویند، تناقضی اصلاً وجود ندارد بلکه تناقض در فهم و درک ناصحیح تو است. زیرا حدیث مذکور در اصول کافی، ضعیف است و ما همه روایات اصول کافی را صحیح نمی‌دانیم بلکه در آن روایات ضعیف و سقیم نیز وجود دارد. من این نقد علمی را می‌پذیرم و می‌پذیرم که وجود تناقض تهمتی است از ناحیه من، ولی من مات و مبهوت هستم و نمی‌توانم آنچه را که خمینی خودش در کتاب «الحکومه الإسلامیة» گفته، بپذیرم او درباره همین حدیث که به زعم او به دروغ به طرف پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است و به خاطر استتصال اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله وضع شده است، در کتاب «الحکومه الإسلامیة» می‌گوید: «الحدیث صحیح، وحتی ابو علی بن ابراهیم (ابراهیم بن هاشم)

۱- توضیح این آیه‌ها بزودی در همین صفحات خواهد آمد.

۲- کشف الأسرار روح الله خمینی ص (۱۳۳-۱۳۱).

فهو من كبار الثقات نقل الحديث»^(۱)!!! یعنی: «حدیث صحیح است حتی ابوعلی بن ابراهیم که از راویان بسیار ثقة است، آن را نقل کرده است». اکنون سوال این است که حدیثی که درباره میراث ندادن پیامبران در آن سخن گفته شده است و صحت ندارد چگونه همان حدیث در وقت واحد صحیح قرار داده می شود و دلیل صحتش نیز بیان می گردد؟! آیا از میان ما و شما چه کسی با نصوص مخالفت می کند یا قصد استئصال اولاد نبی را در قالب محبت به اهل بیت دارد؟ کسی که از نبی امی تبعیت می کند یا کسانی که بنا و پایه‌ی دینشان بر دروغ و تضاد نهاده شده است؟! بسیار شگفت آور این است که مرجع خود آنان امام ثقفی، قول حضرت علی بن ابی طالب را به خاطر بر حذر داشتن پیروانش چنین نقل می کند: «... ولا تقص في أمر واحد بقضائين مختلفين فيتناقض امرك وترجع عن الحق»^(۲). یعنی: «حضرت خطاب به شیعیان خود می فرماید: در مورد يك جریان دو حکم و قضاوت متناقض صادر نکنید که در آن صورت حکمتان متناقض بوده و از حق منحرف می شوید»؟! «فماذا بعد قول علي إلا الضلال» یعنی: «مخالفت با قول علی جز گمراهی چیزی دیگری نیست».

(ب) باید بدانیم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه اموال رسول الله را برای خود و اهل بیتش نگذاشته بود و او جای مصرف این گونه صدقات نبود بلکه مستغنی بود. این تحریم از میراث پیامبر رضی الله عنه، دختر خود او، حضرت عایشه و سایر ازواج مطهرات را شامل می شد. بخاری و مسلم از عروه و او از حضرت عایشه رضی الله عنها چنین نقل کرده اند: «ازواج مطهرات بعد از وفات رسول اکرم رضی الله عنه قصد کردند که حضرت عثمان رضی الله عنه را جهت دریافت سهمیه‌ی میراث خود، نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه بفرستند. حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود: أليس. قال رسول الله ﷺ: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنا صَدَقَةً». «آیا رسول الله اکرم ﷺ نفرموده است که ما پیامبران به کسی میراث نمی دهیم»^(۳)، ترکه ما همه اش صدقه است»^(۴).

(ث) حضرت ابوبکر رضی الله عنه چند برابر سهمیه‌ی علی و فاطمه رضی الله عنهما از میراث رسول الله ﷺ، به علی و اولادش مال داد و حضرت عمر رضی الله عنه نیز در دوران خلافت خود چنین کرد. در حدیث از ابوهریره رضی الله عنه چنین آمده است: حضرت فاطمه رضی الله عنها نزد ابوبکر آمد و گفت: «چه کسی از تو میراث می برد؟» حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: خانواده و فرزندانم. حضرت فاطمه رضی الله عنها گفت: پس چرا من از پدرم میراث

۱- الحکومه الإسلامیه للإمام الخمينی ص (۹۳).

۲- الغارات لإبراهیم الثقفی: ج ۱ ص ۲۲۹، فصل ولایة محمد بن أبی بکر مصر.

۳- یعنی: «کسی از ما میراث نمی برد ترکه ما صدقه است».

۴- صحیح مسلم: کتاب الجهاد و السیر ۱۷۵۸ و صحیح البخاری: الفرائض ۶۳۴۹.

نبرم؟ حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که چنین فرموده است: «لا نورث». «کسی از ما میراث نمی‌برد»، البته کلیه کسانی که تحت تکفل رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند، هزینه آنان به عهده من است و من به همه آنان که رسول الله صلی الله علیه و آله انفاق می‌کرد، انفاق می‌کنم^(۱). حضرت ابوبکر رضی الله عنه چه در دوران حیات مبارکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و چه در دوران خلافت خودش، نه بر احدی ستم کرده است و نه حق کسی را منع کرده است. در چنین حالتی و چنین شخصیتی چگونه حق سیده النساء را منع می‌کند؟!.

ج- بی‌تردید حضرت فاطمه علیها السلام اذیت خود را به خاطر این گناه می‌دانست که اذیت او موجب اذیت رسول الله بود. قطعاً در حالتی که معامله میان اذیت فاطمه و اذیت پدرش دایر باشد، دوری و پرهیز از اذیت پدرش اولیتر و واجبتر است و حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین وضعیتی داشت. زیرا او از اینکه پدر فاطمه اذیت شود، اجتناب می‌کرد. زیرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با وی عهد کرده بود و دستوراتی به او داده بود. لذا حضرت ابوبکر رضی الله عنه چاره‌ای نداشت جز اینکه به عهدش وفا کند و امر پیامبر صلی الله علیه و آله را بجا بیاورد، و در غیر این صورت ممکن بود تخلف از امر پیامبر شده و موجبات خشم او فراهم گردد. و این امر در قول حضرت ابوبکر رضی الله عنه خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام، به طور واضح و روشن نمایان بود. حضرت ابوبکر: «...كَلَّمْتُ تَارِكًا شَيْئًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعْمَلُ بِهِ إِلَّا عَمِلْتُ بِهِ إِنَّي أَخْشَى أَنْ تَرَكْتُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ أَرِيعَ»^(۲). «من هرگز روشی و عملی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجام می‌داد، رها نمی‌کنم. زیرا من اگر از حکم او تخطی کنم از راه حق منحرف می‌شوم».

(د)... باید بدانیم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه با اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله محبت داشت و از آنان تجلیل و تقدیر می‌کرد. به خاطر همین محبت بود که فرمود: به خدا سوگند، رعایت قرابت و خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله و وصله رحمی با خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله را در برابر قرابت خویش ترجیح می‌دهم [صحیح بخاری: کتاب المغازی، برقم ۳۸۱۰]. «وقال أيضاً ارقبوا محمداً في اهل بيته»^(۳). یعنی؟: «احساسات رسول الله صلی الله علیه و آله را درباره اهل بیتش رعایت کنید».

اکنون بعد از روشن شدن همه این دلایل درباره دیدگاه حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جریان میراث رسول الله صلی الله علیه و آله، آیا چنین برداشتی علیه او و متهم کردن او به اذیت و آزار فاطمه و جلوگیری از دادن حق و غضب و هضم کردن حق او، جایز است؟ پاسخ این سوال را به عهده خوانندگان محترم می‌گذارم.

۱- سنن ترمذی: کتاب السیر برقم (۱۶۰۸) و صحیح ترمذی: ۱۳۱۰.

۲- صحیح مسلم: کتاب الجهاد والسير، برقم ۱۷۵۸ و صحیح بخاری کتاب فرض الخمس، برقم ۲۹۲۶.

۳- صحیح بخاری: کتاب فضایل الصحابة ۳۵۰۹.

در مورد اینکه حضرت فاطمه عليها السلام در قبال حضرت ابوبکر رضي الله عنه چنین موضعی داشت (یعنی معتقد به غضب و هضم حقش بود) که آقای تیجانی و هم کیشانش ارائه می دهند، برای ما اهل سنت قطعاً پذیرفتنی نیست. زیرا ما حضرت زهرا را به مراتب بالاتر از داشتن چنین موضعی می دانیم و به هیچ عنوان او را شایسته چنین دیدگاهی نمی دانیم. استدلال آقای تیجانی از چنین موضعی بیش از استدلال يك جاهل نیست زیرا او به گمان باطل خود این را موجب مدح برای حضرت زهرا می داند و غافل است از اینکه چنین دیدگاهی درباره او به دلایل مختلف موجب نکوهش او می شود.

(الف) وقتی برای ما روشن است که عمل حضرت ابوبکر رضي الله عنه مطابق با حکم رسول الله صلى الله عليه وسلم بوده و چیزی است که صحابه بر آن اجماع کرده اند. قطعاً چنین چیزی عیناً حکم خدا و رسول الله است. و هرکس خواسته باشد خلاف حکم خدا و رسول الله صلى الله عليه وسلم عمل شود. خشم کند و سوگند یاد کند که نه با حکم حرف زند و نه با صاحب حاکم، این چیزی نیست که برای او موجب ستایش و برای حاکم موجب ندامت باشد. بلکه این به جای عیب و نقص برای حاکم، بیشتر موجب مدح است ^(۱).

(ب) تیجانی می گوید: فاطمه عليها السلام از حضرت ابوبکر رضي الله عنه و حضرت عمر رضي الله عنه ناراض شده و از دست آنان نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم شکایت خواهد کرد. و این روایت را از کتاب (تاریخ الخلفاء) منسوب به ابن قتیبه که هیچ دلیلی بر صحت آن روایت وجود ندارد، نقل کرده است. این در واقع چیزی است که نسبت دادن آن به فاطمه عليها السلام زهرا عليها السلام به هیچ وجه شایسته نیست. زیرا شکایت در واقع باید به پیشگاه حضرت حق برده شود، همان طور که بنده‌ی صالح خداوند، حضرت یعقوب عليه السلام گفت: «إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ» [یوسف: ۸۶]. «همانا شکایت و نگرانی خودم را به بارگاه خداوند می برم». حضرت موسی عليه السلام در دعای خود نیز چنین فرموده است: «اللهم لك الحمد وإليك المشتكى». «پروردگارا، تو شایسته‌ی تعریف هستی و شکایات به بارگاه تو آورده می شوند». رسول اکرم صلى الله عليه وسلم خطاب به ابن عباس رضي الله عنه فرمود: «إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ». «هرگاه سوال کردی از خدا سوال کن و هرگاه یاری خواستی از خدا یاری طلب کن». «و لم يقل سلني ولا استعن بي». یعنی: «رسول الله صلى الله عليه وسلم به حضرت ابن عباس نگفت: از من سوال کن و از من یاری طلب کن» ^(۲).

۱- منهاج السنة: ج ۴ ص ۲۴۳.

۲- منهاج السنة: ج ۴ ص ۲۴۴.

(ت) این مساله برای همگان روشن است و هر انسان عاقل می‌داند، يك زن وقتی از ولی امر و حاکم مالی را بخواهد و حاکم بخاطر عدم استحقاق آن زن، مال مطلوبه را به او ندهد، آن حاکم مال را برای خود و دوستانش نگرفته است بلکه وی آن مال را برای همه مسلمانان نگاه داشته است. اگر گفته شود که سایل و طلب کننده بر حاکم خشم کرده است، نهایت امر چنین است که سایل بخاطر این خشم کرده است که حاکم مال را به او نداده است و بدو گفته است که این مال از آن دیگران است و تو در آن حقی نداری. این خشم چه ستایشی را برای سائل همراه دارد؟ فرضاً اگر سائل مظلوم هم باشد. خشم او فقط به خاطر مال و ثروت دنیا است. چگونه این خشم برای طلب کننده موجب مدح و برای حاکم موجب ذم می‌شود؟ حاکمی که مال را برای خود نمی‌گیرد، به مراتب دورتر و پاک‌تر است از تهمت نسبت به سایل و طالب که مال را برای خود طلب می‌کند. چگونه نقص و تهمت متوجه کسی می‌شود که مال را برای خود نمی‌خواهد و متوجه کسی که مال را برای خود می‌طلبد، نمی‌شود؟! حاکم می‌گوید: من به خاطر اطاعت از حکم الله مال را به کسی نمی‌دهم زیرا برای من جایز نیست که مال را از مستحق بگیرم و به غیر مستحق بدهم. و سائل می‌گوید: «من به خاطر سهم اندک خود خشم می‌کنم. آیا کسی که چنین چیزی را در شان فاطمه بیان می‌کند و آن را از فضایل و مناقب او می‌داند، جاهل نیست؟ آیا خداوند منافقین را نکوهش نکرده و در حق آنان چنین نگفته است: ﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رِضْوَانًا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ﴾^(۵۸) وَلَوْ أَنَّهُمْ رِضْوَانًا مَا ءَأْتَيْنَهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾^(۵۹) [التوبة: ۵۸-۵۹].» از میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو ایراد می‌گیرند، اگر به آن‌ها چیزی از زکات داده شود خشنود می‌شوند و اگر چیزی داده نشود، ناراحت می‌شوند. اگر آن‌ها به تقسیم خدا و رسول خدا راضی می‌شدند و می‌گفتند: خدا برای ما کافی است و خدا و رسولش از فضل و احسان خود به ما می‌دهند و ما خواهان رضای خدا هستیم. برای آنان بهتر بود». خداوند متعال شان منافقان را در این دو آیه چنین بیان کرده است. اگر به آنان چیزی داده شود، خوشحال می‌شوند و اگر چیزی داده نشود خشم و غضب می‌کنند و آنان را به خاطر داشتن چنین خصلتی نکوهش کرده است. کسی یا کسانی که حضرت فاطمه علیها السلام را به چنین خصلتی تعریف کرده‌اند، آیا در واقع او را مذمت و نکوهش نکرده‌اند؟ خداوند این گروه را هدایت کند و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را از شر آنان نجات دهد زیرا این گروه نقص و عیبی را به اهل بیت چسبانده که برای هیچ بیننده پنهان نیست^(۱).

ج- شاید آقای تیجانی بگوید: «فاطمه عليها السلام حق خودش را مطالبه می‌کرد» این سخن آقای تیجانی بهتر از سخنی که در حق ابوبکر رضی الله عنه گفته شده است، نیست. «يقول القائل: أبو بكر لا يمنع يهودياً ولا نصرانياً حقه، فكيف يمنع سيده نساء العالمين حقها؟». یعنی: «حضرت ابوبکر رضی الله عنه جلوی حق هیچ یهودی و مسیحی را نگرفته است، چگونه حق سردار و بانوان و زنان دو جهان را می‌گیرد و او را از حقش منع می‌کند؟!». زیرا خداوند و رسولش در حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه گواهی داده‌اند که او مالش را برای خدا انفاق می‌کند. آنگاه او چگونه مردم را از دادن حقشان منع می‌کند؟ و فاطمه عليها السلام از شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله مالی را می‌خواست ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را نداد. همانطور که در صحیحین از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است که حضرت علی رضی الله عنه تحت عنوان حدیث الخادم می‌گوید: فاطمه عليها السلام نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت و از وی خدمت‌گذاری درخواست نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله خدمت‌گذاری به او نداد و در عوض تسیب‌ها را به وی تعلیم داد^(۱). آری، اگر برای رسول الله صلی الله علیه و آله جایز است چیزی را که فاطمه از او بخواهد و او ندهد و دادن بر او واجب نباشد، پس برای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله نیز جایز است. و معلوم شد که او معصوم نیست. از اینکه چیزی را مطالبه کند که اعطاء آن واجب نباشد. وقتی عمل کردن به خواسته او واجب نیست، ترك اعطا و ندادن مایه گناه و نکوهش هم نیست هر چند که جایز و مباح است، البته اگر فرض ما بر این باشد، در حالی که اینجا، اعطاء مال مباح هم نیست، آنگاه منع و ندادن موجب ستایش خواهد بود. اما کسی سراغ ندارد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه حق کسی را منع کرده یا اینکه بر کسی ستم کرده باشد چه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله یا بعد از وفات آن حضرت رضی الله عنه^(۲).

د- این که می‌گویند: «حضرت فاطمه عليها السلام وصیت کرده بود تا در شب دفت شود و کسی از صحابه در مراسم تدفین و نماز جنازه او حاضر نشود، چنین وصیتی را کسی از حضرت فاطمه نقل نمی‌کند و کسی از این وصیت به فضایل حضرت فاطمه استدلال نمی‌کند مگر فرد نادانی که از شان والای حضرت فاطمه آگاه نباشد و نسبه‌های ناروایی را به او منسوب کند. زیرا نماز خواندن يك مسلمان و شرکت در مراسم تدفین مسلمانی دیگر، در واقع نوعی خیر و معروف است که از يك مسلمان به مسلمانی دیگر می‌رسد، بهترین انسان، از اینکه بهترین انسانی بر وی نماز خواند و در مراسم تدفین او شرکت کند، ضرر نمی‌کند. آری، مگر همه انسان‌ها اعم از ابرار، فجار و منافقین برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله درود نمی‌فرستند. این درود فرستادن فجار و منافقین، اگر سودی ندارد، ضرری هم ندارد. رسول الله صلی الله علیه و آله

۱- بخاری: کتاب فضل الصحابة، باب فضایل علی برقم ۳۵۰۲.

۲- منهاج السنة: ج ۴ ص ۲۴۷-۲۴۶.

می‌دانست که در میان امت او منافقان هم وجود دارند، اما کسی را از درود خواندن منع نکرد، بلکه تمام مردم را حکم کرد تا بر وی درود بفرستند، هر چند که میان آنان مومن و منافق همه وجود دارند. پس چگونه چنین چیزی که به جز افراد نادان، کسی دیگر آن را نقل نمی‌کند و بدان استدلال نمی‌کند، در مقام تعریف و استناد به نفع کسی بیان می‌گردد؟ علاوه بر این اگر شخصی وصیت کند که مسلمانان در تدفین و نماز میت او شرکت نکنند، این‌گونه وصیت نافذ نمی‌شود و واجب الاجرا نیست. زیرا نماز خواندن مسلمانان بر او در هر حال برای او موجب اجر و پاداش است. قطعاً اگر ستمکاری بر کسی ستم کند و آن شخص مورد ستم وصیت کند که ستمکار بر او نماز نخواند، این وصیت از جمله حسنات و اعمال نیکی که موجب مدح برای او باشد، محسوب نمی‌گردد و نه خدا و رسول، او را به چنین چیزی امر کرده‌اند. آری، کسی که قصد مدح و تعظیم فاطمه را بکند، چگونه چنین چیزی را به وی نسبت می‌دهد که در آن مدح و ستایش نباشد بلکه مدح در عکس و ضد آن باشد. همان‌گونه که کتاب، سنت و اجماع بر این نکته دلالت دارند؟! ^(۱) بعد از علم و آگاهی از این مطلب، روشن است که حق با کیست و باطل با چه کسی است.

۶- توضیح بعضی نکات را لازم می‌دانم تا خوانندگان محترم گمان نکنند که فاطمه علیها السلام بخاطر میراث بر ابوبکر رضی الله عنه خشم کرده و رابطه‌اش را با وی قطع کرده است و او سفارش کرده که در هنگام شب دفت کرده شود.

باید عرض شود:

۱- در پرتو مطالبی که در گذشته بیان گردید و با توجه به استدلال و استناد حضرت ابوبکر رضی الله عنه به حدیث «لا نورث» ایراد و اعتراض حضرت فاطمه علیها السلام را مبتنی بر این اصل بدانیم که معتقد به تاویل آن حدیث بوده است، یعنی اینکه او حدیث «لا نورث» را به معنی و مفهوم عام آن نپذیرفته بلکه به تخصیص آن اعتقاد داشته است و توریث منافع زمین و باغات را از عموم حدیث «لا نورث» مستثنا دانسته است و حضرت ابوبکر رضی الله عنه به مفهوم عام آن استناد کرده است. لذا اختلاف این دو شخصیت درباره چیزی بود، که متحمل تاویل بوده است ولی زمانی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر موضع خود مصمم شد، فاطمه علیها السلام نیز از موضع خود منصرف شد» ^(۲).

۱- منهاج السنة: ج ۴ ص ۲۴۸-۲۴۷.

۲- فتح الباری: ج ۴ ص ۲۳۳، با تصرف اندک.

ب- «آری، آنچه که از هجران حضرت زهرا عليها السلام در حدیث آمده است، باید عرض شود که (هجران) در حدیث مذکور به معنی انقباض، و عدم نشاط در دیدار و ملاقات با ابوبکر رضی الله عنه است. این هجران به معنی هجرانی که حرام است، یعنی به معنی ترك سلام و سخن و روگردانی از ملاقات نیست. و معنی «فلم تکلمه» این است که فاطمه عليها السلام بعد از اینکه متوجه معنی حدیث «لانورث» شد، در این خصوص دیگر با وی (ابوبکر) صحبت نکرد -یا به خاطر انقباض طبیعت و مزاج- دیگر نیازش را با او مطرح نکرد و نیازی برای ملاقات و صحبت کردن با ابوبکر رضی الله عنه ندید^(۱). حتی امام بیهقی از طریق شعبی روایت کرده است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه به عیادت حضرت فاطمه عليها السلام رفت و حضرت علی خطاب به فاطمه عليها السلام فرمود: «هذا ابوبکر یستاذن علیک». «این ابوبکر رضی الله عنه است، می خواهد تو را عیادت کند». «قالت: أتحب ان أذن له». «فاطمه در جواب گفت: تو دوست داری او مرا عیادت کند؟» حضرت علی رضی الله عنه گفت: (آری). فاطمه عليها السلام او را اجازت داد. حضرت ابوبکر رضی الله عنه نزد فاطمه عليها السلام رفت او را دلجویی کرد و بالاخره حضرت فاطمه عليها السلام نیز از حضرت ابوبکر رضی الله عنه اعلام رضایت کرد. این حدیث هر چند که مرسل است اما اسناد و نسبتش به شعبی صحیح است. و با این حدیث، اشکال دایر بر ادامه هجران فاطمه با حضرت ابوبکر رضی الله عنه زائل می گردد^(۲). سیوطی، مرسلات شعبی را صحیح قرار داده است. عجللی می گوید: مرسلات شعبی حکم حدیث صحیح را دارند، زیرا او مرسل نمی کند مگر حدیثی را که صحیح باشد^(۳). توصیه فاطمه عليها السلام درباره اینکه در شب دفن کرده شود تا ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در مراسم تدفین او شرکت نکنند، در این باره توضیحات لازم در صفحات آینده داده خواهد شد.

با این توضیحات واقعیت امر و آنچه که دیدگاه ما بود یعنی اینکه هر کدام از حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت فاطمه عليها السلام آنچه را که بر مبنای اجتهاد خود، حق خود می دانست، بر آن عمل می کرد، بسیار واضح و کاملاً روشن شده است.

ث- «در ارتباط با استشهاد آقای تیجانی از روایتی که به دروغ در کتاب «تاریخ الخلفاء» به ابن قتیبه نسبت داده شده است، و آن اینکه ابوبکر گفته بود: ای فاطمه من از ناخشنودی تو، پناه خدا را

۱- مسلم مع الشرح: ج ۱۲ ص ۱۱۱.

۲- الفتح: ج ۶ ص ۳۳۳.

۳- مسند فاطمه زهرا تالیف جلال الدین سیوطی تحقیق فواز احمد زمزلی ص: ۶۹.

می‌طلبم و بعد ابوبکر رضی الله عنه به حدی گریه کرد نزدیک بود که نفسش بیرون رود و اینکه ابوبکر رضی الله عنه گفت: من نیازی به بیعت شما ندارم، بیعتتان را فسخ کنید»،

باید عرض شود:

حدیث مذکور، هیچ سندی برایش ذکر نشده و هیچ‌کدام از علمای حدیث آن را در کتب خود بیان نکرده است. بی‌گمان این حدیث کذب محض است که به حضرت ابوبکر رضی الله عنه نسبت داده شده است. علاوه بر این من از تیجانی کودن می‌پرسم: چگونه میان این دعوی که ابوبکر انکار کرد از اینکه میراث فاطمه و فدک را به او بدهد و استشهاد حضرت ابوبکر علیه فاطمه رضی الله عنها به حدیث «لا نورث» و اینکه به فاطمه گفت: «لا غیر شیئاً عمله النبی». «تغییر نمی‌دهم آنچه را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدان عمل کرده است». چگونه تطبیق می‌دهد؟ میان این دیدگاه حضرت ابوبکر و دیدگاه آخر او (در همین قضیه) که گریه کرد تا اینکه نزدیک بود که نفسش بیرون رود و پناه خواستن او از ناخشنودی فاطمه رضی الله عنها، بلکه این گفته او که من هیچ نیازی به بیعت شما ندارم بیعتتان را فسخ کنید، میان این گزینه‌های متضاد چه راه تطبیقی وجود دارد؟؟!!

آری، موضوع بحث در همه این روایات میراث است؟ اگر حضرت ابوبکر رضی الله عنه در ادعای حضرت فاطمه رضی الله عنها، به حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله استدلال می‌کرد، آنگاه گریه کردن او به حدی که نزدیک بود نفسش بیرون رود، چه معنا دارد؟ و چرا بگوید: من از ناخشنودی تو ای فاطمه رضی الله عنها، پناه خدا را می‌طلبم؟ آیا ابوبکر رضی الله عنه از اینکه از حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله تبعیت می‌کرد، مرتکب گناه شده بود؟ یا اینکه شریعت اتباع فاطمه رضی الله عنها را مانند اتباع پیامبر صلی الله علیه و آله واجب قرار داده است؟! بنابراین، من بر این باور هستم که آقای تیجانی با استدلال به این گونه روایات دروغین، راه مرا بسته و از تحمل زحمت و بیان هر گونه دلیل و پاسخ، مرا بی‌نیاز کرده است. زیرا روایتی که تیجانی مدعی شده که ابوبکر به حدی گریه کرد که نزدیک بود نفسش بیرون رود و خواستار فسخ بیعت شد، کذب محض است و شرم آور است که به طرف حضرت ابوبکر رضی الله عنه نسبت داده شده است. تنها غلط بودن متن و مفهوم آن از بیان هر گونه دلیل کفایت می‌کند حال آنکه این حدیث هم از لحاظ متن و هم از لحاظ سند هر دو، دروغ است. شگفت آور است که آقای تیجانی چگونه جرات می‌کند و از چنین روایتی استدلال می‌کند؟!

۷- درباره این گفته تیجانی «نتیجه یکی است، با این تفاوت که بخاری آن را به صورت مجمل و

ابن قتیبه با مقداری بسط و تفصیل آن را بیان کرده است، و آن اینکه، رسول الله صلی الله علیه و آله به خاطر

رنجیدن فاطمه می‌رنجید و به خاطر خشنودی او خشنود می‌شود و فاطمه عليها السلام فوت کرد در حالی که از ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه رنجیده بود»^(۱).

باید عرض شود:

الف- «... بی‌تردید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت علی رضی الله عنه رنجیده بود زیرا حضرت علی، فاطمه را دچار تکلیف کرده بود (در امر خواستگاری دختر ابوجهل) و قطعاً رنجیدن رسول الله صلی الله علیه و آله به خاطر حضرت فاطمه، به حق بود، بلکه يك رنجیدن محض نبود».

ب- «روایت بخاری قطعاً بر این معنی دلالت ندارد که فاطمه عليها السلام وقت وفات از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناراحت بود. اما حضرت عمر، والله نمی‌دانم چگونه، نام او در این قضیه درج شده است. آیا اگر به جای نام عمر، نام علی را در حدیث ذکر کنم، آیا مرتکب جنایتی شده‌ام یا خیر؟»

۸- در این باره گفته تیجانی... بخاری می‌گوید: «ماتت وهي واجده علی أبي بكر فلم تکلمه حتی توفیت فالمعنی واحد كما لا یخفی».

«فاطمه فوت کرد در حالی که از ابوبکر ناراحت بود و تا دم موت با وی حرف نزد».

باید عرض شود:

در روایت بخاری چنین آمده است «فوجدت فاطمه» «فاطمه خشم کرد». و در روایتی دیگر آمده است، فلم تکلمه فی ذلك حتی ماتت^(۲). یعنی فاطمه عليها السلام درباره مطالبه میراث تا دم وفات با حضرت ابوبکر رضی الله عنه حرف نزد. آقای تیجانی حدیث را وارونه کرده چنین از بخاری نقل می‌کند: «ماتت وهي واجده» یعنی: «فوت کرد در حالی که ناراحت و خشمگین بود». میان این دو جمله تفاوت زیادی وجود دارد. و معنی این دو جمله از همدیگر بسیار دور هستند. بخاری چنین نگفته بود: که فاطمه فوت کرد و او همواره از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناراحت بود، بلکه بخاری چنین گفته بود: فاطمه خشم کرد موقعی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه او را در امر میراث جواب رد داد و تا وقت وفات در این باره با او حرف نزد. و هجران فاطمه با ابوبکر رضی الله عنه از قبیل هجران حرام و غیر جایز نبود. با توجه به روایت شعبی چنانچه گذشت، این معنی بیشتر روشن می‌گردد. و در روایت دروغین آقای تیجانی چنین آمده است: «إنها ساخطة علی ابی بکر رضی الله عنه وسوف تشتکیه لأبيها». «او از ابوبکر ناراض است و از دست ابی بکر رضی الله عنه

۱- ثم اهدیت: ص ۱۱۵-۱۱۴ و آنگاه... هدایت شدم: ص ۱۸۷.

۲- مسند ابی بکر الصدیق لأبی بکر المرزوی برقم: ۳۸، ص ۷۴.

پیش پدرش شکایت می‌کند». ولی روایت بخاری در اصل چنین است «إن فاطمه غضبت لأن أبابكر لم يعطها فداك». «فاطمه خشم کرده بود زیرا ابوبکر رضی الله عنه فداک را به او نداده بود». اما آقای تیجانی سخنان را تحریف نموده مدعی است که معنی هر دو جمله یکی است، حال آنکه میان سخط و غضب تفاوت معنی زیادی وجود دارد. ممکن است يك انسان خشم کرده و در عین حال راضی باشد. اما سخط، همراه با خشم مفید معنی کراهیت و ناپسندیدگی است و ما فاطمه را برتر می‌دانیم از اینکه چنین سخنی بگوید.

آقای تیجانی می‌گوید: همه مورخان و بسیاری از علمای ما اعتراف دارند که حضرت فاطمه رضی الله عنها در جریان نخله، ارث و سهم خویشاوندان با حضرت ابوبکر خصومت کرد اما جواب مثبت به دعوی او داده نشد تا اینکه فوت کرد در حالی که از ابوبکر ناراضی شود، اما علمای اهل سنت، از این جریانات و حوادث اغماض نموده به خاطر حفظ حرمت و کرامت ابوبکر رضی الله عنه نمی‌خواهند روی این موضوعات سخن بگویند. برایم فوق العاده شگفت‌آور بود، آنچه که در این موضوع بعضی‌ها بعد از ذکر این رویدادها گفته‌اند و آن اینکه: «برای فاطمه بسیار بعید است که آنچه که حق او نیست، آن را ادعا کند و برای ابوبکر نیز بعید است که از دادن حق فاطمه خودداری کند» و با این سفسطه، آن‌ها گمان می‌کنند که مشکل حل شده است و پژوهشگران قانع شده‌اند. این گفته آنان، به منزله این قول قایل است: «برای قرآن بسیار بعید است که غیر حق را بیان کند، و برای بنی اسرائیل بعید است که گوساله را عبادت کنند» خداوند ما را با علمایی گرفتار کرده است که نمی‌دانند چه می‌گویند و در آن واحد به يك چیز و ضد آن ایمان می‌آورند، در حالی که واقعیت این است که فاطمه رضی الله عنها مدعی حق خود بود و ابوبکر دعوایش را رد کرده، یا به خاطر اینکه او در دعوایش (العیاذ بالله) کاذب بوده است یا اینکه ابوبکر در حق او ستم کرده است. هیچ شك سومی در این قضیه وجود ندارد، آن طور که علمای ما می‌گویند^(۱).

باید عرض شود:

۱- این گفته آقای تیجانی که «علمای اهل سنت نسبت به اختلاف فاطمه با ابوبکر اعتراف دارند ولی به خاطر پاسداری از حرمت و کرامت ابوبکر با اغماض و چشم‌پوشی از کنار این حوادث می‌گذرند و پیرامون آن‌ها صحبت نمی‌کنند. همان‌طور که عادت آن‌ها است». این دروغ محض، علیه اهل سنت است و دلایلی که پیرامون این قضیه در مباحث گذشته بیان کردم، برای توضیح این مطلب کافی است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب ارزشمند خود «منهاج السنة»

بهترین توضیحات را پیرامون این قضیه^(۱) بیان کرده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در این کتاب، ابن مطهر حلی را مورد نقد قرار داده، دلایل او را با زمین یکسان کرده است به طوری که تمام تار و پود مستندات او از هم گسیخته است. ابن حجر در شرح بخاری و امام نووی در شرح مسلم و شاه عبدالعزیز در تحفه اثنا عشری و شکری و مبارکفوری در خلاصه آن، حدیث را به گونه‌ای که من توضیح دادم، توضیح داده‌اند هم چنین کتب شهید علامه احسان الهی ظهیر که دهان روافض را لگام کرده است، و به همین خاطر هم آن‌ها او را به شهادت رساندند، علاوه بر این کتب، عده زیادی از علما درباره این قضیه، کتاب نوشته‌اند و این حدیث را به نحوی که توضیح داده شد، تشریح کرده‌اند... بنابراین ادعای آقای تیجانی دایر بر اغماض و صحبت نکردن علمای اهل سنت پیرامون این قضیه، دال بر کمبود آگاهی و سطحی بودن معلومات او، در خصوص این قضیه است. قضیه‌ای که بدون فهم و درایت لازم، خود را در آن گرفتار کرده است.

۲- درباره این گفته تیجانی: «در شگفت هستم از قول بعضی علما که می‌گویند: (برای فاطمه بسیار بعید است، ادعا کند آنچه را که حق او نیست و بسیار بعید است برای ابوبکر رضی الله عنه) که او را از حشش منع کند) و فکر می‌کند با این سفسطه پژوهشگران را قانع کرده است یا قانع شده‌اند...» الخ.

باید عرض شود:

در مباحث گذشته بیان کردم که فاطمه رضی الله عنها ادعای ناحق نکرده بود بلکه حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را بر خلاف آنچه که حضرت ابوبکر رضی الله عنه فهمیده بود، تاویل می‌کرد ابوبکر رضی الله عنه هر چند که به خواسته او عمل نکرد و آنچه که او از میراث مدعی بود، به وی نداد اما برای همگان به طور قطع معلوم است که او را از حشش محروم نکرد بلکه ابوبکر مطمئن بود که دارد مطابق با خواست و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کند و گر نه، اگر فاطمه رضی الله عنها حقی می‌داشت، هرگز او را منع نمی‌کرد و چرا چنین کند؟ برای همگان معلوم بود که حضرت ابوبکر رضی الله عنه حتی حق یک نفر یهودی و نصرانی را منع نکرده است بر مبنای چه دلیلی حق دختر گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله را منع کند؟ به ویژه وقتی که ما می‌دانیم که او این اموال را به ازواج مطهرات که دخترش نیز از جمله آن‌ها بود، نداد. تاریخ شاهد گویایی است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه دارایی و ثروت خود را در راه الله انفاق می‌کرد حتی رسول الله صلی الله علیه و آله در این باره

فرمود: «ما نفعی مال مثل مال ابي بکر رضی الله عنه». «هیچ مال و ثروتی مانند مال حضرت ابوبکر رضی الله عنه به نفع اسلام هزینه نشده است»^(۱). آری، بعد از بیان احادیث صحیح مذکور، این سوال مطرح می‌شود... کدام سخن، دیدگاه حق و قرین صواب است؟ سخن و دیدگاه اهل سنت که اکنون توضیح داده شد یا موضع و دیدگاه روافض که کمترین معنی و منطقی همراه ندارد و خلاصه‌اش این است که ابوبکر رضی الله عنه از دادن حق فاطمه رضی الله عنها خودداری کرد و می‌خواست از راه جور و ستم حقش را غضب کند؟ و فاطمه به جهت اینکه معصوم است، در مدعایش حق بجانب است و ابوبکر از جمله حکام جور و ستمکاران است. روافض با این حيله سوفسطایی فکر می‌کنند قضیه را حل کرده‌اند!! و با این شیوه، آتش کینه‌ای را که در دل‌های خود نسبت به ابوبکر رضی الله عنه دارند، تخفیف می‌دهند.

آری، حق باید گفته شود و حق آن است که شرع عظیم و منطقی سلیم آن را بپذیرد، یعنی اینکه «حاشا لفاطمه أن تدعی ما لیس لها بحق وحاشا لأبي بکر من أن یمنع حقها» «برای، فاطمه رضی الله عنها بسیار بعید است که غیر حق را دعوی کند و برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه بعید است که از دادن حق او سر باز زند»، آری آقای تیجانی این قول «حاشا لفاطمه... الخ» را تشبیه می‌دهد با گفته کسی که چنین می‌گوید: «حاشا للقرآن أن یقول غیر الحق، وحاشا لبني اسرائيل أن یعبدوا العجل»؟! «برای قرآن بسیار بعید است که غیر حق را بگوید و برای بنی اسرائیل بعید است که گوساله را عبادت کنند».

قول این مدعی کاذب و دروغین بسیار شگفت آور است... چگونه او سخن خداوند را با سخن انسان تشبیه می‌دهد، آیا سخنان فاطمه رضی الله عنها مو به مو، مانند سخنان الله هستند؟! و سخنان حضرت ابوبکر رضی الله عنه مانند سخنان بنی اسرائیل؟! آری، عقده کور عصیبت تا این حد در تیجانی اثر گذاشته است؟! و او را در شرایطی قرار داده است که میان سخنان خالق و مخلوق تمیز نمی‌دهد. در این باره چیزی نمی‌گویم جز اینکه، پروردگارا، از جنون عصمت و عصیبت ما را به پناه خودت حفظ بفرما؟! خلاصه کلام اینکه آقای تیجانی از ما می‌خواهد تا بپذیریم که (فاطمه رضی الله عنها حق خود را از ابوبکر رضی الله عنه طلب می‌کرد و ابوبکر در حق او ستم کرد) تا برگ زرین نوینی بر انصاف دروغین خود بیفزاید.

آقای تیجانی در ادامه سخنان خود می‌گوید: «از روی دلایل عقلی و نقلی دروغگو بودن حضرت فاطمه زهرا ممتنع است زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: فاطمه پاره تن من است، هر کس فاطمه را برنجانند، او مرا رنجانده است. بدیهی است کسی که کاذب و دروغگو باشد، شایسته چنین تعریف و

تمجیدی از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله نخواهد شد. بنابراین، حدیث مذکور، بر عصمت او از دروغ و از سایر فواحش دلالت دارد، همانطور که آیه تطهیر دلالت دارد، آیه تطهیر درباره فاطمه، شوهر و هر دو پسرش نازل شده است. و این حدیث را خود عایشه روایت کرده است. عقل مندان باید بپذیرند که بر وی ظلم شده است و به همین خاطر شما می دانید که فاطمه (سلام الله علیها) به ابوبکر و عمر اجازه ورود نداد وقتی که آن دو می خواستند در خانه او بروند. وقتی حضرت علی، ابوبکر و عمر را اجازه داد که وارد خانه بشوند، فاطمه چهره خود را بسوی دیوار برگرداند و نمی خواست بسوی آن دو نگاه کند.

فاطمه فوت کرد و بنا بر وصیتی که کرده بود، در شب دفن شد تا کسی از آنان در تدفین او شرکت نکند! و تا امروز مرقد دختر رسول الله صلی الله علیه و آله مجهول و غیر مشخص است. چرا علمای ما درباره این واقعیت مهر به لب زده و خاموش هستند و در این خصوص صحبت نمی کنند حتی درباره این واقعیت اشاره هم نمی کنند و سایر صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله را مانند فرشتگان معصوم و بی گناه برای ما معرفی می کنند^(۱).

در پاسخ باید عرض شود:

۱- هیچ يك از اهل سنت نگفته است که فاطمه عليها السلام دروغ گفته است بلکه سخن از کذب و دروغ در این قضیه اصلاً مفهومی ندارد. فاطمه عليها السلام آنچه را که به گمان خودش، حق خود می دانست، خواستار شد و زمانی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه دلایل عدم اعطا میراث را برایش توضیح داد، دیگر پیرامون مساله میراث سخن نگفت و حضرت ابوبکر در جهت خشنودی او از تمام سعی و تلاش خود کار گرفت و او نیز خشنود شد.

۲- این گفته آقای تیجانی: «فاطمه دروغ می گوید: . . . او از کذب و تمام فواحش پاک است»، آری، اگر جریان معصوم بودن چنین ساده و آسان است، من هم می گویم: بنا بر دلایل عقلی و نقلی ظالم بودن کسی که در حضر و سفر، در رنج و خوشی حتی در مشکل ترین و حساس ترین لحظه های زندگی همراه پیامبر و صاحب او در غار بوده است، نیز ممتنع است. زیرا خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله درباره او فرموده است: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا لَأَتَّخِذْتُ، أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْ أَخِي وَصَاحِبِي»^(۲).

۱- ثم اهدیت: ص ۱۱۶-۱۱۵ و آنگاه... هدایت شدم: ص ۱۹۰-۱۸۹.

۲- صحیح بخاری: کتاب فضایل الصحابة، ج ۳، برقم ۳۶۵۶.

«اگر قرار بر این می‌بود که کسی را به عنوان دوست بر گزینم، ابوبکر را بر می‌گزیدم اما او برادر و همراه من است».

بدیهی است کسی که دروغ گوید یا ظالم باشد، شایسته چنین تعریف و تمجیدی از جانب رسول الله ﷺ نخواهد شد. زیرا حدیث مذکور بر عصمت ابوبکر از ظلم و از سایر فواحش دلالت دارد. هم چنین دلایل عقلی و نقلی دال بر این نکته هستند که عمر بن خطاب و عثمان بن عفان نیز ظالم نبودند، زیرا رسول اکرم ﷺ درباره عمر بن خطاب فرموده است: در خواب دیدم که شیر نوشیدم، به حدی نوشیدم که سیر شدم و سیرابی را از سر انگشتان خود لمس می‌کردم. بعد ظرف شیر را به عمر دادم، صحابه سوال کردند: این خواب را چگونه تفسیر می‌فرمایی؟ فرمود: منظور آن (علم) است^(۱). و درباره‌ی حضرت عثمان فرموده است: «مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ، فَجَهَّزَهُ عُثْمَانُ»^(۲). «هر کس سپاه عسره (سپاهی که به تبوک اعزام می‌شد) را مجهز کند، اهل بهشت است، و عثمان آن را تجهیز کرد». علاوه بر این، رسول اکرم ﷺ همراه با حضرت ابوبکر رضی الله عنه و عمر و عثمان موقع صعود بالای احد فرمود: «أَثْبُتْ أَحَدٌ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصَدِيقٌ وَشَهِيدَانِ»^(۳). «ای احد، بر جای خود ثابت و پا بر جا بمان، بالای تو، یک پیامبر، یک صدیق و دو شهید قرار دارد».

بدیهی است کسی که ظالم و ستمکار باشد، از جانب رسول الله ﷺ شایسته چنین تعریف و تمجید صریح نخواهد بود. زیرا حدیث در واقع دال بر عصمت صحابه از ظلم و سایر فواحش می‌باشد. اگر فضایل صحابه رضی الله عنهم را از زبان رسول الله ﷺ بر شمارم، حسب استدلال آقای تيجانی، همه آنان جزو معصومین قرار خواهند گرفت. اگر آقای تيجانی بگوید: خصوصیت عصمت متعلق به فاطمه رضی الله عنها را به عصمت مختص می‌کند، او حق دارد که مناقشه کند همان طور که مایل باشد. ولی مجرد نسب در هیچ شرایطی نمی‌تواند، دلیل عصمت باشد. اگر چنین می‌بود، ابوطالب، پدر حضرت علی از اهل بهشت می‌بود اما اهل دوزخ بودن او، از دلایل قطعی ثابت شده است. اگر آقای تيجانی، احادیثی را که ذکر کردم، بدلیل اینکه از صحاح اهل سنت بودند، ضعیف بداند، چون اهل سنت احادیث ضعیف را در فضایل صحابه در کتب خود می‌آورند، نباید فراموش کند که حدیث فاطمه رضی الله عنها در صحاح اهل سنت روایت شده

۱- صحیح البخاری: کتاب فضایل صحابه، برقم ۳۴۷۸.

۲- صحیح البخاری: کتاب فضایل الصحابه، باب مناقب عثمان.

۳- صحیح البخاری: کتاب فضایل الصحابه، برقم (۳۴۷۲).

است، زیرا این حدیث نیز ضعیف تلقی می‌شود، زیرا ناقلان احادیث فضایل صحابه مجروح‌اند، هیچ حدیثی از آنان نباید پذیرفته شود ولو اینکه در باب فضایل اهل بیت باشد، پروردگارا، تنها تو می‌توانی با روشی جدید درباره صحت و سقم احادیث، قضاوت کنی، و آن راه جدید، راه انصاف است.

۳- آقای تیجانی می‌گوید: «آیه تطهیر که درباره فاطمه، علی علیهما السلام و دو فرزندش، (حسن و حسین) نازل شده است، دال بر عصمت آنان است. این حدیث از خود عایشه نقل شده است... الخ».

در جواب عرض می‌شود:

آیه تطهیر، مختص فاطمه، علی، حسن و حسین نیست بلکه ازواج مطهرات رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز از مصداق آن هستند و این شمول و عموم از سباق آیه ظاهر و روشن است. خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿يَنْسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾ وَأَذْكُرَنَّ مَا يُنَالُ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ عَائِيتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾﴾ [الأحزاب: ۳۲-۳۴].

«ای همسران پیامبر، شما مانند سایر زنان نیستند، اگر می‌خواهید راه تقوا را در پیش بگیرید، صدا را نرم و نازک نکنید تا صاحبان دل‌های بیمار به شما چشم طمع دوزند. و سخنان خوب و شایسته بگویید، و در خانه‌های خود بمانید و مانند جاهلیت پیشین، خود را به نمایش نگذارید، نماز بر پای دارید، زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید، همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت - پیامبر - دور کند و شما را خوب پاک گرداند، و به یاد آورید آیات خداوند و سخنان حکمت آمیزی را که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود، همانا خداوند بسیار دقیق و آگاه است».

آیه مبین این مطلب است که مصداق آن، ازواج مطهرات رسول الله صلی الله علیه و آله هستند. همچنین نوید و وعیدهایی که در آن ذکر شده‌اند اشاره به اختصاص ازواج دارد. اما ما آیه را منحصر به ازواج نمی‌دانیم و بر این عقیده هستیم که تمام اهل بیت را در بر می‌گیرد ولی در عین حال، فاطمه، علی، حسن و حسین رضوان الله علیهم اجمعین از میان اهل بیت، در این امر اختصاص بیشتری دارند چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنان را به دعا مختص کرده بود. در بخاری از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت شده است، می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله سوال کردیم: چگونه بر شما اهل بیت درود بخوانیم؟ خداوند سلام گفتن را برای ما نشان داده است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى

عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَىٰ آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّحِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَىٰ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّحِيدٌ»^(۱).

بی تردید منظور از اهل بیت ازواج و اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند. همان گونه که در حدیثی دیگر از امام بخاری به روایت عمرو بن سلیم زرقی آمده است. ابوحمید ساعدی می گوید: صحابه عرض کردند: ای پیامبر گرامی، چگونه برای تو درود بفرستیم؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَىٰ آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَىٰ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّحِيدٌ»^(۲).

در بخشی از يك حدیث دیگر که امام بخاری آن را نقل کرده است، چنین آمده است: حضرت انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به حجره‌ی حضرت عایشه رضی الله عنها تشریف برد و گفت: «السلام علیکم اهل البيت» «سلام بر شما ای اهل بیت». حضرت عایشه در جواب فرمود: «وعلیک السلام ورحمة الله» و به حجره‌ی تمام ازواج رفت و به همه گفت، آنچه را که به حضرت عایشه رضی الله عنها گفته بود^(۳). از لحاظ معنی لغوی نیز (اهل بیت) شامل ازواج می شود. فیروز آبادی می گوید: «... اهل الأمر: اهل بیت: ساکنان بیت. اهل الدین پیروان دین، اهل الرجل: همسر او، اهل النبی: ازواج نبی و دختران نبی و داماد پیامبر یعنی حضرت علی رضی الله عنه»^(۴). ابن منظور می گوید: «... اهل البيت: ساکنان خانه، و اهل الرجل: افراد خاص يك شخص، و اهل النبی: همسران، دختران و داماد پیامبر یعنی علی و بعضی گفته اند یعنی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله... «وقیل نساء النبی صلی الله علیه و آله»^(۵).

آری، بعد از بیان آیه و احادیث و توضیحات لغوی، جای شك و تردید باقی نمی ماند، در اینکه ازواج مطهرات پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله مصداق آیه مذکور هستند.

علاوه بر این شواهد و دلایل عقلی و نقلی و لغوی، در آیه های متعدد قرآن کلمه (اهل) برای زوجه و همسر بکار برده شده است. در آیه ۷ سوره نمل آمده است: ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا

۱- صحیح البخاری: کتاب الأنبياء، باب يزفون النسلا في المشي، برقم ۳۱۹۰.

۲- صحیح البخاری: کتاب الانبياء، برقم ۳۱۸۹.

۳- صحیح البخاری: کتاب التفسير، باب سورة الأحزاب ۴۵۱۵.

۴- القاموس المحيط، باب لأم فصل همزة ص ۱۲۴۵.

۵- لسان العرب لأبن منظور المصري حرف اللام، ص ۲۹۰.

سَعَاتِيكُمْ مِّنْهَا بِحَبْرٍ ﴿۷﴾ [النمل: ۷]. «یاد آوری کن- زمانی را که موسی به همسرش گفت: من آتشی می‌بینم، بزودی خبری از آتش و یا اخگری می‌آوریم تا خود را با آن گرم کنی». بی‌تردید، کسی که همراه موسی عليه السلام بود، همسرش بود. در آیه ۲۵ سوره یوسف آمده است: ﴿قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ﴾ [یوسف: ۲۵]. «گفت: سزای کسی که نسبت به همسرت، اراده‌ی بدی داشته باشد چه می‌تواند باشد مگر اینکه به زندان برود». به اتفاق همه مفسران گوینده این جمله، زلیخا همسر عزیز مصر بود. در آیه ۵۷ سوره نمل آمده است: ﴿فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ﴾ [النمل: ۵۷]. «ما لوط و خاندانش را نجات دادیم به جز همسرش». در اینجا (إلا) حرف استثنا است و به معنی وضعی خودش حکایت از آن دارد که زوجه‌ی حضرت لوط، از اهل او بود ولی بنابر دلایل مشخصی استثنا شده بود.

ممکن است آقای تیجانی تفاسیر اهل سنت را به عنوان حجت و دلیل نپذیرد، بویژه بعد از اینکه هدایت شده است. لذا لازم می‌دانم که تفاسیر بزرگان اهل تشیع را برایش ذکر کنم تا برایش ثابت شود که کلمه (اهل) نزد آنان نیز به معنی ازواج و همسران می‌آید. علی قمی در تفسیر، ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ﴾ می‌گوید: وقتی سال بر او تمام شد، موسی عليه السلام همسرش را با خود برد و شعیب خطاب به او گفت: او را با خود ببر، همانا خداوند تو را بر گزیده است. موسی گوسفندان خود را به مقصد مصر بیرون برد. وقتی به بیابانی رسید و همسرش همراه بود، دچار سردی شدید و باد تندی و تاریکی شدند و شب فرا رسید. موسی بسوی آتش نگاه کرد^(۱)... الخ.

ابوعلی سبسی در تفسیر آیه: ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ﴾ می‌گوید: اذ قال لأهله، یعنی به همسرش و او دختر شعیب بود^(۲). و همین معنی را موقع تفسیر: ﴿إِذْ رَعَا نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ أَمْكُثُوا﴾ تکرار می‌کند و می‌گوید: «وهی بنت شعیب وکان تزوجها بمدين»، یعنی: «همسرش دختر شعیب بود و در مدین با وی ازدواج کرده بود»^(۳).

در پرتو آنچه که گذشت، هر صاحب بصیرت و اهل خرد با وضاحت تمام می‌داند که مفسران شیعی نیز، ازواج را از جمله مصداق (اهل) می‌دانند. خدا را هزاران هزار سپاس.

۱- تفسیر القمی: ج ۲، ص ۱۱۷-۱۱۶، سوره القصص.

۲- مجمع البیان: ج ۵، ص ۱۶۸، سوره نمل.

۳- مجمع البیان: ج ۴، ص ۸۹، سوره طه.

ت- «هیچ دلیلی وجود ندارد دایر بر اینکه آیه تطهیر مختص به پنج تن است و بس، در حدیث عایشه فقط دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای تطهیر و از بین بردن آلودگی‌ها، از آنان ذکر شده است و هیچ دلیلی برای اختصاص در آن دیده نمی‌شود. مثال آیه تطهیر، مانند آیه تقوی است. در آیه تقوی چنین آمده است:

﴿لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ﴾ [التوبة: ۱۰۸]. یعنی «مسجدی که از روز اول بر اساس تقوا بنیانگذاری شده است». این آیه درباره مسجد قباء نازل شده است ولی در عین حال مسجد النبی صلی الله علیه و آله را نیز شامل است. ترمذی در سنن خود از ابی سعید خدری روایت می‌کند: «دو شخص در مورد مسجدی که بر اساس تقوی بنا شده بود، با هم اختلاف داشتند. یکی گفت: منظور از آن، مسجد قباء است و دیگری گفت: مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: مسجدی که بر اساس تقوی پایه ریزی شده است، همان مسجد من است^(۱).

حکم (پایه ریزی بر اساس تقوی) شامل هر دو مسجد است. چون هر دو مسجد بر اساس تقوی بنا نهاده شده اند^(۲).

آیه، به دلایل متعددی دلالت بر عصمت فاطمه یا کسانی دیگر ندارد.

۱- حدیثی که امام مسلم از حضرت عایشه رضی الله عنها نقل می‌کند: «فخرج النبی صلی الله علیه و آله غداه و علیه مرط^(۳) ... الخ». «یک روز صبح رسول اکرم صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفت در حالی که چادری نقش و نگاردار و بافته شده از موی سیاه پوشیده بود، پس حسن بن علی آمد، او را داخل چادر گرفت، سپس حسین آمد و داخل چادر شد، بعد از آن فاطمه آمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وی را داخل چادر برد سپس حضرت علی آمد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وی را داخل چادر آورد و فرمود: یعنی همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را کاملاً پاک بگرداند». این حدیث، بی تردید، در واقع دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حق فاطمه رضی الله عنها، علی رضی الله عنه، حسن رضی الله عنه و حسین رضی الله عنه است. رسول الله صلی الله علیه و آله با این دعا می‌خواست آلودگی‌ها را از آنان بزدايد و آنان را پاک و مطهر کند. اگر آنان معصوم می‌بودند، چه نیازی برای پاکی آنان وجود داشت؟ وقتی آنان نیاز به پاکی و زدودن آلودگی‌ها داشتند، پس عصمت از کجا و چگونه؟ میان این آیه و آیه ۶ سوره مانده چه تفاوتی

۱- ترمذی: کتاب تفسیر القرآن، باب تفسیر سوره توبه ۳۰۹۹ و صحیح ترمذی: ۲۴۷۵.

۲- منهاج: ج ۷ ص ۷۴.

۳- صحیح مسلم مع الشرح: کتاب فضایل الصحابة، برقم ۲۴۲۴.

وجود دارد که می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [المائدة: ۶]. «خداوند نمی‌خواهد شما را در تگنا قرار دهد ولی می‌خواهد شما را پاک گرداند و نعمت‌هایش را بر شما کامل نماید تا اینکه شما سپاسگذاری کنید». خداوند در این آیه می‌فرماید، او بر اساس رحمت و شفقتی که نسبت به بندگان دارد، می‌خواهد آنان را تطهیر کند و نعمت‌هایش را بر آنان به اتمام برساند. منظور از تطهیر این نیست که خداوند آنان را معصوم قرار داده‌است. لذا آیه اول مانند این آیه است. و هیچ تفاوتی میان این دو دیده نمی‌شود.

۲- اگر آنان (شیعه) می‌گویند: آیه، یرید الله لیذهب عنکم الرجس... الخ بطور استثنایی عصمت را اثبات می‌کند، لازم است که دلیل روشن و شفافی را از کتاب و سنت ارائه دهند و گر نه این ادعاها، پنداری بیش نیستند و مشکلی را حل نخواهند کرد.

۳- اگر آیه مذکور دلالت بر عصمت حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام کند، آنگاه اگر بگویم: آیه‌های ۱۷-۲۱ سوره اللیل: ﴿وَسَيَجْزِيهَا الْآتِقَىٰ ﴿٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ﴿١٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿٢١﴾﴾ [اللیل: ۱۷-۲۱]. دلالت بر عصمت حضرت ابی‌بکر رضی الله عنه می‌کند، خطا نکرده‌ام و سخن گزافی نگفته‌ام. زیرا ابن کثیر و بسیاری از مفسران بر این باورند که این آیه‌ها در حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه نازل شده‌اند حتی بعضی آقایان اجماع مفسرین را در این باره نقل کرده‌اند^(۱). خداوند در این آیه‌ها حضرت ابوبکر رضی الله عنه را به تقوی، تزکیه و تطهیر از گناهان بوسیله بذل مال در راه خداوند یاد فرموده و او را ستوده است. چنانچه معنی آیات چنین است: و پرهیزگارترین، از آتش جهنم بدور داشته خواهد شد، همان کسی که مالش را بذل می‌نماید تا خودش را پاکیزه نماید، هیچ کس بر او نعمت و احسانی ندارد و تا او را پاداش دهد بلکه صرفاً بخاطر رضای خدا این کار را می‌کند، وی بزودی خشنود خواهد شد. جناب تیجانی در این باره چه می‌گوید؟ دقت کن ای خواننده محترم، و سستی و بی‌پایه‌ای دلایلی را که آقای تیجانی ارائه می‌دهد را ملاحظه کن. مسایل مهمی را که نیاز شدید به دلایل قوی از کتاب و سنت دارند، بر دلایل سست و بی‌پایه استوار کرده است. (آری، شاعر خوب گفته است:

پای استدلالیان چو بین بود پای چو بین سخت بی تمکین بود

۴- قطعاً آیه تطهیر علاوه بر پنج تن، همه اهل بیت را در برمی‌گیرد، و آنان عبارت‌اند از: سایر دختران رسول الله صلی الله علیه و آله در بخش دیگر حدیث که امام مسلم به روایت یزید بن حیان آن را ذکر کرده است چنین آمده است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من درباره اهل بیت خودم، شما را توصیه می‌کنم و این کلمه را سه بار تکرار فرمود، حصین از زید پرسید: اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ آیا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت او نیستند؟ زید گفت: آری، همسران او نیز از اهل بیت او هستند و اهل بیت او کلیه کسانی هستند که بعد از وی صدقه (زکات) برای آنان حرام شده است، گفت: آنان چه کسانی هستند؟ زید گفت: آنان فرزندان علی، فرزندان عقیل، فرزندان عباس و فرزندان جعفر هستند. گفت: برای همه آنان صدقه حرام شده است؟ گفت: آری،^(۱) فکر نمی‌کنم آقای تیجانی عصمت را شامل حال همه اینان بداند و هیچ دلیلی نیز دال بر خارج بودن اینان و مختص بودن پنج تن وجود ندارد. تمام ادله گذشته که بیان گردید، هر گونه اختصاص را نفی می‌کنند.

۵- باید بدانیم که روافض اثنی عشری خبر واحد را قابل عمل و حجت نمی‌دانند. نه در باب عبادات و نه در باب عقاید، و حدیثی که آقای تیجانی از آن استدلال می‌کند، یعنی حدیث عایشه رضی الله عنها که امام مسلم آن را روایت کرده است، متواتر نیست بلکه از اخبار آحاد است. اکنون سوال این است که آقای تیجانی چگونه از حدیثی که خبر واحد است در باب عقیده که همانا (عصمت) است استدلال می‌کند؟!.

۶- دلیلی دیگر دایر بر اینکه آیه تطهیر، فقط دعا است برای تطهیر و از اله آلودگی‌ها، نه آن چنان که شیعه می‌گوید که خداوند آنان را از گناه پاک کرده، آلودگی‌ها را زدوده است و در نتیجه آنان معصوم شده‌اند، این است که عقیده شیعه در باب قضا و قدر مخالف با عقیده آنان در باب عصمت است.

آقای تیجانی در کتابی دیگر «مع الصادقین» می‌گوید: بعد از دقت و بررسی کامل در باب قضا و قدر چنین بر می‌آید که قول شیعه و دیدگاه آنان در امر قضا و قدر، دیدگاهی است بسیار درست و رایج است فوق العاده صایب و صحیح. زیرا گروهی در این باره دچار تفریط شده بر (جبر) صححه گذاشته است و گروه دیگری دچار افراط شده (تفویض) را قبول کرده است. ائمه اهل بیت آمده‌اند تا مفاهیم و معتقدات را تصحیح کنند و راه وسطی میان افراط و تفریط را برگزینند. بنابراین جبر و تفویض را رد

کرده و معتقد به امر بین امرین شده‌اند. و امام جعفر صادق برای این، مثال ساده‌ای را که برای هر کس قابل درک باشد، بیان کرده است. وقتی سائل از او پرسید: اینکه می‌گویی نه خبر است نه تفویض، به چه معنا است؟ امام در جواب گفت: «راه رفتن تو روی زمین مانند افتادن تو روی آن نیست» یعنی اینکه ما روی زمین به اختیار خود راه می‌رویم. اما وقتی روی زمین می‌افتیم، این سقوط و افتادن در اختیار ما نیست. چه کسی از ما دوست دارد که روی زمین بیفتد و بعضی از اعضای جسم او شکسته و برای همیشه ناقص العضو بماند؟ لذا قضا و قدر، نه جبر محض است و نه تفویض محض بلکه میان جبر و تفویض قرار دارد. یعنی بعضی اعمال از طرف ما، به اختیار ما هستند و ما با اراده و اختیار خود آنان را انجام می‌دهیم. اما بعضی دیگر از اعمال، آن‌ها هستند که از دایره اختیار بیرون هستند و ما در برابر آن‌ها مجبوریم و قادر به دفع و رد آن‌ها نیستیم، در برابر نوع اول مواخذه و محاسبه می‌شویم و در برابر نوع دوم مورد محاسبه قرار نخواهیم گرفت. انسان در حالت اولی مخیر و در حالت دومی مسیر است.

۱- مخیر است در رفتار و اعمالی که بعد از تفکر و نظر از وی صادر می‌شوند و آن اعمال را در حالت اختیار میان اقدام و ترك اقدام، انجام می‌دهد و در نهایت آن اعمال را یا انجام می‌دهد یا ترك می‌کند. خداوند در این آیه: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ۗ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۗ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ۗ﴾ [الشمس: ۷-۹]. به همین نکته اشاره فرموده است. بنابراین، آرایش و پالایش نفس هر دو حاصل اراده و اختیار باطن و نفس انسان هستند. همان گونه که فلاح و خسران نتیجه حتمی اراده و اختیار اند^(۱).

می‌گوییم:

عقیده شما دایر بر اینکه «إِنَّ اللَّهَ طَهَّرَهُمْ وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ» مخالف عقیده شما در باب قضا و قدر است. زیرا عقیده شما در باب قضا و قدر، این است که خداوند کسی را تطهیر نمی‌کند مگر زمانی که خود او نسبت به تطهیرش تصمیم بگیرد، زیرا هر کس طبق عقیده شما مخیر است، مسیر و مجبور نیست و اراده خداوند به معنی امر او است. پس چرا و به چه دلیل در عقیده خود تناقض گویی می‌کنید؟!... آیا این تناقض دال بر پوشالی بودن عقاید شما نیست و دال بر این نیست که عقاید شما ساخته و پرداخته افکار و اندیشه‌های فرقه‌ای شما هستند نه بر گرفته از کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله؟

تیجانی می‌گوید: «تکذیب فاطمه، کاری سهل و آسان است برای آن کسی که دستور به سوزاندنش و سوزاندن منزلش می‌دهد در صورتی که اعتراض کنندگان، از خانه‌اش برای بیعت با آن‌ها، بیرون نیایند». سپس تاریخ الخلفای ابن قتیبه را به عنوان مرجع این روایت ذکر می‌کند^(۱).

در جواب عرض می‌شود که:

این، ادعایی دروغین است زیرا روایت صحیح به اثبات می‌رساند که حضرت علی علیه السلام با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد چنانچه ابونصره روایت می‌کند که: «هنگامی که مردم نزد حضرت ابوبکر اجتماع نمودند، حضرت ابوبکر فرمود: چرا من علی را در جمع نمی‌بینم؟ راوی می‌گوید: تعدادی از انصار رفتند و حضرت علی را آوردند. ابوبکر خطاب به وی گفت: ای علی، شما پسر عمو و داماد رسول الله هستید، فکر کردم چرا حضور پیدا نکردید؟ حضرت علی رضی الله عنه فرمود: ای خلیفه رسول الله، اشکالی ندارد، دستت را دراز کن، وی دستش را دراز کرد و حضرت علی رضی الله عنه با وی بیعت کرد...»^(۲).

این روایت صحیحی است که پذیرفته می‌شود نه روایت مجهولی که در کتابی وارد شده است که نسبت آن به مولفش درست نیست.

گذشته از این، اهل سنت اتفاق نظر دارند که برای شکل گرفتن بیعت، قبول همه مردم شرط نیست بلکه موافقت جمهور و بیشتر خبرگان کافی است. پس اگر فرض کنیم که حضرت علی رضی الله عنه بیعت ابوبکر رضی الله عنه را نپذیرفت، هیچ اشکالی ندارد. به خصوص که وی سمع و طاعت می‌کند و اختلاف ایجاد نمی‌کند، ملاحظه کنید که خود حضرت علی رضی الله عنه می‌گوید چنانچه در کتب رافضه آمده است: «سوگند به خدا اگر امامت منعقد نمی‌شود مگر با حضور عموم مردم، این کار شدنی نیست. اما مسئله این است که کسانی که حاضر می‌شوند، فیصله می‌کنند. بعد از آن، کسی که حضور داشته نمی‌تواند از سخنش بر گردد و کسی که غائب بوده است حق انتخاب ندارد»^(۳). پس وقتی مسئله این گونه است چرا خانه‌اش را به آتش بکشند؟

آقای تیجانی می‌گوید: «با این همه، شما می‌بینید که فاطمه رضی الله عنها، ابوبکر و عمر را اجازه ورود به خانه خود نداد. وقتی علی آن دو را به خانه آورد، فاطمه رضی الله عنها به خاطر اینکه بسوی آنان نگاه نکند، چهره را به طرف دیوار بر گرداند».

۱- آنگاه... هدایت شدم: ص ۱۹۰

۲- کتاب السنة: احمد بن حنبل، رقم ۱۲۹۲، محقق کتاب می‌گوید: «سندش صحیح است».

۳- نهج البلاغة: ج ۳، ص ۳۶۸.

می‌گویم:

در دروغ بودن این سخن جای هیچ گونه تردیدی نیست. این روایت صحت ندارد، فاقد سند است و هیچ محدثی آن را نگفته است. علاوه بر این، این حدیث مخالف با احادیث صحیحی است، که در خلال مباحث گذشته بیان گردید، شیوه آقایان شیعه بسیار شگفت‌آور است. آیا آنان فکر می‌کنند با چنین اعمالی دارند از فاطمه دفاع می‌کنند؟ هرگز! بلکه دامن پاک او را لکه دار می‌کنند. فاطمه زهرا بسیار والاتر و بالاتر است از این عمل که شیعه آن را بسوی او نسبت می‌دهد، قهری فاطمه از شیخین به خاطر چه بود؟ به خاطر مال!! خداوند بر فاطمه زهرا ترحم نموده او را از شر این گونه او باش حفاظت کند، آنان در جهت تخریب شرافت و کرامت زهرا گام بر می‌دارند و فکر حتی ادعا می‌کنند که کار خوبی را انجام داده‌اند. عمر بن خطاب رضی الله عنه در جریان فدک و میراث اصلاً دخالت نکرده نزد فاطمه نرفته است. مگر حضرت ابوبکر رضی الله عنه خلیفه نبود؟ لذا رفتن عمر و خشم کردن فاطمه بر او کاملاً بی اساس است؟ اصلاً صحت ندارد. آقای تیجانی به کدام دلیل استناد کرده حضرت عمر را در جریان میراث دخیل می‌داند؟ آری، خواننده محترم می‌بیند و می‌داند که جناب تیجانی بار بار، می‌گوید: ابوبکر و عمر، ابوبکر و عمر، اما یک دلیل ارائه نمی‌دهد تا نقش عمر را در این موضوع تبیین کند. اما با ذکر نام عمر در این جریان، هدفی جز مطعون کردن خلیفه رسول، حضرت عمر بن خطاب ندارد، بسیار متأسفم از این هدایت دروغین.

آقای تیجانی می‌گوید: «فاطمه فوت کرد و طبق وصیتش بطور پنهان در شب دفن شد تا ابوبکر و عمر در جنازه او شریک نشوند»^(۱).

بدون هیچ شك و گمان این سخن دروغ محض است و شرم آور است. تیجانی این سخن را به صفحه ۳۹ جلد سوم بخاری نسبت می‌دهد تا خوانندگان را دچار این وهم و پندار باطل کند که این سخن را بخاری روایت کرده است اما اگر به بخاری مراجعه شود، چنین روایتی در آن دیده نمی‌شود. اصل حدیث در بخاری چنین است: «فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ، فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ، وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ، دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلَى لَيْلٍ، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ...».

«فاطمه در این باره بر ابوبکر خشم کرد و تا لحظه موت با ابوبکر رضی الله عنه صحبت نکرد. وی شش ماه بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنده ماند وقتی فوت کرد، شوهرش (علی) هنگام شب او را دفن کرد و ابوبکر را در

جریان خبر موت فاطمه قرار نداد». آقای تیجانی از کجا خبر شد که فاطمه وصیت کرده بود تا در شب به طور پنهانی دفن شود؟ و از کجا خبر شد که فاطمه نمی‌خواست ابوبکر و عمر در جنازه او شرکت کنند؟ آیا این اطلاعات بطور خصوصی برایش وحی شده‌اند؟ آری ممکن است چنین وحیی بر او نازل شده باشد، زیرا او از پیروان طریقه تیجانیه است که بر الهامات ربانی ایمان دارد!! این دروغگو سپس کتابی تحت عنوان «لأکون من الصادقین». «همراه با راستگویان»، به نگارش در می‌آورد؟! آری، درست گفته شده است:

«عش رجباً تری عجباً».

آقای تیجانی می‌گوید: «چرا علمای ما درباره این واقعیت‌ها سکوت اختیار کرده پیرامون آن حرف نمی‌زنند حتی یادی از آن‌ها نمی‌کنند و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را مانند فرشتگان معصوم برای ما جلوه می‌دهند».

می‌گوییم:

آقای تیجانی چقدر جاهل هستی؟! این ما نیستیم که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را بسان فرشتگان می‌دانیم. البته، کسی که آنان را، بهترین مردمان معرفی کرده است، پروردگار مردمان است. او در کتاب خود می‌گوید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. «شما بهترین مردمان هستید که خلق شده‌اید تا مردم را به انجام کارهای نیک امر کنید و از کارهای بد باز دارید و به الله ایمان بیاورید».

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ...﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداوند است. یاران و اصحاب او در برابر کفار سخت و خشن و در برابر دوستان مهربان‌اند. تو همواره آنان را در حال عبادت و بندگی می‌بینی. آنان در صدد بدست آوردن فضل و خشنودی تورات چنین ستوده شده‌اند... الخ».

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَلَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَّنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۴].

«آنانی که ایمان آوردند، هجرت کردند و در راه الله با دشمنان دین جنگیدند. آنانی که (مهاجرین) را پناه دادند و دین خدا را یاری کردند، همه اینان مومنان واقعی هستند، برای آنان مغفرت و روزی شرافتمندانه در نظر گرفته شده است.»

﴿لَكِنَّ الرِّسُولَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَّتِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأَوْلِيَّتِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۸۸﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۸۹﴾﴾ [التوبة: ۸۸-۸۹].

«اما رسول الله ص و آنانی که دعوت او را پذیرفتند، با جان و مال خود در راه الله جهاد کردند. برای آنان است به خوبی ها و آنان هستند برندگان. خداوند برای آنان باغهایی را که زیر درختان آنها، نهرهای آب جاری است، تدارك دیده است. آنها برای همیشه در این باغها هستند. این است رستگاری بزرگ.»

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۶۴﴾﴾ [الأنفال: ۶۴].

«ای پیامبر گرامی، خداوند و آن عده از مومنان که از خط و مشی تو تبعیت می کند (در دفاع) تو را کفایت می کنند.»

رسول گرامی اسلام فرمود: روزگاری فرا می رسد که گروهی از مردم به جهاد می روند، می گویند: کسی از یاران رسول الله ص در میان شما وجود دارد؟ در جواب گفته می شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می آید. باز روزگاری فرا می رسد و مردم به جهاد می روند. از آنان سوال می شود: آیا کسی از یاران رسول الله ص در میان شما هست؟ در جواب گفته می شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می آید. باز روزگاری فرا می رسد و مردم به جهاد می روند. از آنان سوال می شود: آیا از یاران یاران، یاران رسول الله ص در میان شما کسی هست؟ در جواب گفته می شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می آید.^(۱)

در روایتی دیگر رسول اکرم ص فرمود: به اصحاب و یاران من بد و بیراه نگویند. به خدا سوگند. اگر از شما کسی به اندازه کوه احد طلا انفاق کند، این انفاق او با يك مثقال از انفاق اصحاب من برابری نمی کند.^(۲)

۱- صحیح بخاری: کتاب فضایل الصحابة، برقم ۳۴۴۹.

۲- صحیح بخاری: کتاب فضایل الصحابة، برقم ۳۴۷۰.

آری، ما از اصحاب رسول الله ﷺ دفاع می‌کنیم. زیرا بدیهی و روشن است که طعن و تنقیص اصحاب رسول الله ﷺ در واقع طعن و تنقیص شخص پیامبر ﷺ است. چرا چنین نباشد. زیرا خود آن حضرت فرموده است: «الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ يُخَالِلُ»^(۱).

هر کس از کیش و آیین دوست و همراه خود تبعیت می‌کند، لذا هر کس مواظب باشد و ببیند که با چه کسانی دوستی دارد. مگر خود آن حضرت ﷺ نفرموده است: «اگر قرار بر این می‌بود که کسی را به عنوان دوست بر گزینم، حضرت ابوبکر را بر می‌گزیدم ولی او برادر و رفیق من است».

صحابی که تمام زندگی‌اش را با پیامبر ﷺ سپری می‌کند و باز پیامبر ﷺ را در قول و عمل مخالفت می‌کند؟! چنین اندیشه و تفکری مترادف با نقص و عیب در قرآن و ادعای عبث در حق خداوند است. تعالی الله عما يقول الرافضه علواً کبیراً.

خداوند چگونه در کتاب خود اصحاب رسول الله ﷺ را ستوده است. ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸]. «خداوند از مومنان راضی و خشنود گردید هنگامی که زیر درخت با تو بیعت کردند. خداوند دانست آنچه را که در دل‌هایشان نهفته است لذا سکینه و آرامش بر آن‌ها نازل کرد و فتحی زودرس نصیب آنان کرد». ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْتَمَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۰]. «پیشکسوتان از مهاجرین و انصار، آنان که با بهترین شیوه از پیامبر ﷺ تبعیت کردند، خداوند از آنان خشنود است و آنان از خداوند راضی، خداوند برای آنان باغهایی را که زیر درختان آن‌ها نهرهای آب جاری هستند تدارک دیده است. آنان برای همیشه در آنجا زندگی می‌کنند، این است يك پيروزی بس عظيم».

آری، چنین است تصویر صحابه در قرآن و حدیث. آنگاه صحابه چگونه آن طور که روافض می‌گویند، بار می‌آیند؟! مگر می‌شود خدا و پیامبر ﷺ (العیاذ بالله) دروغ بگویند؟! آری، ما از اصحاب دفاع می‌کنیم. زیرا آنان بودند که دین خدا را حفاظت کردند و در دفاع از حریم قرآن و سنت رسول الله ﷺ جان و مال را نثار کردند. طعن به حاملان و مدافعان دین، در واقع طعن به قرآن و سنت رسول الله ﷺ است. و مرام اصلی اهل رفض نیز همین است.

آری، امیر محسن المللك، سید محمد مهدی علی، شیعی دوازده امامی که در پی تحقیقات و مطالعات عمیق خود، سلك اهل سنت را آن چنان که حق است، حق تشخیص داده از کیش شیعی تبری جسته است، چنین می گوید: «واقعیت این است که عقیده شیعه درباره اصحاب گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله، موجب توجیه تهمتهای ناروا در حق خود پیامبر صلی الله علیه و آله می شود و باعث می شود که معتقدان به چنین عقیده ای درباره حقانیت اسلام دچار نابسامانی و شبهات گوناگونی شوند. زیرا هر کس درباره کسانی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده اند، معتقد باشد که آنان در ظاهر، در ایمان خود صادق بودند و در باطن (العیاذ بالله) کافر بودند و حتی بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله مرتد شدند، او نمی تواند نبوت نبی گرامی صلی الله علیه و آله را بپذیرد و آن را تصدیق کند، بلکه او چنین می اندیشد که: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله، پیامبر به حق و راستین می بود، قطعاً تعلیمات او موثر واقع می شد و پیروانش با صدق و اخلاص به او ایمان می آوردند و از میان انبوه عظیمی که بوی ایمان آورده و به دعوت او گراییده بودند، حداقل صد نفر از میان آنان پیدا می شد که بر ایمان ثابت و پا بر جا می ماندند (البته این عقیده شیعه است) چه کسانی هستند آنانی که در نتیجه هدایت رسول الله صلی الله علیه و آله متاثر شدند و آمار و ارقام کسانی که از نبوت او استفاده می کردند به کجا می رسد؟ اگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به جز چند تن، بقیه همه مرتد و منافق می بودند (آن طور که شیعه معتقد است) پس چه کسی از اسلام تبعیت کرده است؟ و چه کسی از تعلیم و تربیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بهره برده است؟!^(۱).

آری، دقت کنید و ببینید که فطرت سالم چگونه با امور غیر فطری در تضاد است تا برای شما روشن شود که اعتقادات شیعه تا چه میزان با عقل، منطق و فطرت سالم، سر ناسازگاری دارد! بعد از علم و آگاهی از دسیسه روافض، هر مسلمانی باید در امور دین خود محتاط بوده و خودش حفاظت خود را به عهده بگیرد.

در پایان قبل از خاتمه این بحث می خواهم عرض کنم که يك سوال هنوز در این خصوص باقی است و آن اینکه آیا کتاب «الإمامه والسیاسة» از آن ابن قتیبه یا خیر؟ در پاسخ به این سوال عرض می شود: خیر، کتاب «الإمامه والسیاسة» به او نسبت داده شده است و در واقع از تالیفات او نیست و برای اثبات این مدعا دلایلی متعددی وجود دارد:

۱- کسانی که زندگی ابن قتیبه را نوشته اند حتی يك نفر از آنان نگفته است که ابن قتیبه، کتابی در فن تاریخ به نام «الإمامه والسیاسة» تالیف کرده است و ما از تالیفات او در تاریخ، کتابی به جز

۱- الآيات البينات: ج ۱، ص ۶-۷. و کتاب صورتان متضادان، تالیف ابوالحسن ندوی ص ۵۵.

- «المعارف» را سراغ نداریم و کتابی که مولف کشف الظنون از آن نام برده است «تاریخ ابن قتیبه» است که يك نسخه آن، در «الخزانة الظاهرية» در دمشق شماره (۸۰) وجود دارد.^(۱)
- ۲- کتاب «الإمامه والسیاسة» به این مطلب اشاره دارد که ابن قتیبه در دمشق و مغرب (مراکش) زندگی کرده است، حال آنکه او از بغداد، به جز برای (دینور) برای هیچ جای دیگر بیرون نرفته است.^(۲)
- ۳- در کتاب «الإمامه والسیاسة» خلاف آنچه که متفق علیه است ذکر شده است. مثلاً تحت عنوان «إبایه علی کرم الله وجهه بیعه أبي بکر رضی الله عنه». می‌گوید: بعد، علی کرم الله وجهه نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه آورده شد در حالی که می‌گفت: من عبدالله و برادر رسول الله هستم به وی گفته شد: با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کن. علی رضی الله عنه گفت: من برای خلافت از شما شایسته‌تر هستم. بیعت نمی‌کنم، بهتر این است که شما بدست من بیعت کنید.
- ۴- سبک و روشی که در «الإمامه والسیاسة» به کار گرفته شده است، به طور کلی مخالف است با سبک و روشی که ابن قتیبه در کتب خود از آن استفاده نموده است، و ما این کتابها را در پیش روی خود داریم. از خصوصیات بارز ابن قتیبه، این است که مقدمه بسیار مفصلی را که مبین اسلوب، سبک تحریر و غرض تالیف است، برای تالیفات خودش می‌نویسد و در آغاز کتاب آن را می‌گنجاند - اما مولف «الإمامه والسیاسة» خلاف این عمل کرده مقدمه بسیار کوتاهی در حد ۳ سطر نوشته است، علاوه بر این، اسلوب و سبک تحریر آن نیز متفاوت است و چنین اسلوبی را ما در کتب ابن قتیبه سراغ نداریم.
- ۵- مولف کتاب «الإمامه والسیاسة» از ابن ابی لیلی طوری روایت می‌کند که گویی مستقیماً از وی استفاده کرده است و ابن ابی لیلی همان محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی فقیه و قاضی کوفه است و در سال ۱۴۸ هجری فوت کرده است و حال آنکه معروف است که ابن قتیبه در سال ۲۱۳ هجری متولد شده است، یعنی ۶۵ سال بعد از ابن ابی لیلی.^(۳)
- ۶- مستشرقین نیز تحقیق درباره «الإمامه والسیاسة» را مورد توجه خود قرار داده‌اند. نخستین مستشرقی که پیرامون کتاب مذکور تحقیق کرده است، (دی جاپنجوس) است. این تحقیق در

۱- کتاب «الإمامه والسیاسة فی میزان التحقیق العلمی» دکتر عبدالله عسیلان ص (۲۳).

۲- همان کتاب: ص ۲۳.

۳- الإمامه والسیاسة فی میزان التحقیق العلمی: ص ۲۴.

کتاب. «تاریخ الحکم اسلامی فی اسپانیا» صورت گرفته است. دکتور (ر. دوزی) در کتاب خود، «التاریخ السیاسی و الأدبی لاسپانیا» این تحقیق را مورد تایید قرار داده است. بروکلیمان در «تاریخ الأدب العربی» و بارون دی سیلان در فهرست «مخطوطات العربیة» در مکتبه باریس این کتاب را بنام، «احادیث الإمامة والسیاسة» ذکر کرده‌اند همچنین مارگولیوس در کتاب «دراسات عن المورخین العرب» نام این کتاب را آورده است. و همه این مستشرقان اعتراف کرده‌اند دایر بر اینکه، این کتاب منسوب به ابن قتیبه است و ممکن نیست که از تالیفات او باشد^(۱).

۷- راویان و اساتیدی که ابن قتیبه در کتب خود معمولاً از آنان روایت می‌کند، کمترین یادی از آنان در این کتاب نشده است^(۲).

۸- عبارات و تعبیرهای کتاب، مبین این نکته است که مولف جریان‌ها و رویدادهای فتح اندلس را به طور مستقیم از کسانی نقل می‌کند که شخصاً شاهد این جریان‌ها بوده‌اند. مثلاً: «حدثني مولاة لعبد الله بن موسى حاصر حصنها التي كانت من اهله». یعنی «مولای عبدالله بن موسی می‌گوید: عبدالله بن موسی قلعه‌ای را محاصره کرد که من از اهل آن بودم». حال آنکه فتح اندلس در سال ۹۲ هجری قمری، ۱۲۱ سال قبل از ولادت ابن قتیبه انجام گرفته است^(۳).

۹- کتاب «الإمامة والسیاسة» مشتمل بر اشتباهات واضح و روشن تاریخی است. مثلاً: ابوالعباس و سفاح را دو شخصیت مستقل معرفی می‌کند و در آن آمده است که هارون الرشید نخست پسرش مامون و سپس (امین) را به ولایت عهدی خود برگزید. ولی وقتی ما به کتاب ابن قتیبه یعنی «المعارف» رجوع می‌کنیم، اطلاعات موثق و صحیحی را در آن می‌بینیم که با آنچه که مولف «الإمامة والسیاسة» نقل کرده است کاملاً در تضاد است^(۴).

۱۰- در کتاب «الإمامة والسیاسة» ذکر راویانی به میان آمده است که ابن قتیبه در کتب خود حتی يك روایت از آنان نقل نکرده است، مانند ابی مریم و ابن عفیر^(۵).

۱- کتاب الإمامة والسیاسة فی میزان التحقیق العلمی دکتور عبدالله عسیلان: ص ۲۳-۲۲.

۲- همان مرجع.

۳- همان مرجع.

۴- همان مرجع.

۵- همان مرجع.

۱۱- در کتاب «الإمامه والسیاسة» تعبیرهایی بکار رفته است که در کتب ابن قتیبه اصلاً استعمال نشده است، مانند: (قال ثم ان) (وذكروا عن بعض المشيخه) (حدثنا بعض المشيخه) این گونه تعبیرها با سبک و اسلوب ابن قتیبه، کمترین مناسبتی ندارند و در هیچ يك از کتب او چنین عباراتی ذکر نشده است.

۱۲- مولف «الإمامه والسیاسة» به ارتباط کلام و پیوند آن با سیاق و سباق و مرتبط بودن مطالب توجه نمی‌کند. يك مطلب را ذکر می‌کند، هنوز این را به اتمام نرسانده به مطلب دیگری منتقل می‌شود و بعد به مطلب اول بر می‌گردد تا آن را به پایان برساند، این از هم گسیختگی در سخن، مناسبتی با اسلوب و سبک ابن قتیبه ندارد، ابن قتیبه نظم در کلام و حفظ ارتباط ما قبل با ما بعد را از هدف‌های اسلوب و سبک سخن خود می‌داند^(۱).

۱۳- مولف «الإمامه والسیاسة» از دو تن از علمای بزرگ مصر روایت می‌کند. حال آن که ابن قتیبه وارد مصر نشده و از آن دو عالم بزرگوار استفاده علمی ننموده است.

۱۴- ابن قتیبه نزد علما از جایگاه بسیار ارزشمندی برخوردار است. او از دیدگاه علما، جزو علما ثقه و معتبر به لحاظ علمی و دینی می‌باشد - سلفی درباره او می‌گوید: «كان ابن قتيبة من الثقات واهل السنة». یعنی: «ابن قتیبه از علمای معتبر و ثقه اهل سنت می‌باشد». ابن حزم می‌گوید: «كان ثقه في دينه وعلمه» «در علم و دین خود از پایه بلندی برخوردار بود». خطیب بغدادی نیز دیدگاه ابن حزم را درباره ابن قتیبه ستوده است. علامه ابن تیمیه درباره او می‌گوید: «ابن قتیبه با احمد و اسحاق نسبتی دارد و او موید مذاهب معروف اهل سنت است». ابن قتیبه، خطیب و سخنور معروف و مشهور اهل سنت است. همان‌گونه که جاحظ خطیب معتزله است. شخصی که نزد علماء و محققین از چنین جایگاه علمی والایی بهره‌مند باشد، آیا عقلانی است که کتابی مانند «الإمامه والسیاسة» مملو از اشتباهات را تألیف کند که تاریخ را لکه دار کرده و به صحابه کرام رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت‌های ناروایی منسوب کرده است؟!^(۲).

در پایان بالاخره، در کتابی که درباره انتسابش بسوی ابن قتیبه اتفاق نظر وجود دارد، یعنی کتاب «الأختلاف في اللفظ والرد علی الجهمیه والمشبهه» در آن، این مطلب به ثبت رسیده است که ابن

۱- همان مرجع.

۲- همان مرجع.

قتیبه روافض را بدلیل طعن به صحابه کرام متهم به کفر کرده است. آنگاه چگونه کتابی که مملو از طعن نسبت به صحابه کرام است به او نسبت داده می‌شود^(۱).

آقای تیجانی، تحت عنوان «اسباب الأستبصار» «علت شیعه شدن» به موضوع اختلاف فاطمه با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر می‌گردد و آن را با اسلوب نوینی مطرح کرده، می‌نویسد: ... «این مطلب نزد فریقین متفق علیه است. لذا شخص عاقل و با انصاف باید بپذیرد که ابوبکر در این جریان اشتباه کرده است هر چند که ستم او را نسبت به سیده النساء فاطمه زهراء قبول نداشته باشد. زیرا هر کس علل و اسباب این فاجعه را بررسی کند و از کلیه ابعاد آن کسب اطلاع کند قطعاً برای او روشن می‌شود که ابوبکر قصد آزار، اذیت و تکذیب حضرت زهرا را کرده است تا حضرت زهرا نتواند علیه او پیرامون خلافت شوهرش (علی) از دلایل و نصوص غدیر استدلال کند و برای اثبات این مدعا، دلایل متعددی وجود دارد، یکی از جمله آن دلایل این است که مورخان چنین نقل کرده‌اند:

فاطمه زهرا در محافل و مجالس انصار می‌رفت و از آنان می‌خواست تا پسر عمویش را یاری کرده و با او بیعت کنند. اما انصار در جواب می‌گفتند: ای دختر رسول الله صلی الله علیه و آله، ما قبلاً با ابوبکر بیعت کرده ایم. اگر شوهر و پسر عمومی تو جلوتر نزد ما می‌آمد، ما کسی را با وی برابر نمی‌کردیم یعنی کسی را در برابر او ترجیح نمی‌دادیم. حضرت علی کرم الله وجهه می‌فرمود: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله را در خانه‌اش رها می‌کردم و او را دفن نمی‌کردم و بیرون رفته درباره حکومت و قدرت با مردم می‌جنگیدم؟ و حضرت زهرا می‌گفت: ابوالحسن (حضرت علی) آنچه را که مناسب و شایسته بود انجام داد و دیگران انجام دادند، آنچه را که باید پیش خداوند جوابگو باشند و او آنان را مورد محاسبه قرار خواهد داد^(۲).

بشنوای تیجانی هدایت یافته:

- ۱- این موضوع هرگز میان شیعه و اهل سنت متفق علیه نبوده و نیست بلکه تنها نزد شیعه صحبت دارد و در مباحث گذشته درباره آن توضیحات لازم داده شده است.
- ۲- درباره این گفته آقای تیجانی: «شخص عاقل و با انصاف باید بپذیرد که ابوبکر اشتباه کرده است هر چند که ستم او را در حق فاطمه قبول نکند».

باید عرض شود:

۱- الأختلاف في اللفظ لابن قتيبة: ص ۴۱۰.

۲- ثم اهتديت: ص ۱۳۸ و آنگاه... هدایت شدم: ص ۲۲۸-۲۲۷.

در مباحث گذشته بیان گردید که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله را به اجرا در آورد که عبارت بود از این که «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً» «کسی از ما میراث نمی‌برد، ترکه ما صدقه است»، بنابراین اجرا وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله ظلم و حیف به جای خود، اشتباه هم محسوب نمی‌شود. اگر خطا کار یا ستمکاری در این جریان باشد، کسی است که امر به این وصیت کرده است. ای تیجانی هدایت شده تو می‌توانی بگویی که خطا و ستم از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است؟! رسول مکرم اسلام از چنین نسبتی بسیار بالاتر والایر است. آقای تیجانی به جز اینکه فاطمه، سرور و سالار زنان بهشت است و معصوم است، دیگر هیچ دلیلی را دایر بر مخطی بودن حضرت ابوبکر رضی الله عنه ارائه نداده است و بطلان این ادعای محض او را که هیچ دلیلی همراه ندارد، در مباحث گذشته به اثبات رساندم. دلایل واهی که او ذکر کرده بود چنان مضحکه و خنده آور است که کودکان قبل از بزرگ‌تران از سستی آن دلایل در شگفت وی افتند! او این دلایل واهی را صرفاً به خاطر مطعون کردن صحابی بزرگ رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است. می‌خواهم این نکته را برای تیجانی یادآور شوم: کسی که در حق فاطمه اجحاف کرده و او را رنجاند و قصد داشت که با دختر ابوجهل ازدواج کند و رسول الله صلی الله علیه و آله او را منع کرد، او امام علی بن ابی طالب بود ای تیجانی، موقف و دیدگاه تو درباره‌ی این فاجعه چیست؟!.

۳- آقای تیجانی در ادامه یاهه گویی هایش می‌گوید: هر کس این حوادث و رویدادها را استقراء نماید و از تمام ابعاد آن‌ها اطلاع پیدا کند، قطعاً می‌داند که ابوبکر قصد اذیت، آزار و تکذیب فاطمه علیها السلام را داشته است تا فاطمه از نصوص غدیر نتواند علیه او پیرامون خلافت پسر عمو و شوهرش، (علی) استدلال کند».

باید عرض شود:

به به و آفرین بر این عقل و دانش، آقای تیجانی دروغی را که خود می‌گوید، بعد از اندکی آن را تصدیق می‌کند و غافل است از اینکه او ماهیت خود را توسط خودش آشکار می‌کند و عقلش را در معرض علم همگان قرار می‌دهد. من این جریان را از جمیع جهات بررسی و ارزیابی کردم و برای من روشن شد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه آنچه را که انجام داده‌است، به حق انجام داده است چون او از امر رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت کرده است و تمام صحابه به اتفاق حضرت علی رضی الله عنه صحت این اقدام را پذیرفته‌اند لکن آقای تیجانی صد و هشتاد درجه از این معامله انحراف کرده و از بزرگترین مبدا ورودی، وارد جریان خلافت شده، می‌گوید: ابوبکر قصد اذیت و تکذیب فاطمه را کرده است، چرا؟ تا فاطمه علیه او از نصوص غدیر و غیره نتواند استدلال کند!!؟.

به خدا سوگند، اگر جهل و نادانی بره‌ای می‌بود، من آن را ذبح می‌کردم. سبحان الله! وقتی آقای تیجانی مدعی است که کسی که دربار خلافت او نص (حدیث غدیر) وارده شده است و تعداد زیادی از اصحاب و بنی هاشم و سعد بن عباده بیعت با ابوبکر رضی الله عنه را ترك کرده‌اند حتی اهل مدینه قهراً با او بیعت کردند^(۱)، آنگاه قصد اذیت کردن فاطمه چه دلیلی دارد و چرا؟ به خاطر اینکه فاطمه نتواند از حدیث غدیر، علیه او استدلال کند (یا للهول)؟! به خدا سوگند، نمی‌دانم وقت نوشتن، عقل این انسان کجا می‌رود؟ آیا وقت نوشتن، عقلش را از خود دور می‌دارد تا بر وی سنگینی نکند؟!... وقتی صحابه مخالفت می‌کردند و علیه او استدلال می‌کردند و او به جبر و اکرام مردم را برای بیعت وامی‌داشت، در چنین حالتی آیا احتجاج فاطمه زهراء (خداوند او را از شر شما نجات دهد) با حدیث غدیر، تاثیری بر وی می‌گذاشت؟! آقای تیجانی باید پاسخ بدهد، ابوبکر رضی الله عنه چگونه فاطمه را اذیت و آزار می‌دهد و او را تکذیب می‌کند تا او با حدیث غدیر نتواند علیه ابوبکر استدلال کند و حال آنکه عیناً در همین جریان خطاب به فاطمه می‌گوید: «أنا عايد بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمه»؟؟ «ای فاطمه من از ناخشنودی خداوند و ناخشنودی تو به خدا پناه می‌برم». و فاطمه می‌گوید: «لأ دعون عليك في كل صلاة أصليها». «در هر نماز علیه تو دعا می‌کنم...». نمی‌دانم چرا؟ آیا بخاطر مال یا بخاطر بیعت؟! بعد حضرت ابوبکر بیرون رفته گریه می‌کند و می‌گوید: بیعتتان را فسخ کنید!!! تعجب است از این تناقض و تضاد؟! برای شما روشن شد که این شخص در حال نوشتن چقدر از عقل فاصله می‌گیرد! آیا قول شاعر کاملاً در حق او صدق نمی‌کند:

«اثبات ضدین معاً في حال أفتح ما ياتي من المحال».

«گفتن دو مطلب متضاد در آن واحد از بدترین دروغهاست که شخص مرتکب آن می‌شود».

اگر من موفق شوم که شرح و تعلیقی درباره کتاب تیجانی بنویسم، خواهم گفت: این کتاب صد در صد متضاد و متناقض است و برای علمای بزرگ اهل سنت مقدور نیست که این تضادها و تناقض‌ها را توجیه کنند!! این تضادها وقتی برای ما روشن می‌شوند که این رویدادها را استقراء کرده از جمیع ابعاد آن اطلاع داشته باشیم. و کتاب او، برای اینکه ما اطمینان پیدا کنیم که حضرت زهرا از سفسطه‌های این بدخواه و امثال آن پاك است، برای ما کافی است. او و امثالش به دروغ‌های خود ادامه می‌دهند و

استمرار می‌بخشند تا اینکه، این دروغ‌ها به جای سود به ضرر و زیان آن‌ها می‌انجامد. والله لمستعان وعلیه التکلان.

۴- آری، درباره ادعای آقای تیجانی دایر بر وجود دلایل و قراین متعدده در خصوص این مطلب که ابوبکر قصداً و عمدتاً فاطمه را مورد اذیت و آزار قرار می‌داد تا او بوسیله حدیث غدیر علیه ابوبکر نتواند استدلال کند. بعد آقای تیجانی يك جریان تاریخی را به عنوان دلیل ذکر کرده و آن را به ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن قتیبه در تاریخ الخلفا نسبت می‌دهد.

باید عرض شود:

این يك داستان دروغین و ساخته پرداخته است. اصلاً صحت ندارد. تنها نسبت دادن آن به شرح نهج البلاغه یا به تاریخ الخلفاء، برای حجت بودن آن کافی نیست، این داستان علاوه بر اینکه هیچ سندی برای آن ذکر نشده است، متن آن با ادله صحیح مغایرت دارد و تاریخ الخلفا علاوه بر روایات باطله در آن که بعضی مغایر با بعضی دیگر است، نسبت دادن آن به ابن قتیبه نیز صحیح نیست و بطلان این نسبت را در مباحث گذشته به اثبات رساندیم. اما شرح نهج البلاغه به هیچ عنوان علیه ما نمی‌تواند حجت باشد. زیرا شارع آن، از اهل سنت نیست بلکه شیعه معتزلی است و او در شرح آن روایات صحیح و غیر صحیح را جمع کرده است و بر خلاف آن، اهل سنت اسناد را جزو دین می‌دانند، زیرا اگر صحت و سقم اسناد معتبر نمی‌بود، هر کس هر چه می‌خواست، می‌گفت. همان طور که شیوه عمل شیعه است. علاوه بر این، ابن ابی الحدید، آن طور که تیجانی می‌گوید و او را جزو مورخان می‌داند، مورخ نیست بلکه شارح محض است. علاوه بر این، آنچه که در شرح نهج البلاغه هست، مغایر با این قصه هست. ابن ابی الحدید می‌گوید: «واعلم أن الناس یظنون أن نزاع فاطمه أبابکر کان فی أمرین، فی المیراث والنحلہ وقد وجدت فی الحدیث أن‌ها نازعت فی أمر ثالث ومنعها أبوبکر إیاه أيضاً وهو سهم ذوی القربی»^(۱).

«مردم گمان می‌کنند که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو چیز بود، یعنی در میراث و نحلہ ولی من نزاع فاطمه با ابوبکر را در يك امر سوم می‌دانم که ابوبکر او را از آن منع کرد و آن سهم خویشاوندان است». بعد ابن بی الحدید، حدیث را ذکر می‌کند حتی عقیده کسانی را که می‌گویند: ابوبکر بخاطر خلافت قصد اذیت ورنجاندن فاطمه را کرده بود رد می‌کند و می‌گوید...

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۴ ص ۸۶. فصل فیما اختلف فيه سیده مع ابی بکر فی أمور ثلاثة.

يك شخص به نام علی بن مهنا که تیز هوش و صاحب فضل بود، از من سوال کرد: «به گمان تو ابوبکر و عمر از ندادن فدک به فاطمه چه قصد کرده بودند؟» گفتم: (قصدی نداشتند). گفت: آن دو که حق علی را در امر خلافت غصب کرده بودند، می‌خواستند، علی مطلع نشود. ابن ابی الحدید می‌گوید: یکی از متکلمان شیعه دوازده امامی که به علی بن تقی معروف بود و در بلده نیل زندگی می‌کرد، به او گفتم: «فدک چیزی به جز تعدادی نخل و تعدادی کمی زمین، بیشتر نبود و این قدر مهم نبود». او به من گفت: بسیار مهم بود، در آن به اندازه نخلهای کوفه، نخل هست. ابوبکر و عمر آن را از فاطمه منع نکردند مگر بخاطر اینکه احتمال می‌دادند، اگر به فاطمه داده شود، علی از محصول و درآمد آن تقویت شده در امر خلافت با آنان ادعا می‌کند و روی همین اصل، جلوی حق فاطمه، علی و سایر بنی هاشم را از خمس نیز گرفتند. زیرا انسان تنگدست که مال و ثروتی نداشته باشد، اراده‌اش ضعیف شده و خود را در برابر دیگران حقیر و خوار می‌پندارد و به جای طلب حکومت و ریاست به کسب معاش می‌پردازد. بین اینان چه چیزی را در دل‌هایشان جای داده‌اند. این بیماری است که علاج ندارد، اخلاق و خصلت‌ها زایل می‌شوند، اما اعتقادات راسخ هرگز زایل شدنی نیستند^(۱).

علاوه بر این، ابن ابی الحدید مطالب بیشتری یادآوری کرده است، آری، وی به شبهات پاسخ می‌دهد و از صحابه دفاع می‌کند که نخستین آنان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند. او (ابن ابی الحدید) چنین می‌گوید: «بدان ما در این فصل روایاتی را ذکر می‌کنیم که رجال حدیث و راویان ثقه آن‌ها را روایت کرده‌اند. و آنچه را که احمد بن عبدالعزیز جوهری، که راوی ثقه و امین است در کتاب خود، ذکر کرده آن‌ها را بیان می‌کنیم، اما آنچه را که رجال شیعه و اخباریون از آن‌ها در کتب خود ذکر کرده‌اند، بدان توجه نمی‌کنیم. سپس او یکی از روایات شیعه را به عنوان نمونه بیان کرده و از صحابه دفاع می‌کند. چنانچه می‌گوید: شیعه چنین می‌گویند: ابوبکر و عمر به فاطمه اهانت کرده، حرف‌های تند و تیزی به او گفته‌اند. «ابوبکر در غیاب عمر بر وی ترحم کرده، نامه‌ای دایر بر واگذاری فدک به وی، نوشته به او تحویل داد هنگامی که فاطمه می‌خواست خارج شود، عمر وی را دید، نامه را قهراً از وی ستاند. فاطمه او را منع کرد، عمر سینه فاطمه را مورد ضرب قرار داده و نامه را از وی گرفت و بعد از اینکه روی آن نامه، آب دهان انداخت آن را سوزاند و از بین برد. فاطمه علیه عمر دعا کرد و گفت: خدا شکم تو را پاره کند همان‌گونه که نامه مرا پاره کردی». این تهمتی است که علمای حدیث آن را روایت نکرده‌اند و منزلت صحابه از این بالاتر است و عمر خدا ترس بود و حق خدا را بیش از این می‌شناخت و رعایت

می‌کرد. شیعه، بخشی از این داستان را به صورت نظم و شعر در آورده است. ابی‌لحدید سپس شعر را نقل کرده و آن را ارزیابی می‌کند و می‌گوید: این فاجعه را که از جانب شیعه بر سادات و سردار مسلمانان (ابوبکر و عمر) و به بزرگان مهاجر و انصار وارد می‌شود به دقت نگاه کنید. این گونه حرکات شیعه، منزلت و جایگاه والای آنان را نمی‌کاهد، همان گونه که کینه توزان، حاسدان و کسانی علیه شریعت پیامبران گذشته مطالب توهین آمیزی نوشتند اما از انبیا چیزی کم نشد به خاطر این حرکت‌های نازیبای دشمنان بود که دین انبیا گذشته گسترده‌تر می‌شد و با سرعت در دل‌های خردمندان و صاحبان عقل محبوبیت خود را بر جای گذاشت^(۱).

آری، این بود دیدگاه ابن ابی‌الحدید شیعی و معتزلی درباره اصحاب کرام رسول الله صلی الله علیه و آله. تیجانی دیدگاه او را برای مطعون کردن صحابه مستمسکی برای خود قرار داده می‌پندارد که او صحابه را طعن کرده است. ولی من می‌گویم: ای خردمندان! بعد از حق بجز گمراهی، چیزی دیگر وجود ندارد؟!^(۲).

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۴ ص ۸۸.

۲- به نقل از کتاب: بلکه گمراه شدی، نوشته: خالد عسقلانی، ترجمه فارسی کتاب: بل ضللت، ترجمه: اسدالله موسوی.

آیا عمر رضی الله عنه پهلوی فاطمه رضی الله عنها را شکسته است؟

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿٦﴾﴾ [الحجرات: ٦]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فرد فاسقی برایتان خبری آورد پس نیک تحقیق کنید مبدا ندانسته به گروهی آسیب برسانید آن‌گاه به خاطر آنچه کرده‌اید پشیمان شوید».

پس هرگاه کسی خبر مشکوکی را از يك شخص می‌شنود قبل از هر چیز باید به صحت آن خبر پی برد تا اینکه طرف مقابل اگر بی‌گناه باشد ضربه‌ای نبیند.

در مورد سؤال شما، اولاً هیچ مرجع صحیحی برای این مقوله وجود ندارد و واقع این حرف دروغ محض است و مخالف علم و عقل و شرع است، و این اشخاص که این حادثه را ترویج می‌دهند اقوالشان مملوء از اکاذیب و دجل بازی است، مخصوصاً که وفات فاطمه رضی الله عنها را بعنوان «شهادت» بیان کرده، و فاطمه را پهلوی شکسته نامیده، و طبیعتاً طبق روایاتشان این حادثه دروغین را به عمر بن الخطاب رضی الله عنه نسبت داده‌اند و می‌گویند که حضرت عمر در هنگام خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آنجاییکه حضرت علی رضی الله عنه مخالفت می‌ورزید به خانه علی آمد و در را شکست و از آنجاییکه فاطمه از ترس عمر پشت در پنهان شده بود سینه‌اش شکست و سقط جنین کرد و نتیجتاً پس از چندی سبب شهادتش شد، و این در حالی بود که علی رضی الله عنه مات و مبهوت این حادثه را تماشا می‌کرد و سپس عمر گردن علی را گرفت و او را نزد ابوبکر آورد تا اینکه به زور از او بیعت بگیرند! این حادثه دروغین که آن‌ها نقل می‌کنند نشان می‌دهد که چه اهانتی به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده‌اند زیرا وانمود می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله در طی ۲۳ سال نتوانسته است یاران خودش را خوب تربیت کند، و همچنین حضرت علی را نیز اهانت کرده‌اند زیرا او را ترسو خوانده‌اند از آنجاییکه به حریمش و در خانه‌اش اهانت می‌شده ولی هیچ عکس‌العملی از خودش نشان نداده است، و همچنین بقیه اصحاب را نیز اهانت کرده‌اند زیرا آن‌ها را سلطنت طلب پنداشته‌اند، در حالیکه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله جان و زندگی خودشان را در راه دین فدا کرده‌اند تا اینکه اسلام در سراسر دنیا منتشر یافته است.

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله واتباعه إلی یوم الدین

در مورد بهتان رافضی بر عمر فاروق رضی الله عنه مبنی بر اینکه به فاطمه رضی الله عنها

ظلم کرده و حدود خدا را پایمال نموده

ابن مطهر الحلی رافضی می‌گوید: «وقتی فاطمه ابوبکر را در مورد فدک موعظه کرد، ابوبکر نوشته‌ای برای او نوشت و طی آن فدک را به او برگرداند، وقتی از نزد ابوبکر خارج شده و به عمر رسید، عمر آن نوشته را پاره کرد. فاطمه همان دعایی را بر او کرد که به دست ابو لؤلؤ انجام شد. عمر حدود خدا را ترک کرد و بر مغیره بن شعبه حد جاری نکرد و از بیت المال بیش از آنچه شایسته بود به همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌داد و به عایشه و حفصه سالیانه ده هزار درهم می‌داد و حکم خدا را در مورد تبعیدشدگان تغییر داد و در مورد احکام کم اطلاع بود».

در جواب باید گفت: این کلام دروغی است که هیچ عالمی در دروغ بودن آن تردید نمی‌کند و هیچ‌یک از محدثان چنین چیزی را نگفته‌اند و سند شناخته شده‌ای هم ندارد، و ابوبکر هرگز فدک را طی نوشته به کسی نداد، نه به فاطمه و نه غیر فاطمه، و نه فاطمه علیه عمر دعا نمود.

و آنچه ابو لؤلؤ در حق عمر رضی الله عنه انجام داد، کرامتی برای عمر به حساب می‌آید و بزرگ‌تر از کاری است که ابن ملجم با علی رضی الله عنه و قاتلان حسین رضی الله عنه با او انجام دادند، زیرا ابو لؤلؤ کافری بود که عمر را کشت همچنانکه کافران مؤمنان را می‌کشند، و این شهادت از شهادت کسی که به دست مسلمانان کشته می‌شود، بالاتر است، زیرا شهید کشته شده توسط کافر، منزلتش از شهید کشته شده توسط مسلمان بالاتر است.

و قتل عمر توسط ابو لؤلؤ بسیار بعد از وفات فاطمه بود، پس چگونه می‌توان فهمید که به خاطر دعای او بوده است.

و اگر کسی علیه مسلمانی دعا کند که به دست یک کافر کشته شود، این دعا برای آن مسلمان است و نه بر علیه او، همچنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اینگونه برای اصحابش دعا می‌کرد، می‌فرمود: «یغفر الله لفلان» یعنی: «خدا فلانی را ببخشد». می‌گفتند: کاش ما از این دعا بهره می‌بردیم. و هر وقت حضرت چنین دعایی را در حق کسی می‌فرمود، شهید می‌شد^(۱).

و اگر کسی بگوید: علی به مخالفانش در صفین و نیز به خوارج ظلم کرد و باعث شد آن‌ها دعایی علیه او بکنند که ابن ملجم آن را انجام داد این کلام نامعقول‌تر از کلام مولف رافضی نیست. و نیز اگر گفته شود: خاندان سفیان بن حرب علیه حسین دعا کردند که اینگونه شود، باز این کلام از کلام مولف نامعقول‌تر نیست.

ابن مطهر الحلی رافضی می‌گوید: «و حدود خدا را تعطیل کرد و بر مغیره بن شعبه حد جاری نکرد».

در جواب باید گفت: جمهور علماء در ماجرای مغیره موافق رای عمر هستند، و بر این قولند که هرگاه بینه کامل نباشد، شهود حد زده می‌شوند، و آن‌ها که قول دیگری دارند، آن‌ها نیز در این مورد اتفاق نظر دارند که این مسأله اجتهادی است. قبلاً نیز بیان شد که آنچه علی در تعطیل اقامه قصاص بر قاتلان عثمان انجام داد، بزرگتر از این بود، پس از اگر ایراد به علی نادرست باشد، ایراد به عمر به طریق اولی نادرست است.

مولف می‌گوید: «عمر به همسران پیغمبر بیش از آنچه شایسته بود، از بیت المال می‌داد و به عایشه و حفصه را سالیانه ده هزار درهم می‌داد».

در جواب باید گفت: حفصه چون دختر عمر بود، کم‌تر از حق خود را از بیت المال می‌گرفت، همچنان که عبدالله بن عمر نیز اینگونه بود و این از کمال احتیاط عمر در عدالت و خوف از پروردگار و محاسبه قیامت و پرهیز از هوی پرستی سرچشمه می‌گرفت. و عمر قائل به رعایت برتری افراد در حقوق و مستمری‌شان از بیت المال بود و به همین دلیل به همسران پیغمبر علیهم السلام بیش از سایر زنان می‌داد، همچنانکه به خاندان ابو طالب و عباس از بنی هاشم بیش از سایر قبایل می‌داد. ملاک برتر شمردن یا به خاطر نسبت با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، و یا به خاطر سابقه و استحقاق، عمر می‌گفت: در گرفتن از بیت المال هیچ کس از دیگری مستحق‌تر نیست و تنها ثروتمندی و بلا و سابقه و نیازمندی اشخاص با هم تفاوت دارد، و عمر به کسی نمی‌داد که به خاطر آن به رعایت دوستی و خویشاوندی متهم گردد، و بلکه مستمری پسر و دخترش و امثال آن دو را از افراد هم سطح خودشان کم‌تر قرار می‌داد، و تنها ملاک برتری اسباب دینی محض بود، و لذا اهل بیت حضرت علیهم السلام را بر همه خانواده‌ها مقدم می‌شمرد.

و این سیره بعد از عمر مورد پیروی قرار نگرفت یعنی نه عثمان، نه علی و نه دیگران چنین کاری نکرده‌اند. پس اگر تقدیم و تفضیل همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله ایرادی بر عمر باشد، تفضیل مردان اهل بیت بر زنان، و بلکه تفضیل آن‌ها بر سایر مردان ایرادی بر اوست ^(۱).

۱- به نقل از: مختصر منهاج السنة، تالیف: شیخ الإسلام ابو العباس احمد بن تیمیه، اختصار: الشيخ عبدالله بن محمد الغنيمان (استاد تحصیلات عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره)، و مدرس در مسجد نبوی شریف، ترجمه: اسحاق دبیری.

رد بر ادعای رافضی در مورد ابوبکر صدیق رضی الله عنه که گویا وی علی و زبیر را اذیت کرده و به خانه فاطمه حمله آورده است

رافضی گفته است: «هشتم: کلام ابوبکر در بیماری مرگش: ای کاش خانه فاطمه را کسب نمی‌کردم و آن را رها می‌کردم، و ای کاش در نشست بنی ساعده دست یکی از آن دو مرد را می‌گرفتم او امیر و من وزیر می‌بودم، این دلیل بر اقداماتی است بر خانه فاطمه هنگامی که امیرالمؤمنین و زبیر و غیر آن‌ها در خانه فاطمه با هم جمع شده بودند».

جواب: ایراد مورد قبول نیست تا زمانی که توسط اسنادی صحت لفظ ثابت نشود، و دلالتی ظاهر بر ایراد نداشته باشد، هر گاه یکی از آن دو شرط منتفی باشد ایراد نیز منتفی است، اگر هر دو شرط منتفی باشند چه؟ حال اینکه ما یقین داریم که ابوبکر هیچ‌گونه اقدامی بر اذیت علی و زبیر نداشته است، و حتی بر سعد بن عباده که اول و آخر از بیعت با ابوبکر تخلف نمود.

آنچه گفته می‌شود برای خانه‌ی فاطمه فشار آورد، این است که می‌خواست ببیند آیا در آن خانه چیزی از بیت‌المالی که تقسیم نموده موجود است تا آن را به مستحقش بدهد. سپس بر آن شد که اگر آن را برای آن‌ها بگذارد جایز است، چون جایز است از مال غنیمت به آن‌ها اعتناء نماید. اما اقدام ابوبکر بر اذیت نفس آن‌ها، به اتفاق اهل علم همچنین چیزی به وقوع نپیوسته، این تنها جاهلین دروغگو هستند که آن را نقل می‌کنند و کودنهای دنیا آن را تصدیق می‌کنند، کسانی که می‌گویند: صحابه خانه‌ی فاطمه را ویران نموده‌اند، و به شمکش زده‌اند تا سقط جنین نمود، به اتفاق اهل اسلام این‌ها کلاً ادعاهایی اختلاق شده و افتراهایی بس بزرگ هستند، تنها کسانی اینگونه افتراءات را ترویج می‌دهند که از جنس حیوانات هستند.

و اما: «لیتنی کنت ضربت علی ید أحد الرجلین» یعنی: «ای کاش دست یکی از آن دو مرد را می‌گرفتم». برای این سندی ذکر نکرده، و صحتش را بیان ننموده، اگر ابوبکر آن را گفته دلالت بر زهد و ورع و تقوی و ترسش از خداوند متعال دارد^(۱).

۱- به نقل از: مختصر منهاج السنة، تالیف: شیخ الإسلام ابو العباس احمد بن تیمیه، اختصار: الشیخ عبدالله بن محمد الغنیمان (استاد تحصیلات عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره)، و مدرس در مسجد نبوی شریف، ترجمه: اسحاق دبیری.

چه کسی حضرت زهرا سلام الله علیها را اذیت کرد؟

به قلم: آیت الله محسنی بسطامی

این حدیث معروف از رسول خدا ﷺ را بارها شنیده‌اید، «قَالَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا آذَانِي»^(۱). «فاطمه سلام الله علیها پاره تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است». این حدیث از جمله احادیث معتبر و مورد قبول است اما هم اینجا وهم در بسیاری از جاهای دیگر یک سوال مهم باقی است، سوالی که گاه اصلا پرسیده نمی‌شود یا کمتر به ذهن می‌آید.

سوال این است که چرا پیامبر ﷺ این سخن را گفتند؟ اگر منظور ایشان ابراز علاقه به دخترشان بود که خوب باید چنین جملاتی در مورد رقیه و زینب هم می‌گفتند، مگر آن‌ها دختران پیامبر نبودند؟ و مگر می‌شود رسول خدا ﷺ فاطمه را دوست داشته باشد اما به زینب و رقیه علاقمند نباشد؟ و سوال دوم اینکه .. چه اتفاقی روی داده بود؟ چه شده بود که پیامبر ﷺ از آزار زهرا سلام الله علیها سخن می‌گویند؟ چه کسی زهرا سلام الله علیها را آزار داده‌است یا می‌تواند زهرا سلام الله علیها را بیازارد؟ خطاب این جمله به کیست؟ آیا عموم مردم مخاطبند یا فرد خاصی مورد نظر است؟

اگر نگاهی به کتب حدیث شیعه ببیندازیم .. این حدیث و ماجرای فدک در کنار هم ذکر می‌شود، از آنجا که پس از رحلت رسول خدا ﷺ فاطمه سلام الله علیها با خشم و عصبانیت به سوی ابوبکر آمد و از او خواست تا باغ فدک را که متعلق به رسول خدا بود به او بدهد و ابوبکر از این کار امتناع کرد. این حدیث را به آن ماجرا وصل کرده‌اند تا نتیجه بگیرند که ابوبکر باعث غضب زهرا شد پس پیامبر را آزرده است و... بقیه داستان را خودتان می‌توانید حدس بزنید. اما واقعیت این است که این دو ماجرا هیچ ارتباطی بایکدیگر ندارند، باغ فدک پس از رحلت پیامبر ﷺ به بیت المال برگردانده شد چون پیامبر بارها فرموده بودند «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ». یا بزبانی ساده چیزی از پیامبران به ارث نمی‌رسد و بر همین مبنی ابوبکر باغ را به بیت المال برگرداند، اگر ابوبکر اینکار را نمی‌کرد خود او نیز وضعیت بهتری پیدا می‌کرد چرا که اولاً باغ فدک تنها به فاطمه نمی‌رسید بلکه بقیه دختران پیامبر و همسرانش هم از این باغ سهمی بدست می‌آوردند، در اینصورت بخشی از باغ فدک به همسر عثمان

۱- أَنْ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي». [رواه البخاري في الصحيح عن أبي الوليد. ورواه مسلم

عن أبي مَعْمَرٍ عن سفیان].

میرسید و بخشی هم به عایشه دختر ابوبکر که همسر رسول خدا بود لذا برای ابوبکر نیز وضعیت بهتری پیش می‌آمد هم دخترش صاحب بخشی از باغ می‌شد و هم رابطه عاطفی او و زهرا بسیار خوب می‌شد. اما ابوبکر از همه این منافع گذشت و رضای خدا را بالاتر از همه رضایت‌ها دانست، بگذریم که سال‌ها بعد زمانی که علی عليه السلام به خلافت رسید می‌توانست باغ فدک را به صاحبانش یعنی فرزندان زهرا که فرزندان خود او هم بودند برگرداند اما نه ابوبکر نه عمر نه عثمان و نه علی هیچکدام چنین کاری نکردند زیرا آن سخن پیامبر برایشان حجت بود.. البته در کتب شیعه گاه آیاتی که در آن‌ها کلمه یورث یا ورث آمده است مورد استناد قرار می‌گیرد، مثلا اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمٰنُ دَاوُودَ﴾ [النمل: ۱۶]. منظور این نیست که اموال پیامبر خدا به ارث رسیده است. بلکه سخن از علم و دانش است و این موارد در قرآن زیاد است، بگذریم. زندگی علی عليه السلام و فاطمه سلام الله علیها نیز مانند همه افراد بشر شادیه‌ها و غمهایی داشته است اگر چه دوران زندگی حضرت زهرا مانند بقیه دختران پیامبر کوتاه بود اما دوران کوتاه زندگی مشترک زهرا سلام الله علیها و علی عليه السلام نیز فراز و نشیبهایی داشته است. گاهی اوقات فقر و کمبودهای مالی مشکلاتی ایجاد می‌کرد و گاه بیماری‌ها مشکل ساز میشد اما با صبوری زهرا سلام الله علیها این مشکلات چندان موثر واقع نمیشد. در این میان یک موضوع با بقیه موضوعات متفاوت بود.

علی عليه السلام در دوران زندگی مشترک با زهرا سلام الله علیها عاشق دختر ابوجهل شده بود. و این عشق علی را به سمتی کشانده بود که در آستانه ازدواج با او قرار داشت. زمزمه‌هایی در شهر پیچیده بود و پیچ پیچ سخنان زنان کم کم به خانه زهرا نیز کشیده شد. زهرا باور نمی‌کرد که علی عليه السلام ممکن است همسر دیگری هم داشته باشد.

زهرا در غم و اندوه فرورفت و در گوشه اطاق خانه آرام می‌گریست. پیامبر طبق عادت معمول سراغ دخترشان آمدند. فاطمه برای پیامبر بسیار عزیز بود تا آنجا که او را ام اییها یا مادر پدرش نام نهاده بودند. او یادگار بزرگ خدیجه بود و خدیجه نام زنی بود که هرگاه به زبان کسی می‌آمد اشک در چشمان پیامبر حلقه می‌زد. پیامبر به خانه فاطمه آمدند اما اینبار دخترشان را محزون و اندوهگین یافتند. از او علت را پرسیدند اما فاطمه سخنی نمی‌گفت با اصرار زیاد پیامبر فاطمه لب گشود و موضوع را بیان کرد. چهره پیامبر خشمگین شده بود. رسول خدا خانه فاطمه را ترک کرد و به مسجد آمد. نماز ظهر نزدیک بود و مومنین آرام آرام جمع می‌شدند و صف‌های نماز یکی از پس از دیگری شکل می‌گرفت، پیامبر به جمعیت خیره شده بود و علی را در آن میان جستجو می‌کرد.

علی علیه السلام وارد مسجد شد و در صف نخست جای گرفت، موقع نماز بود. اما اینبار پیامبر قبل از نماز سخنی داشتند، رسول خدا رو به جمعیت حاضر کرد. جمعیتی که همگی از این سخن مطلع بودند اما آن را در دل پنهان نگاه داشته بودند، رسول خدا لب به سخن باز کرد ای مردم شنیده‌ام که فرزند ابیطالب می‌خواهد به خواستگاری دختر ابوجهل برود این حق اوست و خداوند این حق را به همه مردان داده است. اما دختر دشمن خدا و دختر رسول خدا در یک مرد جمع نمی‌شوند، من اجازه نمی‌دهم فرزند ابیطالب چنین کاری بکند. و علی علیه السلام سر به زیر انداخته بود و سخنی نمی‌گفت. پیامبر ادامه دادند. من اجازه نمی‌دهم، فاطمه پاره تن من است و اگر کسی او را بیازارد من را آزرده است، و آنگاه پیامبر به نماز ایستاد، علی علیه السلام در خانه رسول بزرگ شده بود. او از کودکی در آغوش پیامبر بود و مگر می‌شد رسول خدا چیزی بخواهد و علی انجام ندهد؟ هرگز..

علی علیه السلام دختر ابوجهل را فراموش کرد و تا زمان رحلت زهرا هرگز به فکر ازدواج با زنان دیگر نیفتاد. ششماه آخر عمر زهرا تنها در کنار او بود تا به گفته رسول خدا عمل کرده باشد. اما آنگاه که زهرا رحلت کرد علی نیز با زنان زیادی ازدواج کرد و طبق تواریخ موجود ابتدا زنی از حنفیه را به عقد خود در آورد که حاصل آن ازدواج محمد ابن حنفیه است. سپس با زنان دیگری ازدواج کرد که حاصل آن‌ها ۳۶ فرزند بود و عباس نیز از فرزندان آن حضرت از ام البنین بود. حتی اسماء همسر ابوبکر نیز پس از رحلت ابوبکر به همسری علی در آمد و محمد ابن ابوبکر نیز فرزند خوانده علی بود. این حدیث تنها به داستان خواستگاری علی از دختر ابوجهل مربوط می‌شود و مخاطب آن شخص علی است.

حال ببینید این حدیث چگونه معنا شده و به چه صورتهایی تحریف شده است. استناد این واقعیت تاریخی به کتاب سیره ابن هشام است که در کشور ما توسط انتشارات امیر کبیر بنام سیرت رسول الله صلی الله علیه و آله چاپ شده است، اما مشابه این داستان در اغلب کتب تاریخی دیگر هم یافت می‌شود.

تسامح سیده فاطمه با ابوبکر رضی الله عنه

از فاطمه با سند صحیح ثابت است که پس از آن درخواست، از ابوبکر رضایت داشته و با رضایت از ایشان از دنیا رفته است. بیهقی با سندش از شعبی روایت می‌کند: «وقتی فاطمه بیمار شد، ابوبکر آمد و اجازه خواست، علی گفت: فاطمه! ابوبکر است، اجازه‌ی ورود می‌خواهد؟ گفت: دوست داری اجازه دهم؟ علی رضی الله عنه گفت: آری! فاطمه اجازه داد و ابوبکر وارد شد، با او به گفتگو پرداخت تا راضی شود و گفت: سوگند به خدا، منزل، مال، خانواده و خویشاوندی را ترک نکردم مگر به خاطر رضای خداوند و خشنودی رسول الله صلی الله علیه و آله و شما اهل بیت، سپس از او خواست که اعلام رضایت کند و همچنان به توضیح و تبیین پرداخت که فاطمه قانع و راضی شد»^(۱).

ابن کثیر می‌گوید: «این اسناد جید و قوی است و ظاهراً عامر شعبی این روایت را از علی یا از کسانی که از علی شنیده‌اند، شنیده است»^(۲).

با این واقعیت، طعنه‌ها و ایرادهایی که بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه وارد می‌نمایند و ادعا می‌کنند که فاطمه را ناراحت و خشمگین کرده است - هر چند چنین نبوده - دفع می‌شود و حتی اگر در ابتدای امر ناراحت بوده باشد، بعداً راضی شده و با رضایت از دنیا رفته است، برای هیچ فرد صادقی که در محبتش به سیده فاطمه استوار باشد، مجالی نیست جز اینکه از آن کسی که فاطمه از وی راضی و خوشنود بود، راضی و خشنود باشد^(۳)، گفتنی است آنچه گفته شد با روایتی که از ام المؤمنین عائشه نقل است هیچ تعارضی ندارد که ابوبکر رضی الله عنه گفت: آل محمد صلی الله علیه و آله فقط می‌توانند از این مال بخورند و سوگند به خدا که من هیچ چیز از این صدقه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را تغییر نخواهم داد و آن را بر همان حالی که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است، باقی خواهم گذاشت، قطعاً نسبت به آن به همان صورت رفتار می‌کنم که پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار و عمل می‌کرد، به این ترتیب ابوبکر رضی الله عنه از این که چیزی به فاطمه علیها السلام بدهد امتناع ورزید و فاطمه هم از ابوبکر دل خور شد و تا وفات با او قهر (قطع رابطه) کرد^(۴)، چون به طور طبیعی عائشه چیزی گفته است که خبر داشته و محدود به علم او بوده است و در روایت شعبی افزون بر آن علم و

۱- سنن کبرای و بیهقی: ۳۰۱/۶.

۲- البدایة والنهائة: ۲۵۳/۵.

۳- الانتصار للصحب والآل: ۴۳۴.

۴- بخاری: ش ۴۲۴۰ و مسلم: ش ۱۷۵.

معلوماتی وجود دارد. ملاقات ابوبکر با سیده فاطمه مستند است و گفتگو و رضایت فاطمه نیز ثابت است، روایت عائشه بر نفی و روایت شعبی بر اثبات رابطه‌ی بین ابوبکر و سیده فاطمه دلالت دارد و از دیدگاه علماء و صاحب نظران اثبات بر نفی مقدم است، چون احتمال می‌رود نفی کننده از آن بی‌خبر بوده است، به ویژه در این مسأله، چون رفتن ابوبکر به عیادت فاطمه از حوادث بزرگی نبوده که در میان مردم منتشر و شایع شده باشد و همه از آن آگاه شده باشند، بلکه از امور عادی است که همه حضور نداشته و به طور طبیعی عموم مردم از آن بی‌خبر بوده‌اند و از مسائلی است که به دلیل عدم نیاز به نقل و روایت آن، بدان توجه زیادی نشده است. علماء و صاحب نظران می‌گویند: هرگز فاطمه عمداً با ابوبکر قطع رابطه نکرده است، چون فردی مانند فاطمه پاک‌تر از آن است که بر خلاف نهی رسول الله صلی الله علیه و آله کاری کند، چراکه که پیامبر صلی الله علیه و آله از این که مسلمان بیشتر از سه روز با کسی قهر باشد نهی فرموده و حتی اگر حرفی نزده است علتش عدم نیاز بوده است^(۱).

قرطبی در شرح حدیث عائشه می‌گوید: بعد از آن دیگر شرایط ملاقات فاطمه با ابوبکر فراهم نشد، زیرا فاطمه به مصیبت از دست دادن پدر بزرگوارش گرفتار بود، به همین دلیل راوی، عدم ایجاد شدن شرایط ملاقات را به هجران (ترك رابطه) تعبیر کرده است، چون رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَحَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ»^(۲). «برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قهر باشد». این در حالی است که سیده فاطمه یکی از آگاهترین صحابه به حرام و حلال بوده و از همه‌ی مردم بیشتر از مخالفت با رسول الله صلی الله علیه و آله اجتناب می‌کرد، چگونه چنین نباشد در حالی که او پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله و سید و سردار زنان بهشت است^(۳).

نووی می‌گوید: آن چه در روایت آمده که فاطمه با ابوبکر قطع رابطه کرده، معنایش این است که به ملاقاتش نیامده و با هم ملاقات نداشتند، بدون شك این امر از نوع ترك رابطه‌ی حرام نیست که به یکدیگر سلام نکنند و هنگام رویارویی از همدیگر روی بگردانند و اعراض کنند، آنچه در روایت آمده که وی با ابوبکر حرف نمی‌زد، به این معناست که درباره فدك و ارثیه دیگر با او حرف نزد و یا به خاطر قطع رابطه و سرگرم بودن به مصیبت خود از او چیزی درخواست نکرد و به ملاقاتش نرفت. هرگز در هیچ روایتی نیامده که فاطمه به دلیل از دست دادن شرافتمندترین مخلوقات و گرفتار شدن به اندوه آن از تمام چیزها به خود سرگرم بود و آن برایش مصیبتی بود که تمام مصیبت‌ها را تحت تأثیر قرار

۱- الانتصار للصحب والاول: ۴۳۴.

۲- بخاری: ش/۶۰۷۷.

۳- المفهم: ۷۳/۱۲.

می داد. فاطمه چنان بیمار شد که در بستر به سر می برد و به همین دلیل از مشارکت در تمام امور باز ماند، چه برسد به این که با خلیفه ای که در تمام لحظات شبانه روز به امور مسلمانان و امت اسلامی مشغول بود، ملاقات داشته باشد. ناگفته پیداست که در مدّت کوتاه زندگی سیده فاطمه خلیفه ای اول سرگرم جنگ با مرتدان بود، از طرفی رسول الله صلی الله علیه و آله به فاطمه خبر داده بود که او اولین فرد از اهل بیت خواهد بود که به او ملحق می شود. به طور طبیعی کسی که در چنین وضعیتی باشد، امور دنیوی به ذهنش خطور نمی کند و برایش اهمیتی ندارد. چه نیکوست سخن مهلب! - که عینی نقل کرده - در هیچ روایتی نیامده که ابوبکر و فاطمه ملاقات کنند و سلام و احوالپرسی نکنند، چون فاطمه از خانه اش بیرون نمی آمد، راوی این عملش را به هجران (ترك رابطه) تعبیر کرده است. یکی از نشانه های وجود رابطه ای محکم و استوار بین ابوبکر و سیده فاطمه این است که در مدّت بیماری ایشان، اسماء بنت عمیس همسر ابوبکر از او پرستاری می کرد و تا آخرین نفس های عمر پر برکت فاطمه بالای سرش بود، در غسل و تجهیز وی مشارکت داشته است و علی نیز از سیده فاطمه پرستاری می کرد و اسماء زن ابوبکر با او همکاری داشت، سیده فاطمه در مورد چگونگی کفن و دفن و تشییع جنازه اش به اسماء زن ابوبکر سفارش هایی نمود و اسماء نیز به سفارش هایش عمل کرد^(۱).

فاطمه به اسماء گفته بود: من ناپسند می دانم که روی جنازه ام نیز همانند مردان پارچه ای بیاندازند که اعضا و اندام مشخص می شود! اسماء گفت: ای دختر رسول خدا آیا چیزی نشان بدهم که در سرزمین حبشه دیده ام؟ سپس تعدادی از چوب های تر خرما را درخواست کرد و آن ها را به هم بافت، سپس پارچه روی آن انداخت، فاطمه که این را دید گفت: چقدر زیبا و خوب است؟! اینگونه مشخص می شود که این جنازه زن است، نه مرد!^(۲)، ابن عبدالبر روایت می کند که: فاطمه رضی الله عنها اولین زنی بود که در اسلام جنازه اش را پوشاندند و بعد از او جنازه ی زینب دختر جحش را پوشاندند.

بر خلاف آنچه گمان می کنند، همواره ابوبکر با علی رابطه داشت و احوال دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را می پرسید و در هنگام بیماری فاطمه، علی رضی الله عنه نمازهای پنجگانه را در مسجد می خواند، بعد از نماز ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه از او درباره ی احوال دختر رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال می کردند، از طرفی همسرش اسماء بنت عمیس جوای احوال دختر رسول الله صلی الله علیه و آله بود، چون پرستاری و اشراف بر بیماری و احوالش را به عهده داشت، در آن روزی که فاطمه وفات یافت، گریه های مردان و زنان، مدینه را تکان داد و مردم همانند روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله به وحشت افتاده بودند، ابوبکر و عمر نخستین کسانی بودند که به

۱- الشیعة وأهل البیت: ۷۷.

۲- الاستیعاب: ۳۷۸/۴.

خانه‌ی علی عليه السلام آمدند و به ایشان تسلیت گفتند و گفتند: ای ابوالحسن پیش از آمدن ما بر جنازه‌ی دختر رسول الله صلی الله علیه و آله نماز نخوانی^(۱) و فاطمه عليها السلام در شب سه شنبه، سوم ماه رمضان سال یازدهم هجری وفات یافت، ابن مالک بن جعفر بن محمد از پدرش و او از جدش علی بن حسین روایت می‌کند که: فاطمه بین مغرب و عشاء وفات یافت، ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم حاضر شدند، وقتی جنازه را گذاشتند که نماز بخوانند، علی گفت: ای ابوبکر، برو جلو! ابوبکر گفت: ای ابوالحسن خودت برو، علی گفت: سوگند به خدا کسی غیر از تو بر او نماز نخواهد خواند، لذا ابوبکر بر او نماز خواند و شبانه او را دفن کردند. در روایتی دیگر آمده که ابوبکر بر او نماز خواند و چهار تکبیر گفت^(۲).

در روایت مسلم آمده که علی عليه السلام بر او نماز خواند و قول راجح همین است^(۳).

و محمد اقبال لاهوری قصیده‌ی زیبای سروده است که اینک بعضی از ابیات آن:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز	از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین	آن امام اولین و آخرین
آنکه جان در پیکر گیتی دمید	روزگار تازه آنین آفرید
مزرع تسلیم را حاصل بتول	مادران را اسوهی کامل بتول

یعنی: فاطمه‌الگو و اسوهی مادران است که گام‌هایش همانند ماه روشن، روشنی می‌آفریند، صبر جمیل غذای روح اوست و خشنودی شوهر ارزشمند، خوشنودی اوست.

تا آنجایی که می‌گوید:

رشته‌ی آنین حق زنجیر پاست	پاس فرمان جناب مصطفی است
ورنه گرد تربتش گردیدمی	سجده‌ها بر خاک او پاشیدمی

یعنی: اگر به قوانین شریعت مصطفی پایبند نبودم و حدود شریعت را رعایت نمی‌کردم حتماً می‌رفتم و ضریحش را طواف می‌کردم (اما چون جایز نیست نمی‌توانم) و خاک قبرش را غرق در بوسه می‌کردم^(۴).

۱- الشیعة وأهل البيت: ۷۷، کتاب سلیم بن قیس ۲۵۵.

۲- المختصر من کتاب الموافقه: ۶۸/ و در سند آن ضعف وجود دارد.

۳- مسلم: ش ۱۷۵۹.

۴- نگا: رموز بیخودی، علامه اقبال لاهوری.